زمینه‌های اجتماعی هویت ملی

پروفسور شاپور رواسانی





زمینه‌های اجتماعی هویت ملی

تألیف: پـروفسور شاپور رواسانی

رواسانی، شاپور، ۱۳۱۸ -
زمینه‌های اجتماعی هویت ملی/ تألیف شاپور رواسانی .- تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز)، ۱۳۸۰.
۹۶ ص. - (مرکز بازشناسی اسلام و ایران؛ شماره نشر ۳۸)
ISBN 964-5933-40-4: ۶۰۰۰ ریال
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. ایرانیان -- هویت. ۲. ساختار اجتماعی -- ایران. ۳.طبقات اجتماعی -- ایران. الف. عنوان.
۹ر۸/DSR۶۵ ۹۵۵/۰۰۴۴
کتابخانه ملی ایران ۲۷۷۲-۸۰م



زمینه‌های اجتماعی هویت ملّی

تألیف : پروفسور شاپور رواسانی
شمارگان : ۳۰۰۰
نوبت چاپ : ۱۳۸۰، شماره نشر ۳۸
قیمت : ۶۰۰ تومان
شابک : ۴-۴۰-۵۹۲۳-۹۶۴

تهران: خیابان فلسطین، ساختمان ۲۵۵
طبقه دوم، کدپستی ۱۳۱۶۶
تلفن ۸۸۹۵۳۸۶ - ۸۸۰۳۲۶۶

بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست

مقدمه

تاکنون در جامعه ما، مقالات و کتاب‌های فراوانی در باب هویت ملی انتشار یافته‌اند. وجه مشترک اغلب این مقالات و کتاب‌ها ارائه تعریفی ناقص از هویت و برخوردی غیر علمی با تاریخ ایران، با تأکید بر فرضیه‌های نژادی، قبول حقانیت و مشروعیت و اعتبار سلطه طبقات حاکم و فرهنگ آنان، نفی و انکار اختلافات طبقاتی، وجود و حضور نهضت‌های اجتماعی ـ اقتصادی ضد ستم طبقاتی با پایه‌های وسیع در میان مردم محروم، عدم توجه به فرهنگ و ادبیات ضد ستم چه در دوران باستان و چه در دوران اسلامی می‌باشد.

در تعریف و توضیح هویت، در بیشتر موارد کار از تکیه بر زبان، دین و تاریخ مشترک نمی‌گذرد و در بررسی چنین هویت ملّی‌ای، جنگ‌های سلاطین، حکام و طبقات حاکم و اشراف عشیرتی علیه یکدیگر، تنفر نژادی همراه با خودستایی نژادی نقش اساسی دارند. در این گونه تعاریف به این نکته توجه نمی‌شود که فرضیه‌های نژادی از بیخ و بن مردود و غلط هستند. در سست و غلط بودن فرقی میان افسانه‌های نژادی، آریا، سامی، ترک و سایر نژادها نیست.

حاصل چنین تعریف و توضیحی از هویت ملّی، دور شدن از واقعیات تاریخی و اجتماعی، گرفتاری در دام افسون‌های استکباری و ایجاد امکان برای استفاده نیروهای اجتماعی، داخلی و محافل استعماری است که می‌کوشند با سلب هویت از مردم وطن ما، برای آنها جعل هویت کنند.

نتیجهٔ دیگر چنین نگرش غیرعلمی به تاریخ ایران و ماهیت اجتماعی هویت ملّی و انکار وجود طبقات محروم و قیام‌های ضد ستم طبقاتی و نظریات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی متین و انسانی که به وضوح در ادبیات ما، در آراء رهبران نهضت‌های اجتماعی و در افکار و گفتار بسیاری از متفکران و دانشمندان ما منعکس شده، تضعیف پیوستگی‌ها و آگاهی‌های اجتماعی، بروز تردید، بحران و تزلزل در اطمینان و اعتقاد افراد جامعه به شخصیت تاریخی و اجتماعی خود و اغتشاش فکری در باب هویت ایرانی است.

خلاصه کردن تاریخ ایران باستان در شرح احوال سلاطین، جنگ‌ها، کشتارها، غارت‌ها با تفسیرهای نژادی موجب آن شده و می‌شود که تمام کسانی که به حرمت و حق حیات همه انسان‌ها برای خود و تمام افراد بشر بدون محدود کردن آن به زمان و مکان، محل تولد، کیش و آئین، رنگِ پوست و ثروت و یا نوع رابطه با وسائل تولید و توزیع و مقام اجتماعی و... احترام قائل‌اند و معتقدند جائی که عدالت نباشد حرمت انسانی هم نیست؛ از داشتن هویتی متزلزل و غیرانسانی که اساس آن تکریم و تقدیس سلاطین باشد، صرفنظر نمایند و برای خود پایگاه اخلاقی، فکری و هویت دیگری بجویند. هویتی که قابل دفاع باشد. به بیان دیگر، هویتی که از نظر اخلاق فردی و اجتماعی مستحکم و مقبول است، هویتی است که به وجود و حضور نهضت‌های عدالتخواهانه، برای صیانت از حق حیات انسان‌ها، چه در دوران باستان و چه در دوران اسلامی، در جامعه ما متکی است. این هویت بازتاب مبارزه مظلومان و محرومان علیه ظالمان، جابران و استثمارگران است و نه جنگ و رقابت حکام و طبقات حاکم با یکدیگر.

نتیجهٔ دیگری که از تعریف هویت ملّی بر اساس فرضیه‌های نژادی حاصل می‌شود آن‌که از نظر تاریخی قبول مشروعیت سلطه یک اقلیت استثمارگر بر اکثریت محروم و ستمدیده پذیرفته می‌شود و تعارض و تضاد با هویت اسلامی در جامعه را پدید می‌آورد.

هویت اسلامی در جامعه ما که بخشی از هویت ملّی ما را می‌سازد، هویتی بر اساس عدالت و قبول حق حیات انسان‌هاست. در دیانت اسلام؛ حق حیات بر همه حقوق دیگر مقدم می‌باشد و عدالت مقیاس دین است.[1] چنین هویتی با هویت ملّی بر اساس فرضیه‌های نژادی و قبول حق مالکیت و حاکمیت یک اقلیت بر سیاست، فرهنگ و اقتصاد و جامعه در تضاد، اما با هویت ملّی بر اساس قبول حق مالکیت و حاکمیت جامعه هماهنگ و پذیرای آن است.

ناگفته نگذاریم که مسأله هویت دارای بعُد اقتصادی هم هست و نمی‌توان آن را صرفاً یک مسأله یا مقوله، یا پذیره فرهنگی و یا سیاسی دانست. در جامعه‌ای که عدالت حاکم نباشد و به حقوق اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اکثریت از جانب یک اقلیت زر اندوز خدشه وارد شود و فقر اکثریت زحمتکشان و محرومان جامعه را در بر گیرد هویت ملّی در همهٔ اجزاء ساختاری آن، نیز دچار بحران و تزلزل خواهد بود، زیرا تضاد در حرف و عمل، به اعتقادات توده لطمه می‌زند و زحمتکشان و محرومان تهیدست بر خواست خود بر اجرای عدالت، حرمت و حق حیات انسان‌ها، در حال حاضر، مانند گذشته اصرار می‌ورزند و به جامعه‌ای می‌اندیشند که در آن یک اقلیت به هر اسم و رسم که باشد حاصل کار زحمتکشان را تصاحب نکند.

با قبول تعریف هویت ملّی بر اساس مبارزات حق طلبانه و عدالتخواهانه طبقات محروم در طول تاریخ ایران و این امر که در دوران ما مبارزه علیه استعمار سرمایه‌داری به مبارزات طبقاتی افزوده شده نه فقط با تضاد و تزلزلی در جامعه سر و کار نخواهیم داشت بلکه با چنین محتوای علمی، اخلاقی و تاریخی می‌توان بر تزلزل و بحران‌های موجود نیز غلبه نمود.

متأسفانه در جامعه ما سالهاست که نه فقط در توضیح و بررسی تاریخ ایران در دوران باستان از پرداختن و کشف زمینه‌های طبقاتی و روابط اجتماعی- اقتصادی نهضت‌های ضد ستم با یکدیگر، از قیام گوماتا در دوران هخامنشی تا نهضت مساوات طلبانه مزدک در دوران ساسانی، غفلت و در این زمینه کم کاری می‌شود، بلکه بررسی علمی نهضت‌های عدالتخواهانه و ضد ستم طبقاتی در دوران اسلامی، روابط اجتماعی و فکری آنان با یکدیگر و با نهضت‌های مردمی طبقات محروم، در دوره قبل از استقرار اسلام در ایران و جامعه بزرگ شرق، نیز کمتر مورد توجه و اقبال محافل فرهنگی و اجتماعی قرار گرفته است. در حالی که محتوای هویت ملّی را نمی‌توان بدون شناخت بررسی این نهضت‌ها و تعلیمات رهبران آن باز شناخت. بدین سان، سالهاست که صفحات درخشان و پر افتخار تاریخ ایران از دید و آگاهی عامه مردم به دور مانده است.

حاصل چنین قصوری، وجود خلاء فکری و باز بودن میدان برای عرضه و تبلیغ هویت ملّی کاذب، ایجاد تزلزل‌ها و بحران‌ها و انتشار تضادهای مصنوعی است. وجود خلاء، تزلزل و سر درگمی در شناخت و تعریف هویت ملّی، موجب شده که در سالهای اخیر به طور ملموس و غیر قابل انکاری هویت غربی که محصول شیوه تولید سرمایه داری است در محافل روشنفکری جائی رواج و رونق یابد.

فرار مغزها و بطور کلی مهاجرت از ایران که متأسفانه در سالهای اخیر در میان وابستگان بسیاری از اقشار و طبقات و به خصوص روشنفکران توسعه یافته، تقلید از ظواهر جوامع غربی با عدم توجه به مفاسد آن، نشانه‌ای از وجود تردیدها و تزلزل‌ها در هویت ملی است. به نظر می‌رسد با تعریف علمی و مستند محتوای فرهنگی و اقتصادی «هویت ملی» بر اساس مبارزات حق‌طلبانه و ضد ستم محرومان جامعه، ما در دوران باستان و در دوران اسلامی، می‌توان قوای سازنده اجتماعی را در راه ساختن ایرانی که در آن مالکیت و حاکمیت جامعه، عدالت اجتماعی، حرمت انسانی و حق حیات انسان‌ها مستقر باشد به کار گرفت، جامعه‌ای که در آن جائی و مکانی برای هویت غربی، و یا هر هویت جعلی دیگری وجود نخواهد داشت.

تبادل نظر و گفتگو درباره مسائل و مفاهیم اجتماعی و کوشش برای تعریف آنها، زمانی می‌تواند برای جامعه مفید باشد و به حلّ مسائل اجتماعی کمک می‌کند و علمی تلقی می‌شود که شرکت کنندگان در بحث و بررسی، با نهایت دقت و روشنی، مراد و مقصود خود را از مفاهیمی که به کار می‌برند روشن سازند. این مفاهیم و مسائل با توجه به محتوای اجتماعی، اقتصادی آنان و روابط این مفاهیم با مسأله طبقات و بافت فرهنگی سرزمین و جامعه مورد بررسی در دوره تاریخی معین بیان شوند.

کلّی گوئی و لفّاظی و ردیف کردن نام صاحب‌نظران و دانشمندانی که در جوامع و سرزمین‌های دیگر و تحت شرایط جامعه معین و در دوره معین، تعاریفی دربارهٔ واژه‌ها و مفاهیم اجتماعی ارائه کرده‌اند؛ نه فقط کاری غیر علمی و برخوردی سطحی با مسائل اساسی و عدم توجه به واقعیات محسوب می‌شود، بلکه می‌تواند خود موجب بروز یک سلسله مشکلات اجتماعی نیز بشود. ارائه ترجمه و انتقال نظریات نویسندگان و دانشمندان جوامع مختلف که در دوره‌های مختلف و تحت شرایط خاص آن دوره‌ها بیان شده‌اند نمی‌تواند جای تحقیق و پژوهش مشخص در جامعه ما در دوران کنونی را بگیرد. یادآوری این نکته فقط بدین منظور است که بتوان با محدود و مشخص کردن موضوع بررسی به نتایج روشنی رسید.

در کاربرد مفاهیم واژه‌های اجتماعی باید به این نکته توجه داشت که این مفاهیم نیز مانند مفاهیم واژه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ریشه و گذشته تاریخی خود را دارند و یک مفهوم اجتماعی، سیاسی و یا اقتصادی نه فقط در جوامع مختلف بلکه در یک جامعه معین نیز می‌تواند در دوره‌های مختلف تاریخی، تحت تأثیر شرایط مادی و معنوی حاکم در هر دوره محتوای طبقاتی و معنای فرهنگی، سیاسی خاص خود را داشته باشد.

در بررسی مفاهیم اجتماعی، اقتصادی و یا سیاسی در جوامع مستعمراتی باید به این مسأله اساسی و تعیین کننده نیز توجه داشت که ساختار طبقاتی و بافت فرهنگی

این جوامع تحت تأثیر مداوم و مؤثر اقتصاد، سیاست و فرهنگ جوامع سرمایه‌داری استعماری از همان زمان شروع دوره کلنیالیسم دچار دگرگونی‌های فراوان شده‌اند که چگونگی آنها باید در هر جامعه مستعمراتی بطور مشخص بررسی و تعیین شود. به علت وجود تفاوت‌های اساسی در ساختار طبقاتی و بافت، فرهنگی جوامع مستعمراتی و جوامع سرمایه‌داری استعماری، محتوای و معنای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مفاهیم و واژه‌هایی که در این زمینه‌ها در این جوامع بکار برده می‌شوند نمی‌توانند با محتوی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی همان واژه‌ها که در یک جامعه سرمایه‌داری کلاسیک بکار می‌روند یکسان باشد. در این رابطه باید متذکر شد که شیوه تولید مستعمراتی[۲] که شیوه تولید مسلط در این جوامع می‌باشد با شیوه تولید سرمایه‌داری کلاسیک دارای تفاوت‌ها و اختلافات اساسی است.

به نظر می‌آید مشکل اصلی بسیاری از افرادی که در جوامع مستعمراتی تعاریفی درباره هویت ملی ارائه داده و می‌دهند عدم توجه به نکات فوق باشد. زیرا در بسیاری از بررسی‌ها و گفتگوهای فاضلانه که در این جوامع در باب هویت ملی انتشار می‌یابند، کار از توسل به فرضیه‌های نژادی و یا کلی گوئی، نقل نظریات ادیبان و دانشمندان جوامع سرمایه‌داری، بکار بردن جملات خوش‌آهنگ اما عام و کلی و شعارهای مبالغه‌آمیز در ستایش از قوم و نژاد «خودی» تجاوز نمی‌کند و اکثراً به خوانندگان چیزی جز یک حباب بزرگ و خوش رنگ که با تصاویر سلاطین، و یا نام دانشمندان و واژه‌های نامأنوس تزئین شده‌اند، تحویل داده نمی‌شود.

اختلاف نظر در تعریف مفاهیم ملّی و هویت و هویت ملّی زمانی آغاز می‌شود که کار از کلی گوئی به بررسی دقیق، علمی و تاریخی این مفاهیم در جامعه‌ای معین در دوره‌ای معین می‌کشد.

موضوع سخن ما در این نوشته بررسی مفهوم «هویت ملّی» در جامعه ما و در شرایط کنونی است. اما ضروری بنظر می‌رسد پیش از اظهار نظر درباره محتوای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی «هویت ملّی»؛ تعاریف خود را از ملّی و هویت روشن سازیم تا خوانندگان بتوانند تصویر درستی از مسائل و مقولات موضوع به دست آورند.

ملّی چیست؟

ریشه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پیدایش و رشد ناسیونالیسم در اروپای غربی به دوره رنسانس (RENAISSANCE)[۳] در قرن ۱۴ میلادی و رفورماسیون (REFORMATION)[۴] در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی می‌رسد. پیدایش و رشد ناسیونالیسم را در انگلستان از قرن ۱۷، در فرانسه از دوران انقلاب (۲۴-۱۷۸۹) در آلمان از قرون ۱۸ پا به پای پیدایش و رشد شیوه تولید سرمایه‌داری می‌توان نشان داد.

چنانکه می‌دانیم مفهوم ملت (NATION) که یک مفهوم سیاسی است، به اشکال مختلف تعریف شده.[۵] عده‌ای از نظریه‌پردازان ملت را گروهی از انسان‌ها می‌دانند که در یک قلمرو و سرزمین مشترک زندگی کرده، دولت و سازمان سیاسی مشترکی دارند. در این صورت با تغییر مرزهای سیاسی و نظامی یک ملت می‌تواند به ملل مختلف تجزیه شود و یا ملت‌های دیگری را به خود منضم و در خود مستحیل کند. چنین تعریفی با تعریف ملت از نظر تاریخی و فرهنگی در تضاد قرار می‌گیرد و تنها یک تعریف سیاسی، اقتصادی محسوب می‌شود. گروهی دیگر وحدت زبان، ادبیات، مذهب و یا گذشته تاریخی مشترک را معیاری برای تعریف ملت می‌دانند و اگر یک

گذشته تاریخی روشن و مستندی وجود نداشته باشد برای تأیید نظریه خود، برای مردمی که در یک واحد سیاسی - اداری به سر می‌برند، گذشته‌ای تاریخی می‌سازند و می‌تراشند. چنین تعریفی با واقعیات سیاسی و نظامی یعنی وجود کشورهای مختلف سازگار نیست. چه بسیار ملت‌هایی که با وجود زبان، مذهب و گذشته تاریخی مستند و مشترک در واحدهای سیاسی، اداری، نظامی، (دولت یا کشورها) کاملاً جدا از یکدیگر، تحت قوانین و نظام‌های مختلف به سر می‌برند.

می‌دانیم که واژه و مفهوم ملت که مفاهیم ملّی و ملی‌گرایی از آن ناشی می‌شود چگونه متأثر از نظریات سیاسی، و در بسیاری موارد خواست‌های طبقاتی، به طور کاملاً متفاوتی تعریف می‌شود و هر محفل سیاسی، اقتصادی تعریف مناسب خود را صحیح و کامل می‌داند.

مفهوم ملت و ملّی و ملّی‌گرائی در جوامع اروپای غربی بر اثر تحولات اقتصادی و تغییر ساختار طبقاتی حاصل رشد شیوه تولید سرمایه‌داری و پیدایش و بسط کلنیالیسم و استعمارسرمایه‌داری دچار تحولات فراوان شده است. از آنجا که امروزه تحت شرایط مرحله جدید استعمار سرمایه‌داری جهانی که به نام جهانی شدن (GLOBALIZATION) عرضه می‌گردد، شرایط اقتصادی، اجتماعی در جوامع اروپای غربی در حال دگرگونی می‌باشند، مفهوم ناسیونالیسم در این کشورها نیز در حال دگرگونی و تحول است.

در اواخر دوره فئودالیسم در اروپای غربی و اوائل رشد شیوه تولید سرمایه‌داری در این منطقه، ملی‌گرائی در این جوامع دارای محتوای اجتماعی دموکراتیک بود زیرا اکثریت مردم محروم این جوامع در مبارزه علیه فئودالیسم و کلیسای کاتولیک از حق حیات خود دفاع می‌کردند و در این رابطه میان این طبقات و طبقه سرمایه‌داری نوخاسته که به خاطر منافع طبقاتی‌اش با فئودال‌ها و کلیسای کاتولیک درگیر بود هماهنگی وجود داشت. بر اثر رشد تولید سرمایه‌داری، تغییر ساختار طبقاتی جامعه و قرارگرفتن طبقه سرمایه‌داری در برابر طبقه کارگر، مفهوم و واژه ملّی و ملی‌گرایی به

تدریج محتوی اجتماعی و معنای دموکراتیک خود را از دست داد و تبدیل به ایدئولوژی طبقه سرمایه‌دار شد.

بازتاب محتوای اجتماعی و دموکراتیک ملّی و ملی‌گرائی را می‌توان در شعارهای انقلاب فرانسه در برابری، برادری، آزادی در آثار هردر (HERDER)[۶] (۱۷۴۴-۱۸۳۰) آلمانی و *مازینی* ایتالیائی (MAZINI)[۷] (۱۸۰۵-۱۸۷۳) به خوبی نشان داد. به نظر هردر هر ملتی باید فرهنگ خود را حفظ کند و با ملل دیگر در صلح و صفا، با رد و نفی نژادپرستی در میان ملل جهان، با رابطه‌ای اخلاقی و رعایت همزیستی زندگی نماید. *مازینی* نه فقط خواستار رفع سلطه خارجیان بر کشورش بود بلکه آزادی مردم از فشار و سلطه طبقات حاکم محلی نیز بخشی از ملی‌گرائی مازینی به شمار می‌رفت. برای مازینی خدا، پدرِ آزادی و جامعه بشری، اتحادیه‌ای از ملل آزاد بود.

با توجه به شعارهای انقلاب فرانسه و نظریات هردر و مازینی می‌توان گفت که از نظر محافل انقلابی و نظریه‌پردازان اجتماعی آن عصر، در آن جوامع، ملّی کسی بود که بر اساس قبول و احترام به حق حیات انسان‌ها خواستار آزادی، برابری و برادری همه انسان‌ها در همه جوامع بشری بود. بر این اساس، با سلطه یک اقلیت چه در زمینه سیاسی و فرهنگی و چه در زمینه اقتصادی بر اکثریت مردم مخالفت نشان می‌داد.

با توسعه سرمایه‌داری، کلنیالیسم و انکشاف سرمایه‌داری، ملّی گرائی طبقات حاکم جوامع سرمایه‌داری با فرضیه‌های نژادی [۸] درهم آمیخت و فرهنگ و علم در نظام سرمایه‌داری به صورت ابزاری برای بسیج توده‌های جوامع سرمایه‌داری برای سلطه بر جوامع مستعمراتی، توجیه غارت‌ها و جنایات طبقات حاکم این کشورها در مستعمرات، بدست آوردن و یا حفظ منافع اقتصادی در بازارهای جهانی در مبارزه و رقابت با سایر غارتگران استعماری در آمد.

اما ملّی‌گرائی طبقات محروم، بر اثر تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری و تشدید جنگ طبقاتی در داخل این جوامع و شیوه تولید سرمایه‌داری به سوی نظریات و فرضیه‌های سوسیالیستی گرایش یافت و

مسأله برقراری دموکراسی با تکیه بر پایگاه اجتماعی مردمی آن (سوسیال دموکراسی) و اتحاد رنجبران و زحمتکشان جهان علیه طبقات حاکم استثمارگر در بین جوامع انسانی مطرح گردید. بدین ترتیب، در تحت شرایط رشد و انکشاف شیوه تولید سرمایه‌داری، نهضتی که ریشه‌های آنرا در پاره‌ای از محافل انقلابی فرانسه، ایتالیا و آلمان اواخر دوران فئودالیسم می‌توان نشان داد به صورت جدیدی ادامه یافت. به جای «حق حیات» سخن از منافع طبقاتی و بطور مشخص منافع طبقه کارگر به میان آمد که در محتوای اجتماعی و خواسته‌های اقتصادی و سیاسی، مرحله‌ای جدید و شکلی جدید از مطالبات استثمار شوندگان در یک روند تاریخی محسوب می‌شود. «*گرایش به چپ*». محتوای اجتماعی، اقتصادی این مطالبات که هنوز هم در جوامع مختلف با اشکال خاص خود ارائه می‌شود دنباله یک روند تاریخی نفی استثمار اقتصادی و ستم‌های سیاسی و فرهنگی است ـ نفی ستم‌های طبقاتی در همه اشکال آن.

اما باید بخاطر آورد که دوران ملی‌گرائی دموکراتیک در جوامع سرمایه‌داری استعماری سالهاست که پایان یافته، زیرا این جریان اجتماعی پایگاه طبقاتی خود را از دست داده است.

در این جوامع نه فقط طبقه حاکم سرمایه‌دار توانسته بر اساس فرضیه‌های نژادی خود را توجیه کند و با طرح افسانه نژادهای برتر و پست، غارت مردم مستعمرات را حق خود بداند و به جنایات خود در مستعمرات دفاع از منافع ملّی کشور خود نام نهد. همچنین توانسته با شریک کردن بخش بزرگی از اقشار و طبقات متوسط و کارگران صنعتی، در غارت‌های استعماری، آنان را از نظر اقتصادی تطمیع نموده و به همکاری با خود وادار نماید. جنبش چپ‌گرای سابق در این جوامع بر اثر مشارکت اقتصادی با طبقه حاکم و تحت تأثیر فرضیه‌های نژادی که امروزه به اشکال مختلف و مدرن ارائه می‌شوند، اصالت اجتماعی خود را از دست داده و نمی‌تواند یار و یا حامی جنبش‌های ضد استعماری و ضد سرمایه‌داری در مستعمرات شود، «چپ»های سابق

و اسبق بیشتر به جلب منافع از طریق دلالی و واسطه‌گری برای سرمایه‌داری استعماری توجه دارند. یعنی رهبران جنبش‌های چپ سابق در جوامع سرمایه‌داری با محرومین مستعمرات وداع کرده‌اند.

در جوامع مستعمراتی که اقلیت حاکم (طبقه وابسته به استعمار)[۹] و اکثریت زحمتکشان تهیدست [۱۰] در مقابل هم قرار دارند، ملی‌گرائی نیز بر حسب محتوای طبقاتی و آگاهی‌های سیاسی و فرهنگی به صورت دو ایدئولوژی کاملاً متضاد و متخاصم در برابر هم قرار دارند. ملی‌گرائی طبقات حاکم بر فرضیه‌های نژادی، نفی وجود طبقات، انکار اختلاف و جنگ طبقاتی، مشروعیت و حق استثمار و بهره‌برداری از کار زحمتکشان در چارچوب شیوه تولید مستعمراتی متکی است. تقدیس سلاطین، توجیه جنگ‌های تجاوزکارانه به نام «فتوحات»، افتخار به اصالت «نژادی» خود و تحقیر اقوام و خویشاوند، تحریف تاریخ، پنهان کردن واقعیات تاریخی و اجتماعی، موضوع اصلی تاریخ نویسی و ادبیات تاریخی و سیاسی طبقات حاکم است. انکار وجود نهضت‌های عدالتخواهانه و مردمی در طول تاریخ و سرازیر کردن سیل اتهامات و افتراها و نسبت‌های زشت اخلاقی به سران نهضت‌های عدالتخواهانه و مردمی در طول تاریخ از دوران باستان تا عصر حاضر، استراتژی سلطه و حفظ حاکمیت، طبقه وابسته به استعمار در مستعمرات به شمار می‌رود. آنان می‌کوشند تا با سلب و جعل هویت از مردم محروم با ترفندهای سیاسی و فرهنگی از بیدار شدن و آگاه شدن آنان به حقوق خودشان جلوگیری کنند. برای طبقات حاکم در مستعمرات؛ ملّی کسی است که به شاهان و جباران تاریخ افتخار کرده و برای «نژاد» والای خود تمام صفات و فضایل اخلاقی انسانی و نیکو و برای «نژاد»های پست تمام صفات رذیله را قائل شده و دمی از تکرار این ادعا که تنها مشعل‌دار تمدن جهانی است غافل نشود. چنین است که طبقه وابسته به استعمار در جوامع مستعمراتی از همکاری و حمایت و راهبردی «دانشمندان» و مورخان جوامع سرمایه‌داری استعماری برخوردار است.

در پاره‌ای از جوامع مستعمراتی با بخش کوچکی از جامعه که خود را سرمایه‌داری ملّی می‌نامد سروکار داریم. در ملی‌گرائی، سرمایه‌داری «ملی» که خود را حافظ منافع ملت معرفی می‌کند، نقش اقتصاد بسیار بارزتر از مسائل فرهنگی است و می‌توان گفت که درباره فرضیه‌های نژادی به مانند خدای یونانی، *یانوس* که دو چهره داشت عمل می‌کند. اما در عمل و در حقیقت و در آخرین تحلیل، این طبقه اجتماعی که خود را ملّی می‌خواند با جانبداری از استثمار داخلی و شیوه تولید سرمایه‌داری نشان می‌دهد که حاضر به قبول اصل حق حیات برای همه افراد و مردم جامعه خود نیست و بر وجود و استمرار اختلاف طبقاتی و بهره‌کشی طبقاتی اصرار دارد. این طبقه در حالی که می‌کوشد با ملّی خواندن و استفاده از نارضایتی عامه مردم محروم و فقیر جامعه مستعمراتی، اعتماد توده‌های وسیع را در مبارزه رقابتی با استعمارگران، برای بدست آوردن سهم بیشتر از غارت منابع طبیعی و حاصل کار زحمتکشان تهیدست و نه رهایی کل جامعه مستعمراتی از فقر و مسکنت و نفوذ استثمار از انسان‌ها بدست آورد، تا جائی که ممکن است برای حفظ منافع خود در سازمان‌های شیوه تولید مستعمراتی برای خود لانه و انبار می‌سازد.

ضد استعمار بودن این طبقه، محدود و مشروط به منافع طبقاتی است. در شرایطی که منافع طبقاتی این گروه «ملّی» به علت بیداری و آگاهی توده‌های زحمتکش از حقوق طبقاتی‌شان در جامعه مستعمراتی به خطر افتد، این طبقه حاضر است با رضایت و رغبت از ملّی گرائی محدود و مشروط خود صرفنظر کرده، با علاقه کامل اما با شرمساری با دشمن سابق علیه ملت، جامعه و اکثریت محروم آن ائتلاف نموده و وارد عمل شود. در این مرحله از سازش که برای پوشاندن آن، از لباس‌ها، جبه‌ها و زیور آلات اجتماعی فراوانی استفاده می‌شود، همه فرضیه‌های نژادی، معیارهای اخلاقی شعارهای سیاسی و فرهنگی... به فراموشی سپرده می‌شود و نفع طبقاتی به صورت عامل تعیین‌کننده وارد عمل می‌شود و هویت طبقاتی بر همه اجزاء سازنده ملی‌گرائی و هویت ملّی غلبه می‌کند.

ترفند روشنفکرانه و زیرکانه‌ای که برای فرار از حقایق طبقاتی و آشفته کردن مسأله بررسی ملّی و ملی‌گرائی به کار می‌رود یکی دانستن دولت و حکومت در یک جامعه مستعمراتی، انکار طبقاتی بودن دولت و رابطه ساختاری آن با حکومت است. این حقیقت اجتماعی که طبقات پایگاه دولت‌اند و در یک جامعه مستعمراتی طبقه حاکم پایگاه اجتماعی ـ اقتصادی سازمان دولت است و اینکه دولت؛ سازمانی و یا اصولاً موجود یا پدیده‌ای خارج از ساخت طبقاتی جامعه نیست و مخلوق طبقات است و نه خالق آنان، به شدت انکار می‌شود. گویا «دولت» و «ملت» دو موجود مستقل‌اند، با هم رابطه ساختاری و طبقاتی ندارند و یکی در بالا (خارج و بیرون از عموم طبقات مردم) و دیگری در پائین قرار گرفته (عموم طبقات مردم) و موجود و سازمان بالایی از جائی و با ترکیبی که معلوم نیست از کجا پدید آمده است. اگر پذیرفته شود که ملت در برگیرنده «عموم طبقات مردم» است این پرسش بی پاسخ می‌ماند که پس دولت و حکومت از کجا آمده و از کدام گروه انسانی ساخته شده‌اند؟

در هر حال جامعه را نمی‌توان به صورت تصنعی به دو بخش مستقل دولت و ملت تقسیم کرد و در مقابل هم قرار داد. زیرا دولت و نوکرانش هم جزئی و بخشی از عموم طبقات مردم‌اند. در واقع، آن عامل مهم و تعیین‌کننده‌ای که عموم طبقات مردم را از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از هم جدا می‌کند و موجب برخوردهای متفاوت با مسأله ملّی و ملی‌گرائی می‌شود، روابط متفاوت افراد و گروهها با وسایل عمده تولید و توزیع، سرمایه‌ها، ثروت‌ها، جایگاهشان در روابط تولیدی و توزیعی و سهمی است که از درآمد جامعه دریافت و یا تصاحب می‌کنند. چه این دریافت و تصاحب ناشی از روابطشان و کارشان در زمینه اقتصاد باشد و چه به علت مقام و منصب در سازمان دولتی و یا موقعیت اجتماعی. لازم به یادآوری است که مراد نویسنده مطلق کردن نقش اقتصاد نیست و توجه دارد که تحت شرایطی افرادی از طبقات مرفه به علت ارتقاء فکری و بیدار شدن وجدان انسانی از طبقه خود جدا شده و به یاری زحمتکشان تهیدست قیام می‌کنند و باز هم تحت شرایط خاص ممکن

است افرادی از طبقات محروم به علت تنزل فکری و تزلزل شخصیت، بی‌اطلاعی و یا فساد؛ به خدمت طبقات حاکم استثمارگر درآیند؛ اما این موارد محدود در برخورد و موضع طبقاتی طبقات حاکم و محکوم دربارهٔ مسأله ملّی تغییر ایجاد نمی‌کند.

به هیچ وجه نمی‌توان کسان و یا گروههایی را که در سازمان دولت شرکت ندارند اما در چارچوب شیوه تولید مستعمراتی از غارت منابع طبیعی و حاصل کار زحمتکشان تهیدست بهره‌برداری و آنان را استثمار می‌نمایند و به این ترتیب بخشی از حکومت (طبقه حاکم) محسوب می‌شوند ملّی دانست. اما برعکس نوکران دولت یعنی کارمندانی را در که سازمان دولت شغلی و درآمدی ناچیز دارند و در زیر بار فشار تورم، فقر، اخراج، خطر بیکاری زندگی طاقت فرسائی را می‌گذرانند دولت خواند و آن را در مقابل «ملت» قرار داد.

محتوای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مفهوم ملیون از نظر طبقات زحمتکش و استثمار شده همان خواست و آرمان دموکراتیک مبنی بر رهائی از سلطه استثمارگران خارجی و استثمارگران داخلی است تا در محدوده وطن حقِ حیات برای همه ساکنین (محروم طبقات مردم) تضمین شود و یک اقلیت بر جان و مال مردم حاکم نباشد. برای توده‌های زحمتکش و محروم، خانهٔ وطن جائی است که به همه ساکنان آن تعلق دارد و همه حق حیات دارند و کسی و گروهی و قشری حق ویژه‌ای ندارد. جامعه‌ای که در آن نان و آزادی برای همه وجود دارد و روابط اخلاقی نظم جامعه را تأمین می‌کند، این گونه علاقه به وطن و خویشاوندان و همکاران و دوستان، این گونه ملی‌گرائی و فهم و درک از ملّی بودن نه فقط مطلقاً جنبه نژادی ندارد بلکه چنین ملّی و ملی‌گرایی خواستار دوستی و مودت با همه انسان‌ها در همه جوامع انسانی است و به هیچ وجه جنبه تجاوز و تعدی ندارد. از نظر تاریخی محتوای اجتماعی - اقتصادی این ملی‌گرائی طبقات زحمتکش در مستعمرات، ادامه همان مبارزه عدالتخواهانه‌ای است که از دوران باستان تا عصر حاضر در این سرزمین‌ها علیه ظلم و ستم اقتصادی، فرهنگی و سیاسی طبقات حاکم در جریان بود (و هست) و بر اثر نفوذ و سلطه

غارتگرانه استعمار سرمایه‌داری، مبارزه علیه استعمارگران خارجی نیز بدان افزوده شده است، برخلاف «ملّیون» طبقات متوسط سازشکار که مبارزه ضد استعماری را از مبارزات طبقاتی جدا کرده و بر ادامه نظام اقتصادی استثماری در داخل جامعه اصرار دارند، در ملی‌گرائی زحمتکشان تهیدست جوامع مستعمراتی این دو مبارزه چه از نظر اقتصادی و چه سیاسی و فرهنگی یک وحدت انفکاک‌ناپذیر را می‌سازند.

به نظر نگارنده در یک جامعه مستعمراتی فرد و یا گروهی را می‌توان ملّی نامید که در جهت حفظ منافع همه ساکنان با تکیه بر خواست‌ها و منافع اکثریت زحمتکش در جهت رفع ظلم و دفع ظالم و تضمین حق حیات همه انسان‌ها چه در جهت داخلی و چه در جهت خارجی مبارزه و تلاش کند نه در جهت حفظ امتیازات و منافع یک اقلیت که در جوامع مستعمراتی در حقیقت و عمل شریک و همکار دزد و رفیق قافله‌اند. بکار بردن مفهوم و واژه ملّی در هر جامعه اگر بدون توجه به حق حیات اکثریت مردم محروم بکار رفته و سرپوشی برای حفظ نظام استثماری و امتیازات اقلیت و مخالفت با حاکمیت و مالکیت جامعه باشد، در حقیقت سرپوشی تبلیغاتی و ترفندی فرهنگی، سیاسی است زیرا از محتوای اصلی و تاریخی‌اش جدا شده است.

به هر روی، در تعریف هویت ملی، باید به دوگانگی طبقاتی در تعریف واژه و مفهوم ملّی توجه نمود.

هویت چیست؟

جدا دانستن فرهنگ از اقتصاد و به طور کلی روابط معنوی از روابط مادی، موجب بروز اشتباهات فراوان و فاحش در بررسی‌های اجتماعی می‌شود.

به این حقیقت ساده توجه نمی‌شود که چنانکه نمی‌توان شخصیت و وجود یک انسان را به دو بخش کاملاً مستقل و جدا از یکدیگر به دو قسمت مادی و معنوی تقسیم کرد و اثرات متقابل روابط آنها بر یکدیگر را در تکوین شخصیت فرد و رفتارش در همه زمینه‌ها انکار نمود، در بررسی پدیده‌های اجتماعی در جوامع انسانی نیز نمی‌توان روابط مادی و معنوی را دو بخش جدا و مستقل از یکدیگر دانست و در تحلیل ساختار و بافت و محتوای اجتماعی پدیده‌ها و مفاهیم اجتماعی روابط و اثرات متقابل این روابط بر یکدیگر را در کل مجموعه نادیده گرفت.

توجه به این نکات در بررسی مسأله هویت و تعریف آن نیز کاملاً ضروری است، زیرا هویت فرد مجموعه‌ای انفکاک‌ناپذیر از روابط مادی و معنوی است و هویت ملّی هر فرد هم به صورت بخشی از کل هویت‌اش در رابطه با جامعه‌ای که بدان تعلق دارد و یا احساس می‌کند که تعلق دارد، شکل می‌گیرد.

موضوع هویت چه از نظر رابطه فرد در برابر افراد یا جامعه، پدیده‌ای اجتماعی و یافتن پاسخ روشن به این سؤال می‌باشد که در جامعه معین مورد بررسی، جایگاه فرد چیست، من کی هستم، کیستی؟ و من چه هستم، چیستی؟ و در این رابطه ما کی هستیم و ما چی هستیم؟

باید یادآور شد که پاسخ به این دو سؤال «کیستم و چیستم» یک وحدت را می‌سازد، زیرا تعیین اجتماعی کیستی و چیستی یک فرد در جامعه، تنها با توجه به جایگاه فرد از نظر فرهنگ معنوی و فرهنگ مادی (روابط اقتصادی) و به طور کلی ساختار و بافت شرایط مادی و معنوی مسلط بر جامعه ممکن است. چه، هویت هر فرد ترکیبی از عوامل و روابط مادی و معنوی است. در واقع، هویت *بسیط* نیست. مرکب *است*.

ممکن است در هر مرحله‌ای از زندگی فردی و اجتماعی، عوامل سازنده معنوی و یا مادی هویت نسبت به سایر عوامل برجسته شوند و یا تضعیف و مخفی گردند. اما حتی در همین حال نیز نمی‌توان اثرات متقابل فرهنگ معنوی و مادی را در ساختار هویت انکار نمود. اینکه ممکن است در تحت شرایطی نفوذ و اثر عناصر سازنده هویت تغییر کنند، نیز تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا هویت ملّی و اجتماعی یک فرد چه از نظر معنوی و چه از نظر مادی یک پدیده ثابت، طبیعی و ارثی غیر قابل تغییر نیست بلکه با تغییر شرایط معنوی و مادی در طول زندگی، تغییر میزان آگاهی‌های معنوی و یا شرایط مادی تغییر می‌کند.

در بسیاری از بررسی‌ها در باب هویت ملی از سه عنصر زبان، تاریخ و دین مشترک به عنوان ارکان اساسی هویت ملّی نام برده می‌شود بدون اینکه به صورت دقیق و روشن توضیح داده شود که بطور مشخص در ترکیب دین و تاریخ نه فقط عوامل و عناصر معنوی بلکه عوامل و عناصر مادی نیز وجود و حضور دارند. برخورد و تفسیر افراد، اقشار و طبقات مختلف اجتماعی با پایگاهها و جایگاههای متفاوت اقتصادی و فرهنگی از دین و تاریخ در هیچ جامعه‌ای یکسان نیست و نمی‌تواند باشد و به علت

وجود این تفاوت‌ها، اختلافات و تضادها در تفسیر از دین و تاریخ نقش، اهمیت این دو، در ترکیب هویت افراد، اقشار و طبقات اجتماعی نیز یکسان نیست.

بدون توجه دقیق به حضور فرهنگ مادی و معنوی در دین و تاریخ و ربط آنان با سایر عوامل مادی و معنوی در جامعه و نقش آنان در احساس تعهد و تعلق هر یک از افراد، اقشار و طبقات به جامعه و مواضع آنان در برابر مسائل اجتماعی، نمی‌توان تعریف روشن و دقیقی از هویت ملی ارائه داد. در حقیقت، تعاریفی که روشن و دقیق نباشند و از کلی‌گویی تجاوز نکنند، علمی نیستند.

در همان حال، اگر در بررسی تاریخ، دین و ادبیات «مشترک» به مسأله وجود طبقات مختلف اجتماعی توجه نشود نمی‌توان از یک بررسی جامعه‌شناختی سخن گفت.

بعلاوه، آیا در ادبیات مشترک، ما با مداحان سلاطین و زورگویان سروکار نداریم؟ و آیا باز هم در همان ادبیات مشترک با اشعار ضد ستم طبقاتی برخورد نمی‌کنیم؟ آیا در طول تاریخ برخورد طبقات اعیان و اشراف حاکم با برخورد طبقات محروم و زحمتکش و فقیر با دین و تاریخ تفاوتی نداشت؟

و پاسخ وابستگان این طبقات به سؤال کیستم و چیستم؟ به مسئله تعهد و تعلق اجتماعی یکسان بود؟

و آیا این طبقات حاکم و استثمارگر نبودند و نیستند که در تحریف دین و تاریخ در جهت منافع طبقاتی‌شان کوشیده و می‌کوشند تا جهت تعلق و تعهد در جامعه و ساختار هویت را به سود خود تعیین کنند؟

حاکم و محکوم در دو طرف زنجیر قرار دارند، اما یکی بر گردن دارد و دیگری آن را می‌کشد.

در پاره‌ای از بررسی‌ها زبان و یا زبان مشترک را تنها عامل سازنده هویت ملّی معرفی می‌نمایند. اگر افراد جامعه‌ای که زبان مشترک و حتی دین و مذهب مشترک دارند نسبت به جامعه احساس تعلق و تعهد مشترک می‌داشتند و عوامل فرهنگی و

اقتصادی بی‌اهمیت بودند، دیگر در هیچ جامعهٔ هم‌زبان و یا هم دین، شورش و یا انقلابی علیه شیوه اقتصادی حاکم و طبقه حاکم «هم‌زبان»، «هم‌دین» و «هم‌تاریخ» رخ نمی‌داد و اصولاً لازم هم نبود رخ دهد. چون اگر افراد، اقشار و طبقات جامعه نسبت به جامعه‌ای که بدان تعلق دارند احساس تعلق و تعهد یکسانی داشتند، مسائل اجتماعی به صورت مسائل خانوادگی حل می‌شد و نزاعی بر سر مسأله حاکمیت و مالکیت بوجود نمی‌آمد.

وجود اعتراض‌های اجتماعی، اقتصادی از طرف اکثریت مردم محروم علیه مظالم طبقاتی حاکم و نظام‌های استثماری و استعماری نشان می‌دهد که اجزاء سازنده هویت ملی، احساس تعلق و تعهد فرد به جامعه است و کیستی و چیستی تنها یک مسأله فرهنگی معنوی و دارای محتوای اقتصادی و طبقاتی نیز هست. ائتلاف و همکاری طبقات حاکم بسیار از مستعمرات با استثمارگران (دشمنان و بیگانگان) علیه مردم سرزمینی که بدان تعلق دارند نیز پدیده‌ای است که تکرار شده و می‌شود و اثبات می‌کند زمانی که منافع طبقاتی در میان است، اشتراک در زبان، دین و مذهب و سنن (فرهنگ معنوی)، محل تولد و اقامت و... حتی اشتراک در «نژاد» که طبقات حاکم بر روی آن تکیه می‌کنند، قدرت خود را در ترکیب هویت ملی از دست می‌دهند و منافع طبقاتی حرف آخر را می‌زند.

مسائلی مانند زبان، اعتقادات دینی و مذهبی، اطلاعات عمومی، آگاهی‌های اجتماعی، اطلاعات تاریخی سنت‌ها و... اجزاء سازنده فرهنگ معنوی‌اند، اما تلقی و میزان اطلاع فرد در مورد هر یک از این عوامل، جایگاه و اهمیت هر یک از این عوامل در ساختار هویت فرد، ثابت و غیر قابل تغییر نیست و نمی‌تواند باشد. بر اثر تغییر آگاهی‌های سیاسی، دینی، تاریخی و... میزان اطلاع فرد در هر یک از این زمینه‌ها در اثر، قدرت و جایگاه این عوامل در ساختار فرهنگی معنوی و در نتیجه در مجموعه هویت ملّی فرد نیز تغییراتی ایجاد می‌شود. البته این تغییر ممکن است تدریجی و یا ناگهانی باشد. کوشش محافل مختلف سیاسی و طبقاتی در اشاعهٔ نظریات خاص در

سطح جامعه کوششی است برای نفوذ در ساختار فرهنگی معنوی مسلط در جامعه و در نتیجه هویت ملّی و اجتماعی. مجموعه روابط اقتصادی در همه اشکال آن نیز چه در زمینه اجتماعی و چه در زمینه فردی، سازنده فرهنگ مادی و بخش مهمی از ساختار هویت ملی است و هرگونه تغییر در آن موجب تغییر ساختار فرهنگ مادی و در نتیجه ساختار هویت ملّی می‌گردد.

چگونگی احساس تعلق و تعهد فرد در برابر جامعه، بازتاب ساختار معنوی و مادی هویت ملی است و با تغییر این ساختارها، احساس تعلق و تعهد فرد در برابر جامعه نیز دچار تغییرات می‌شود. این احساس تعلق و تعهد با مسأله کیستی و چیستی در رابطه‌ای دقیق و نزدیک قرار دارد. من (ما) به چه جامعه‌ای با چه ساختاری معنوی و مادی تعلق دارم (داریم)؟ چه روابط معنوی و مادی مرا (ما را) به این جامعه و این جامعه را به من (ما) پیوند می‌دهد؟ و چرا من (ما) خودم را (خودمان را) بخشی و جزئی از این جامعه احساس می‌کنیم (بدان تعلق داریم)؟ و این احساس تعلق چه تعهداتی برای من (ما) و جامعه ایجاد می‌کند؟ و چه روابط مادی و معنوی مرا (ما را از این جامعه جدا و یا بیگانه می‌کند؟) و چه روابطی این جامعه را از من (ما) دور و جدا نگه می‌دارد (فاصله ایجاد می‌کند) گذشته مشترک من (ما) با این جامعه چیست؟ آیا من (ما) با کل این جامعه گذشته تاریخی مشترک دارم و داریم و یا با بخشی از آن؟ در این صورت کدام بخش و چرا؟. من (ما) به کدام بخش از گذشته تاریخی تعلق دارم (داریم) و یا کدام بخش احساس جدائی می‌کنم (می‌کنیم) و چرا؟ و در حال حاضر هم من (ما) را کدام پیوند فرهنگی و یا مادی با کدام بخش از جامعه پیوند می‌دهد و از کدام بخش جدا می‌سازد و چرا؟

چه بخشی (معنوی و یا مادی) از این جامعه مرا (ما را) می‌پذیرد و چه بخشی مرا (ما را) نفی می‌کند؟ و من (ما) با چه بخشی از جامعه احساس تعلق و یگانگی دارم (داریم) و با چه بخشی خصومت دارم (داریم)؟ آیا من (ما) وظایف و تعهدات خودمان را در برابر جامعه انجام داده‌ایم؟ و آیا جامعه حقوق مرا (ما را) رعایت کرده و

می‌کند؟ و آیا در روابط من (ما) با جامعه مسأله ظلم و ستم‌های معنوی و یا مادی مطرح بوده و یا هست و من (ما) برای جامعه خودمان چه آینده‌ای را می‌خواهم (می‌خواهیم)؟

همه این نکات در ساختار و چگونگی احساس تعلق و تعهد که در رابطه با هویت (کیستی؟، چیستی؟) قرار دارند؛ بنا به شرایط مادی و معنوی اهمیت خود را می‌یابند. در پاسخ به این سؤالات است که هم روابط فرهنگی و سیاسی در بافت فرهنگی سیاسی و هم روابط اقتصادی در بافت اقتصادی جامعه مطرح می‌شوند. چگونگی طرح این مسائل و میزان قدرت آن در ساختار هویت ملی، از میزان آگاهی فرد از داده‌های معنوی، روابط اقتصادی و تاریخ جامعه معین در دوره معین است.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان درک کرد چنانکه اهمیت عوامل سازنده فرهنگ معنوی در ساختار هویت ملّی را نمی‌توان انکار نمود، نقش عوامل سازندهٔ فرهنگ مادی (روابط اقتصادی) را نیز باید با همان اهمیت پذیرفت. آگاهی معنوی، تعلق و تعهد معنوی با آگاهی اقتصادی و تعلق اقتصادی با هم در رابطه‌اند و با هم احساس تعلق و تعهد و لذا هویت را می‌سازند، نام آگاهی و تعلق اقتصادی در ادبیات سیاسی، آگاهی و تعلق طبقاتی است. نقش و اهمیت فرهنگ مادی (روابط اقتصادی ـ تعلق طبقاتی و آگاهی طبقاتی) در ترکیب هویت ملّی قدر و میزان ثابتی نیست و بر اثر تغییر شرایط اقتصادی تغییر می‌کند. حتی در مواردی ممکن است بر قدرت و اثر عناصر سازنده فرهنگ معنوی غلبه کند، در چنین وضعی نوعی آشفتگی و تزلزل و بحران در هویت ملّی ظهور می‌کند. در این رابطه می‌توان گفت که عدالت اجتماعی از مهمترین مبانی و عوامل تحکیم هویت ملّی و مظالم طبقاتی مخرب هویت ملی است. در جوامعی که رفاه مادی عامه مردم تأمین باشد هویت ملّی نیز انسجام و ثبات دارد.

موضوع اصلی و هدف اساسی تبلیغات و یا اقدامات اقتصادی در جامعه معین دخالت در آگاهی‌های اجتماعی با شکل دادن بدان و از این طریق نفوذ در ساختار

هویت است. طبقات حاکم از دوران باستان تاکنون کوشیده‌اند با وسایل و ابزار مختلف، فرهنگ معنوی و مادی خاص و معینی را در مطابقت با شرایط زمان و مکان در جهت حفظ منافع طبقاتی‌شان تقویت و در میان توده مردم محروم و زحمتکش تبلیغ نمایند. آنان از این طریق با مشروعیت بخشیدن بر سلطه و امتیازات اجتماعی و اقتصادی خود و ایجاد هویت مطلوب برای اکثریت مردم از اعتراضات جلوگیری می‌کردند و مانع جان گرفتن نهضت‌های عدالتخواهانه و مساوات جویانه می‌شوند و قدرت حکومتی خود را حفظ می‌کردند و در صورت لزوم غلامان را با غلامان به جنگ و ستیز وامی‌داشتند.

در تاریخ همه جوامع و از جمله جامعه ما می‌توان نشان داد که چگونه طبقات حاکم با بکار بردن ترفندها و شیوه‌های مختلف فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و حتی توسل به زور و قهر و غلبه، زندان و کشتار، مانع شکل گرفتن و ارتقای آگاهی طبقاتی محرومان و استثمار شوندگان جامعه شده‌اند. آنها می‌دانستند که این آگاهی می‌توانست و می‌تواند به تکامل هویت طبقاتی آنان مدد رساند و عناصر کاذب در ساختار هویت ـ اجتماعی ـ ملّی را در جهت آزادی جامعه از فقر و ستم، سلطهٔ اقلیت و استقرار عدالت کنار بزند.

طبقات حاکم برای حفظ سلطه خود به وجود احساس تعلق و تعهد در میان اکثریت افراد جامه نسبت به دولت و حکومت، احتیاج دارند تا به سلطه سیاسی و امتیازات اقتصادی‌شان مشروعیت ببخشند و آن را حفظ کنند. در هر عصر و در هر جامعه معین طبقات حاکم می‌کوشند تا با بکار بردن عواملی کاذب این احساس تعلق و تعهد را در میان توده مردم محروم ایجاد، حفظ و تقویت نمایند تا آسیبی به منافع طبقاتی‌شان وارد نشود. یکی از این ترفندها، جدا دانستن فرهنگ و سیاست از اقتصاد و محدود کردن بحث هویت ملّی به فرهنگ معنوی با محتوای خاص و تعیین شده است. در حالی که محدود کردن بحث هویت به فرهنگ معنوی از نظر علمی نادرست و انکار اهمیت و نقش روابط اقتصادی (فرهنگ مادی) در ساختار هویت ملّی حرکتی در جهت منافع طبقات حاکم است.

در برابر این حرکاتِ طبقات حاکم، شخصیت‌های اجتماعی و به طور کلی

جریان‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که به ستم‌های طبقاتی جابران و استثمارگران از دوران باستان تاکنون در جوامع بشری اعتراض دارند. آنان خواستار رهایی افراد و اعضای جامعه خود و به طور کلی نوع بشر از استبداد و خشونت فقر و مسکنت هستند و می‌کوشند تا با افشای ترفندهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی طبقات حاکم و آگاه نمودن زحمتکشان و استثمارشوندگان به حقوق انسانی‌شان، بالا بردن سطح آگاهی‌های طبقاتی و تکیه بر روی یک حق طبیعی و خدادادی یعنی حق حیات برای همه افراد بشر، در همه جوامع، در همه نظام‌ها و در همه زمان‌ها، فرهنگ معنوی و هویت اجتماعی و ملّی توده‌های وسیع و احساس تعلق و تعهد آنان را به سوی رهایی از فقر و ظلم هدایت نمایند و از بندهای جهل و افسون نجات دهند.

ایجاد هویت کاذب برای اقشار و طبقات محروم و ستمدیده و استثمارشده موضوع اصلی تبلیغات فرهنگی طبقات حاکم (در دوران ما با شراکت سرمایه‌داری استعماری) در طول تاریخ بوده و هست. اینک، در مقابله با این هویت‌سازی کوشش و مبارزه یاران و یاوران طبقات محروم و زحمتکش استثمار شده برای احیای هویت اصیل طبقات محروم که در ساختار آن داده‌های اقتصادی با ارزش‌های معنوی هم آهنگ و متجانس باشد، نیز موضوع مبارزات و انقلاب‌های اجتماعی عدالتخواهانه است.

نزاع طبقاتی بین استثمارکنندگان و استثمارشوندگان بر سر حاکمیت و مالکیت در همه زمینه‌های جامعه، به صورت کوششی برای نفوذ و شکل دادن به محتوای هویت اجتماعی، در دوران باستان و در دوران هویت ملی ادامه دارد. از آنجا که هویت ملّی و به طور کلی هویت یک مسأله اجتماعی و ساختار معنوی و مادی آن حاصل روابط فرهنگی، اقتصادی در جامعه است؛ ممکن است در مواردی فرهنگ معنوی سازنده هویت با فرهنگ مادی (روابط اقتصادی) هماهنگ و متجانس نباشد و این دو در تقابل و تضاد با یکدیگر قرار گیرند که این امر خود موجب بروز تردید و تزلزل در هویت می‌گردد. چه بسا اقشار و طبقات استثمار شده و محروم و فقیر بر اثر نفوذ

فرهنگ مسلط طبقات حاکم که در دوران ما ترکیبی از فرهنگ طبقات حاکم محلی و کشوری و جوامع سرمایه‌داری استعماری است، برخلاف منافع طبقاتی و حتی حق حیاتشان بکار گرفته شوند و غلامان وادار گردند از زنجیرهای خود دفاع کرده و به نفع امتیازات و غارتگری‌های طبقات حاکم، یاران خود و منادیان رهائی غلامان از فقر و ظلم و همه انواع ستم‌های طبقاتی را منکوب و سرکوب نمایند.

در بسیاری از جوامع، کوشش طبقات حاکم و وابستگانشان این است که با نفی جنبه دموکراتیک و طبقاتی مسأله ملّی و طرح آن به عنوان یک پدیده عام فرهنگی و یا سیاسی؛ وجود طبقات، اختلافات و جنگ طبقاتی را، چه در گذشته و چه در شرایط کنونی، نفی و انکار کنند و طرح مسأله هویت به صورت مبهم و تنها با محتوای فرهنگی و خودداری از شناخت اجزاء معنوی و مادی سازنده هویت در رابطه با یکدیگر و به خصوص انکار تأثیر روابط اقتصادی در شکل و تکوین هویت، مسأله هویت ملّی را حتی در بسیاری از موارد با فرضیه‌های نژادی ربط دهند.

اگر در یک جامعه سخن از هویت ملّی به میان آید، این سؤال مطرح می‌گردد که مراد از ملّی در این جامعه معین چیست؟ پاسخ به این پرسش تنها یک پاسخ فرهنگی (معنوی) و یا سیاسی نیست بلکه یک پاسخ طبقاتی (فرهنگ مادی) هم هست. پاسخ به این سؤال هم که اصولاً «هویت چیست؟» نیز صرفاً پاسخی فرهنگی معنوی نیست، بلکه همانند مسأله ملّی پاسخی است طبقاتی (فرهنگ مادی).

مسألهٔ ملّی در ایران

توضیح مسأله ملّی در ایران مانند سایر جوامع در رابطه با آرایش و بافت طبقاتی، میزان آگاهی اجتماعی، اقتصادی افراد و گروه‌ها در باب شیوه تولید مستعمراتی، چگونگی نفوذ و سلطه استعمار سرمایه‌داری و اطلاعات سیاسی و فرهنگی مسلط در جامعه قابل توضیح می‌باشد و از نظر ملّی‌گرایان نژادی و ملّی‌گرایان از زحمتکشان تهیدست با دو تفسیر و برخورد متفاوت به گذشته تاریخی جامعه ما مربوط می‌شود.

در نوشته حاضر مراد ما بررسی ساختار طبقاتی ایران و سیر تطّور فرهنگی در جامعه ایران از دوران باستان تاکنون نیست، اما با این همه باید گفت که از دوران باستان تا به امروز تضاد فقر و غنا، کوشش برای استقرار عدالت اجتماعی، مبارزه استثمارکنندگان و استثمارشوندگان، تصاحب اموال عمومی اعم از وسایل تولید و توزیع، ثروت و منابع طبیعی از جانب طبقه حاکم و کوشش مردم برای پس گرفتن حقوق از دست رفته با استقرار مالکیت و حاکمیت جامعه، دارای سابقه‌ای چند هزار ساله است و این روند تاریخی هنوز هم ادامه دارد. این خواست به حق اکثریت مردم برای صیانت از حق حیات در هر دوره تاریخی، چه در دوران قبل از اسلام و چه پس

از استقرار اسلام در ایران، در مطابقت با شرایط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هر دوره بیان شده است و در هر دورهٔ تاریخی می‌توان مبارزات طبقاتی را نشان داد. یادآوری حقایق تاریخی بدان منظور است که روشن شود مبارزات طبقات زحمتکش و تهیدست ایران برای رهائی از فقر و ستم‌های طبقاتی مسأله و حادثه‌ای نیست که در دوران ما و یا از دهه‌های گذشته آغاز شده باشد و نظریات اجتماعی در نفی مالکیت و حاکمیت یک اقلیت استثمارگر بر ثروت‌ها، سرمایه‌های اجتماعی و طبیعی و اموال عمومی نیز یک نظر، تئوری و یا عقیده اجتماعی وارداتی نیست بلکه پیدایش و تطور این نظریات اجتماعی بخشی از تاریخ ایران و جامعه بزرگ شرق و حاصل منازعات طبقاتی از دوران باستان است.

با شروع نفوذ و سلطه سرمایه‌داری استعماری در ایران، به مبارزه طبقاتی محرومان جامعه برای بدست آوردن و صیانت از حق حیات، مبارزه‌ای دیگر علیه سرمایه‌داری استعماری نیز افزوده شد. این امر حاصل تغییر ساختار طبقاتی جامعه ایران تحت شرایط نفوذ و سلطه سرمایه‌داری استعماری بود. تحت شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این نفوذ و سلطه؛ طبقه‌ای در ایران به وجود آمد که در دوران پیش از نفوذ و سلطه استعمار سرمایه‌داری در ایران وجود نداشت. طبقه وابسته به استعمار با پیدایش و رشد این طبقه که در آن درباریان، زمین‌داران بزرگ، تجار بزرگ، بخشی از دولتیان در مشاغل مختلف، بخشی از سران ارتش، روشنفکران و روحانیون و... شرکت داشتند، سلطهٔ اقتصادی و سیاسی و فرهنگی سرمایه‌داری استعماری بر ایران تثبیت شد و در پی آن، این طبقه به پایگاه اجتماعی دولت وابسته به استعمار در ایران تبدیل گردید.

برای این طبقه، ملی‌گرائی فقط به صورت تبلیغات نژادی علیه اقوام خویشاوند همسایه مطرح بود. البته نباید از یاد برد که ترکیب اجتماعی این طبقه از اواخر قرن نوزدهم میلادی به تدریج دچار تحول شد و اقشار مختلفی در مطابقت با شرایط محلی و جهانی و مصالح سرمایه‌داری استعماری قدرت را به دست گرفتند. اما این

امر در وابستگی و پیوستگی این طبقه به سرمایه‌داری استعماری تغییری نداد.

خصلت دلالی این طبقه مانع از این بود که وابستگان آن به فکر حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی جامعه و کشور خود باشند. وابستگان این طبقه می‌کوشیدند تا به استناد آثار مستشرقینی که بیشتر آنان وابستگان سیاسی دول اروپایی بودند، خاطره سلاطین دوران باستان را به عنوان دوران مَجد و عظمت فرهنگی و سیاسی ایران احیا نمود و از تاریخ و ادبیات ما، برای تحقیر اقوام و فرهنگ‌های خویشاوند با ایجاد غرور ملّی کاذب نژادی در توده‌های مردم محروم ایران استفاده نمایند.

در طول زمان، طبقه وابسته به استعمار از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به صورت بخشی از سرمایه‌داری استعماری در آمد. بدین سبب ملی‌گرائی این طبقه نیز در جهت حفظ منافع مشترک با استعمارگران بر فرضیه‌های نژادی استوار گردید و کوشش شد تا با دامن زدن به «غرور ملّی» از طرح دلایل فقر اکثریت زحمتکشان تهیدست و مسائل طبقاتی و چگونگی مکانیسم نفوذ، سلطه و غارتگری کشور ما و سازمان‌های مالی سرمایه‌داری استعماری در ایران جلوگیری شود. در زمینه فرهنگی نیز تلاش گردید تا تاریخ ایران دوران باستان و دوران اسلامی منحرف شود و تفکر علمی درباره جامعه ما متوقف گردد.

وابستگان این طبقه از «نژاد آریا» به عنوان مبتکر و مشعلدار و پایه‌گذار فرهنگ جهان و از خصومت دیرینه این «نژاد» با «نژادهای» سامی و ترک ... سخن گفته و می‌گویند. در حالی که امروزه مسلم و مشخص شده که همه فرضیه‌های نژادی، از جمله فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک از بیخ و بن مردود و نادرست بوده و تبلیغ این واژه‌ها چیزی جز اشاعه افسانه‌های استعماری نبوده و نیست.

در ادبیات طبقه وابسته بـه استعمار سرمایه‌داری، سخن از داریوش «کبیر»، انوشیروان «عادل»* و تأسف و تألم فراوان درباره سقوط سلسله ساسانی در میان است و از استقرار و اشاعه دین اسلام در ایران تحت عنوان «هجوم قوم وحشی عرب» یاد می‌شود.

در توضیح تاریخ ملی‌گرائی در ایران باید یادآور شد که تا اواخر قرن نوزدهم میلادی به مردم ایران رعیت و رعایا اطلاق می‌شد بطور طبیعی اینان در برابر شاه مستبد فاقد هر گونه حقوقی بودند. از اواخر قرن نوزدهم میلادی و اوایل قرن بیستم و در جریان نهضت مشروطه، لغت ملت (ترجمه کلمه NATION) به علت رشد سرمایه‌داری و نفوذ افکار و نظریات سیاسی و فرهنگی از کشورهای اروپائی به ایران، وارد محاورات و مطبوعات سیاسی شد.

طبقه سرمایه‌دار (به طور عمده تجاری) که سودای سلطه بر بازار داخلی و آزاد شدن از سلطه اقتصادی سیاسی و حقوقی طبقه حاکم را در سر داشت، برای وصول به مقاصد خود و بدست آوردن حقوق سیاسی و قضایی در برابر شاه مستبد و درباریان، خواستار تشکیل مجلس ملّی و استقرار قانون شده بود. پس، این طبقه واردکننده و مدافع واژه مفهوم ملّی بود و از این واژه برای نشان دادن فاصله و تفاوت خود با دولت و دربار و تجهیز مردم در راه مقاصدش استفاده کرد. در مراحل ابتدایی مبارزه علیه دربار مستبد و درباریان، سرمایه‌داری در حال رشد ایران، ملّی و ملّی‌گرائی را به معنای دموکراتیک آن تبلیغ می‌نمود و در آن روزها سخن از آمال و آرزوها و سعادت ملت به معنای همه مردم در میان بود و به توده‌های محروم، وعده آزادی و عدالت داده می‌شد. این امیدواری در میان توده‌های مردم تبلیغ می‌گردید که با استقرار حکومت قانون، تشکیل مجلس شورای ملّی و استقرار رژیم مشروطه، حکومت قانون در جهت حفظ منافع آحاد مردم مستقر خواهد شد. این امیدواری باعث شرکت توده‌های وسیع مردم که آرزومند رهائی از فقر و مظالم طبقاتی بودند در نهضت مشروطه شد.

اما زمانی که این احتمال (بسیار ضعیف) بوجود آمد که ممکن است در صورت ادامه مبارزات اجتماعی، توده‌های مردم محروم بیدار شده، به تدریج به تشکیل سازمان‌های سیاسی پرداخته و در آینده‌ای نه چندان دور قدرت را بدست گیرند، وابستگان همان سرمایه‌داری ملّی با طبقه حاکم وابسته به استعمار و سرمایه‌داری استعماری ائتلاف کرده و با مشارکت یکدیگر به سرکوبی جریان‌های اجتماعی

مردمی پرداختند. ملّی‌گرائی طبقه سرمایه‌دار که در مراحل نخست ادعاهای دموکراتیک داشت با گرایش به راست از ملّی گرایی توده‌های محروم و فقیر که از اعتمادشان و نیرویشان سوءاستفاده شده بود جدا شد و به راه خود در جهت منافع مشترک طبقه و استعمار سرمایه‌داری ادامه داد. از این زمان به بعد می‌توان وجود و حضور سه جریان اجتماعی- اقتصادی با زیر بنای طبقاتی در جامعه ایران را نشان داد:

۱. طبقه وابسته به استعمار سرمایه‌داری
۲. جریان اصلاح طلب سازشکار
۳. جریان انقلابی - ملّی.[۱۱]

در صفحات قبل درباره ملّی‌گرائی طبقه وابسته به استعمار با اختصار سخن گفتیم اما دو جریان اجتماعی دیگر:

۱) وابستگان جریان اجتماعی اصلاح‌طلب سازشکار هستند که پایه طبقاتی آن را اقشار مرفه، ثروتمندان، سرمایه‌داران و روشنفکران وابسته به طبقات متوسط و متأثر از فرهنگ سرمایه‌داری تشکیل می‌دهند.

۲) وابستگان جریان اجتماعی، انقلابی و ملّی که پایگاه طبقاتی آن بر اقشار و طبقات محروم، ستمدیده و استثمار شده زحمتکشان تهیدست ده و شهر و روشنفکرانی که یار و یاور این اقشار و طبقات‌اند قرار دارد.

در باب مسأله ملّی و ملّی‌گرایی نقطه‌نظرها و تحلیل‌های این دو جریان اجتماعی کاملاً با یکدیگر متفاوت است. البته این دو جریان در مقاطعی از تاریخ ایران همکاری‌های موقت نیز با یکدیگر داشته‌اند که پایانی شبیه همکاری‌های دوران مشروطه داشت. جریان اصلاح‌طلب سازشکار از دوران مشروطه تاکنون، در حالی که مدعی دفاع از حقوق مشترک مردم ایران در برابر خارجیان استعمارگر بوده است، در این حقوق مشترک ملّی سهم توده‌های زحمتکش را فراموش می‌کند در حالی که خواستار مبارزه علیه استعمار است؛ در حفظ شیوه تولید مستعمراتی اصرار دارد و به هیچ وجه بااستقرار یک نظام اقتصادی و شیوه تولید که بر استثمار اکثریت به وسیله اقلیت استوار نباشد موافقتی ندارد.

ملّی‌گرایی جریان اصلاح طلب ـ سازشکار محدود و مشروط به منافع طبقاتی است و زمانی که منافع طبقاتی‌اش به خطر بیفتد حاضر است با سرمایه‌داری استعماری «دشمن سابق» معامله کند و کنار بیاید.

در باب تئوری‌های اجتماعی و فرضیه‌های نژادی، این طبقه دچار اغتشاش فکری و نظری است و برحسب شرایط در حفظ منافع طبقاتی مدافع فرضیه‌های نژادی در مواردی و مخالف فرضیه‌های نژادی در موارد دیگر است. ولی حفظ منافع طبقاتی تنها راهنمای فکری و عملی آن می‌باشد.

اما ملّی‌گرایی جریان انقلابی ـ ملّی، چنانکه قبلاً نیز اشاره شد ادامه همان مبارزه طبقاتی تاریخی است که تحت شرایط نفوذ و سلطه سرمایه‌داری استعماری علیه دشمنان داخلی و خارجی‌اش ادامه دارد.

با این محتوای اجتماعی ـ اقتصادی و با پایگاه طبقاتی، زحمتکشان تهیدست، فهم و درک این جریان از ملّی بودن و تعریف دموکراتیک آن به معنای مبارزه علیه استعمارگران و مستبدان داخلی و استعمارگران خارجی است. حق حیات برای همه انسانها محور اصلی ملی‌گرایی و تعریف این جریان از ملّی بودن است.

وجود و حضور هر سه جریان اجتماعی و اختلاف آنان در تعریف از ملّی‌گرایی و ملّی را می‌توان در نهضت مشروطه، نهضت جنگل، نهضت ملّی‌کردن صنایع و منابع نفت در ایران و انقلاب اسلامی نشان دارد.

تعمق و دقت در نحوه استدلال و توضیح نظریه‌پردازان مختلف در باره مسئله ملّی و ملّی‌گرایی نشان می‌دهد که هر یک از این افراد و گروه به کدام جریان اجتماعی وابسته‌اند. آنچه که ضرورت دارد این است که هر فرد و یا گروهی که از ملّی و ملّی‌گرایی سخن می‌گوید و تعریفی در باب هویت ملّی ارائه می‌دهد، با دقت و صراحت مراد خود را از این واژه و مفهوم بیان نماید و توضیح دهد که از ملّی بودن و یا ملّی‌گرایی کدام قشر و یا طبقه سخن می‌گوید. در چنین حالتی است که مقاصد اصلی از دام کلمات مبهم و کلی رها شده و منافع طبقاتی و جهت تلاشهای فرهنگی مشخص می‌گردند.

دربارهٔ مسأله هویت ملّی در ایران

مسأله هویت ملی اقشار و طبقات محروم و استثمارشده هنوز در جامعه ما به صورت مشخص و روشن بررسی نشده است. علت اساسی آن هم این است که هنوز فرهنگ مسلط بر جامعه ما، در تشریح و توضیح تاریخ ایران در زیر سلطه و نفوذ فرضیه‌های نژادی قرار دارد و طبقه حاکم وابسته به استعمار توانسته با یاری بخشی از وابستگان جریان اجتماعی ـ اقتصادی اصلاح‌طلب سازشکار از طرح و بررسی علمی نهضت‌های اجتماعی عدالتخواهانه و مبارزات طبقاتی در جامعه ایرانی و نظریات اجتماعی ضد ستم طبقاتی، چه در دوران باستان و چه در دوران اسلامی، تا حد زیادی جلوگیری نماید. بنابر این، این غفلت موجب شده که به استناد تفاسیر غیرعلمی، ایرانیت و اسلامیت به عنوان دو جریان اجتماعی ـ تاریخی متضاد به جامعه ما عرضه گردند.

هنوز آن بخش از تاریخ جامعه ما، چه در دوران باستان و چه در دوره اسلامی، که نشان‌دهندهٔ عظمت نهضت‌های ضد ستم طبقاتی و اشکال مبارزه محرومین علیه ستمگران است در حدی وسیع و عام مطرح نشده و انتشار نیافته است. در همان حال،

نوعی بی‌خبری از نظریات اجتماعی ـ اقتصادی رهبران نهضت‌های عدالتخواهانه و در باب شیوهٔ تولید انسانی که در آن حق حیات انسان مقدم بر هر حق ادعایی اقشار و طبقات و افراد مختلف عامل تعیین‌کننده در نظام اجتماعی ـ اقتصادی است، بر جامعه ما حکمفرماست. هنوز بخش عمده‌ای از وابستگان صمیمی جریان اجتماعی ـ اقتصادی انقلابی ـ ملی سیر تبلیغات و افسانه‌های نژادی‌اند.

در بررسی مسأله هویت در ایران باید مانند مسأله ملّی و ملّی‌گرایی به وجود و حضور سه جریان اجتماعی ـ اقتصادی در جامعه اشاره نمود. تعریف وابستگان این سه جریان از هویت و هویت ملّی کاملاً با یکدیگر متفاوت است و این اختلاف ناشی از اختلاف نظر در توصیف محتوای اجتماعی واژه ملّی و ساختار هویت است.

چنانکه یادآوری کردیم این سه جریان اجتماعی ـ اقتصادی عبارتند از: جریان اجتماعی که منجر به تشکیل طبقه وابسته به استعمار شده، جریان اصلاح‌طلب ـ سازشکار و جریان اجتماعی ـ اقتصادی، انقلابی ـ ملّی.

مطالعات تاریخی گواهی می‌دهد که مسأله هویت ملّی همراه با مسأله ملّی و ملّی‌گرایی در جامعه ایران از اواخر قرن نوزدهم میلادی و اوایل جنبش مشروطیت از طرف پاره‌ای از روشنفکران مطرح و به تدریج همراه با تغییر ساختار طبقاتی و بافت فرهنگی نضج گرفت و در ادبیات سیاسی اهمیت یافت.

تکوین هویت ملّی با بازنگری تاریخ ایران باستان آغاز گردید. این بازنگری صرفنظر از جنبه‌های احساسی، به شدت تحت تأثیر تاریخ نویسی مستشرقین اروپایی قرار داشت. می‌توان جنبه‌های مختلف برخورد با تاریخ گذشته ایران را در ادبیات سیاسی جدید نشان داد. پاره‌ای از روشنفکران که از فقر عامه و ظلم و ستم طبقات حاکم وابسته به استعمار رنج می‌بردند، در آثار و اشعارشان آرزو می‌کردند ایران به دوران «مجد و عظمت» باستان برگردد و کوشش می‌کردند تا با ارائه تصویری زیبا و انسانی از شاهان و مردمی سربلند، غنی و قوی این امیدواری را در توده مردم ایجاد کنند که ما فرزندان چنان نیاکانی هستیم و باید خود را از اسارت فقر و ظلم

رهایی بخشیم. جنبه مثبت این نوع برخورد احساسی و شاعرانه در توضیح و ارائه تاریخ گذشته را می‌توان در ایجاد امیدواری در مردم و نوعی مبارزه علیه عقدهٔ حقارت و تسلیم و ضعف دانست.

دخالت روشن و تعیین‌کننده فرهنگ سرمایه‌داری استعماری در ایران با دلالی وابستگان طبقه وابسته به استعمار در رابطه با تعریف «هویت ملّی» از زمان تشکیل سلسله پهلوی که برای حفظ مصالح دولت استعماری انگلستان در ایران بنیاد نهاده شد، آغاز گردید، گرچه این دخالت سازمان یافته و حساب شده بود.

کوشش سرمایه‌داری استعماری بر این بود که با همکاری طبقه حاکم و وابسته در ایران، برای وطن ما، هویتی کاذب براساس فرضیه‌های نژادی همراه با تکریم و تقدیس سلاطین و نظام سلطنتی دوران باستان اختراع شود به صورتی که فرهنگ جامعه ایرانی در فرهنگ سلطنتی و فرهنگ طبقات حاکم خلاصه گردد. کسانی که در دوران باستان در جهت دفاع از منافع محرومین و در آرزوی جامعه‌ای آزاد از فقر و ظلم علیه سلطنت قیام کرده بودند اصولاً یا مطرح نمی‌شدند و یا آن که نامی از آنان در تاریخ ذکر نمی‌گردید و یا اینکه هدف سیلی از تهمت و افترا و نسبت‌های زشت قرار می‌گرفتند. تلاش تاریخ‌نویسی استعماری سلب هویت از نهضت‌های مردمی و ضد ستم در دوران باستان بود تا بتواند برای محرومین و اعتراض‌کنندگان به ستم‌های طبقاتی در دوران ما جعل هویت کند.

در چارچوب تاریخ‌نویسی حکومت استعماری برای ایجاد «هویت ملی» کاذب برای مردم؛ تاریخ ایران مانند تاریخ بسیاری از سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق و مستعمرات به سه دوره باستانی، اسلامی و دوران جدید تقسیم شد که دوران جدید با صفات خوش‌آهنگ اما بی‌معنی، تزیین گردیده از زمانی آغاز شود که استعمارگران اروپایی در جستجوی غنائم و ذخایر طبیعی و بازار فروش کالا و رسیدن به اهداف استراتژیک نظامی به ایران پا نهادند. آغاز سلطنت پهلوی به عنوان شروع «عصر فرخنده» در بازار خرید قلم‌ها و وجدان‌ها عرضه گردید.

در این رابطه، در تبلیغات مربوط به هویت ملّی، کوشش می‌شد با استعانت از فرضیه‌های مردود نژادی و با تحریف تاریخ فرهنگ دوره سوم با کمربندی از تحلیل‌های به اصطلاح علمی به دوران اول اتصال یافته و دنبالهٔ آن محسوب شود.

در این تاریخ‌نویسی، تاریخ ایران از مهاجرت «آریایی‌ها» و سلطنت‌ها از کوروش آغاز می‌شود. فرهنگ و تمدن و سازمانهای اجتماعی و سیاسی فلات ایران پیش از مهاجرت «آریایی‌ها» به «پیش از تاریخ» رانده شده و یا اصولاً مطرح نمی‌گردد. افسانهٔ «نژاد» آریا بخصوص از دوره تشکیل سلسلهٔ پهلوی به عنوان فکر مسلط و راهنما در تنظیم متون تبلیغاتی که تحت عنوان کتابهای علمی به جامعه ایرانی عرضه می‌شد مطرح گردید (این افسانه فروشی هنوز هم ادامه دارد.)

در این نوع تاریخ‌نویسی و هویت سازی، روابط اقوام خویشاوند در جامعه بزرگ شرق، به جنگ‌ها و خصومت‌ها محدود شده و وجود نوعی دشمنی ابدی و خصومت پایان‌ناپذیر «نژادی» میان اقوام سرزمینهای شرقی که در ادبیات سیاسی مبتذل استعماری به نژادهای آریا، سامی، ترک و ... تقسیم می‌شوند، تبلیغ می‌گردد. اثرات اجتماعی و فرهنگی این هویت سازی کاذب هنوز در جامعه ما دیده می‌شود و هنوز هم عده‌ای از روشنفکران «ملّی» خود را بازمانده و نماینده «نژاد» آریا دانسته و از خصومت «نژادهای» سامی و ترک هشدار می‌دهند! البته ناگفته نماند که در پاره‌ای از محافل فرهنگی اقوام خویشاوند شرقی نیز هنوز عده‌ای از وابستگان طبقات حاکم و سرمایه‌داری استعماری از خطر «نژاد» آریا سخن می‌گویند و طرفین «متخاصم» آب در آسیاب و پول در جیب یکدیگر و سرمایه‌داران کشورهای استعماری می‌ریزند.

حضور و وجود مبارزات طبقاتی ضد ستم در طول تاریخ دوران باستان ایران یا بکلی انکار می‌شود یا به صورت پراکنده و تحریف شده در حاشیه بررسی‌های علمی ارائه می‌شود. هدف از تبلیغ و توسعه هویت ملّی کاذب در جامعه ایرانی و بسیاری از کشورهای شرقی این بود که از نظر داخلی سدی در برابر اسلام انقلابی که به عنوان عامل وحدت توده‌ها می‌توانست خطراتی برای نفوذ و سلطه استعمارگران ایجاد کند

به وجود آید و برای حفظ منافع سرمایه‌داری استعماری در منطقه، مانعی در راه اتحاد مسلمین علیه استعمار و طبقات حاکم وابسته به استعمار که از اواسط قرن نوزدهم در پاره‌ای از کشورهای اسلامی تبلیغ می‌شد پایه‌گذاری شود.

با تبلیغات نژادی در سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق به شکلی و در ایران با اشاعه افسانه «نژاد آریا» و تکیه بر روی جنگ‌ها و خصومت‌های قومی در زمانهای دور و باستانی و زنده نگهداشتن این خاطرات به کمک اشعار حماسی که بیشتر داستانسرایی‌اند تا بررسی تاریخی تلاش می‌شد که با ایجاد یک دشمن خارجی موهوم، در جوامع طبقاتی ثبات داخلی ایجاد شود. از نظر اجتماعی هدف از ایجاد هویت ملّی کاذب این بود (و هست) که نوعی همبستگی در میان طبقات مردم، میان اغنیا و فقرا، حاکمان و محکومان ایجاد شود تا جایی و امکانی برای طرح مطالب مربوط به شیوه تولید، ستم‌های اقتصادی و فرهنگی و مسأله استعمار سرمایه‌داری و اصولاً اختلافات طبقاتی نباشد و این امکان برای طبقات حاکم تأمین شود که از توده‌های وسیع مردم به عناوین و اشکال مختلف علیه محرومان و یارانشان بهره‌برداری نمایند.

چنانکه گفته شد هویت ملّی کاذب براساس فرضیه‌های نژادی، ابزار سلطه طبقات حاکم و متوسط وابسته به استعمار سرمایه‌داری است. هدف استعماری دیگر از پایه‌گذاری و توسعه ملی‌گرایی نژادی در سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق رسیدن به این هدف است که از نزدیک و متحد شدن اقوام خویشاوند در منطقه‌ای که بخش اعظم معادن نفتی و گاز جهان قرار دارد، جلوگیری نمایند.

برخورد وابستگان به جریان اجتماعی ـ اقتصادی اصلاح‌طلب سازشکار به مسأله هویت ملّی برخوردی چندگانه است. زمانی که منافع طبقاتی ایجاب و اقتضاء کند برای بدست آوردن اعتماد توده‌های وسیع مردم محروم بر روی هویت اسلامی، تکیه کرده و هویت ملّی نژادی را بکلی کنار می‌زنند و زمانی که از اوج گرفتن نهضت عدالتخواهی و مساوات‌طلبی توده‌های مردم بر اثر هویت اسلامی دچار تشویش شده

و یا به جستجوی جایی و مقامی در سازمان دولتی است به هویت ملّی نژادی به عنوان ایدئولوژی رقیب با دین و مذهب مردم پناه می‌برد. بدین گونه در این زمان از همان نظریات و آراء فرهنگی طبقه وابسته به استعمار دفاع می‌کند و به یاد دوران باستان می‌افتد. در هر دو حال و با استدلال‌های متنوع با حاکمیت و مالکیت جامعه بر اقتصاد مخالفت کرده و از امتیازات و منافع یک اقلیت استثمارگر و حفظ نظام اقتصادی استثماری حمایت می‌کند.

وابستگان این جریان اجتماعی مفاهیم ایرانیت و اسلامیت را به صورتی که مطابق منافع و مقتضیات روز باشد در هماهنگی و یا در تضاد با یکدیگر بکار می‌برند اما حاضر نیستند به روشنی بیان کنند که مرادشان از این دو مفهوم و مفاهیم ملی، هویت و هویت ملّی چه می‌تواند باشد و چیست و چه رابطه‌ای میان مذهبی بودن و ملّی‌گرایی برقرار می‌سازند.

در ترکیب هویت اجتماعی ملّی، وابستگان جریان اصلاح طلب ـ سازشکار و همچنین جریان اجتماعی انقلابی ـ ملّی می‌توان از ترکیب هویت تاریخی «ایرانیت» با هویت دینی «اسلامیت» و هویت غربی سخن به میان آورد.

به این نکات باید افزود که می‌توان اثر فرهنگ غرب، «ایدئولوژی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه‌داری» بر وابستگان این جریان اجتماعی را در رفتار فردی و اجتماعی، بیان تعلق‌ها و تعهدها و تزلزل در پاسخ به سؤال «کیستی و چیستی» ملاحظه کرد.

پیداست فرهنگ غرب همانند فرهنگ همه جوامع دیگر شامل دو بخش معنوی و مادی است که بر یکدیگر اثر متقابل دارند. این دو عنصر در جامعه ما همراه با یکدیگر وارد شده‌اند. هر دو بخش پیچیدگی‌های خاص خود را دارند و اشاره مختصر به عناصر سازنده آنان و تعیین اثرات مثبت و منفی هر یک از این عناصر و عوامل بر فرهنگ معنوی و مادی جامعه ما در این مختصر مقدور نیست و در اینجا تنها می‌توان به این نکته اشاره نمود که فرهنگ معنوی و مادی کشورهای اروپایی همراه اولین

مداخلات و روابط سیاسی ـ تجاری و نظامی به جامعه ما پا نهاد.[۱۲] با تقویت و بسط این روابط از اوایل قرن نوزدهم میلادی، نفوذ فرهنگ معنوی و مادی کشورهای اروپایی و امریکایی به تدریج در جامعه ما افزایش یافت. این سیر در حال حاضر صعودی است.

نفوذ فرهنگی (مادی و معنوی) فرهنگ غرب در ابتدا به درباریان، اشراف و ثروتمندان محدود بود که می‌توانستند به خارج از کشور مسافرت کرده یا فرزندان خود را بدان نواحی اعزام دارند. در آن اوان، رابطه تجارت خارجی، محدود و منحصر بود اما دایره این نفوذ همواره از طریق واردات کالاهای مصرفی، سرمایه‌ای، سرمایه‌گذاریهای خارجی، فیلم‌های سینمایی، ترجمه آثار ادبی، نشر افکار و نظریات اقتصادی و سیاسی و فلسفی، مسافرتها، تشکیل مجامع فرهنگی و ... توسعه یافته است. نفوذ فرنگ مادی غرب در تمام اقشار و طبقات جامعه قابل مشاهده است.

در باب فرهنگ معنوی غرب باید گفت که دایره نفوذ آراء دینی و مذهبی (مسیحی) در ایران محدود ماند، اما در زمینهٔ ادبیات و زمینه آراء و نظریات اقتصادی، سیاسی و فلسفی سرمایه‌داری و ایدئولوژی سوسیالیستی و کمونیستی، دایره نفوذ اجتماعی درخور اعتنا و گسترده بود. این وجوه از فرهنگ غرب، بطور عمده در شهرها اقشار و طبقاتی را جذب کردند، با این تفاوت که نفوذ نظریات سوسیالیستی به عده‌ای از روشنفکران طبقات متوسط محدود ماند (به دلایل مختلف که در این مختصر مجال بحث و بررسی آن نیست) اما آراء و نظریات و طرز زندگی سرمایه‌داری را وابستگان طبقه وابسته به استعمار و بخش مهمی از وابستگان طبقات متوسط جذب و تقلید کردند. در نتیجه، طبقه وابسته به استعمار در ایران مُبلّغ و مروّج فرهنگ معنوی غربی (به استثناء دیانت مسیحیت) بود و هست و در این ترویج تا حد تقلید مبتذل پیش رفته و می‌رود. این طبقه، مروج فرهنگ مادی نظام سرمایه‌داری استعماری نیز هست و در هر دوره تاریخی متناسب با شرایط و منافع استعمار و خود عمل می‌کند. در حال حاضر، این طبقه می‌کوشد با همکاری بخشی از طبقات متوسط

(اصلاح‌طلبان ـ سازشکار) از طریق تشدید استحاله اقتصادی (خصوصی سازی، واگذاری منابع نفت، گاز و سایر معادن، شرکتهای خارجی، جلب سرمایه‌های خارجی، وارد شدن ایران به سازمان تجارت جهانی، تشدید ورود کالاهای مصرفی و ...)، استحاله فرهنگ معنوی جامعه ما را در جهت فرهنگ معنوی سرمایه‌داری تشدید کند. کوشش برای دور کردن دین از عدالت و تبلیغ ایرانیت سلطنتی ـ نژادی، توسعه ترجمه ادبیات و نظریات سیاسی و اجتماعی نویسندگان و صاحب‌نظران کشورهای سرمایه‌داری و ترویج موسیقی و طرز زندگی و آداب معاشرت اروپایی و امریکایی و ... از جمله این تلاشهاست.

تحت‌تأثیر فرهنگ سرمایه‌داری کسب سود و طرفداری از این شعار که معامله، معامله است طرف هر که می‌خواهد باشد، فکر راهنمای طبقه حاکم وابسته به استعمار و وابستگان جریان اجتماعی اصلاح‌طلب ـ سازشکار است. احساس تعلق به جامعه ایرانی و تعهد در برابر جامعه در این طبقات و اقشار پیرامون آن بسیار سست و ناپایدار است. جامعه ایده‌آل وابستگان این دو جریان اجتماعی، جوامع کشورهای سرمایه‌داری استعماری است. این احساس تعلق به اندازه‌ای قوی است که نه فقط در ساختار اجتماعی بلکه حتی در لباس پوشیدن و آداب معاشرت وابستگان این جریان نیز منعکس است.

در هویت اجتماعی ـ ملّی وابستگان جریان انقلابی ـ ملّی خصلت اصلی و عمده حضور، هویت تاریخی «ایرانیت» و هویت دینی «اسلامیت» است. نفوذ فرهنگ معنوی سرمایه‌داری غرب در هویت اجتماعی ـ ملّی ین جریان ضعیف است. در مواردی می‌توان نفوذ افکار و نظریات دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری بعضی از کشورهای اروپایی را در بخشی از وابستگان این جریان اجتماعی نشان داد. اما به هر روی، این نفوذ به بخش کوچکی از اقشار و طبقات متوسط شهرنشین محدود می‌شود.

هویت دینی (اسلامیت)

در توضیح هویت دینی که بخشی از فرهنگ مادی و معنوی هویت ملّی را می‌سازد، باید یادآور شد که مراد ما در نوشته حاضر بررسی اصول و فروع احکام دین اسلام و مذهب شیعه و بحث درباره عبادات نیست بلکه مراد ما بطور منحصر و محدود، توجه دادن به برخورد افراد و اقشار و طبقات مختلف اجتماعی با دین در چارچوب روابط اجتماعی ـ سیاسی و اقتصاد و هویت ملّی است.

چگونگی این برخورد و تلقی و انعکاس آن در رفتار فردی و اجتماعی، با شرایط مادی زندگی، میزان اطلاع و معرفت، و قدرت اخلاقی هر فرد در رابطه‌ای مستقیم قرار دارد.

با توجه به این موضوع که این امور در دوران زندگی یک فرد و حیات یک جامعه ثابت نمی‌مانند، می‌توان گفت که نقش و اهمیت دین و در جامعه ما اسلام نیز در ترکیب هویت ملّی در پاسخ به سؤال کیستم و چیستم و میزان تعهد و تعلق فرد به جامه نیز متغیر می‌باشد.

برای توده‌های محروم و فقیر جامعه، عدالت معیار دین است و این درک و

قضاوت در رفتار اجتماعی انعکاس می‌یابد. نکته‌ای که نظر می‌رسد یادآوری آن در رابطه با تاریخ معاصر ایران ضروری باشد این است که نقش و میزان اهمیت و اعتبار دین در فرهنگ معنوی و مادی و از این طریق در ترکیب هویت ملّی فراد، اقشار و طبقات اجتماعی، در رابطه‌ای دقیق و مستقیم با رفتار رهبران دینی قرار داشته و دارد. وقتی که جامعه می‌بیند که رهبر و یا رهبران دینی با آگاهی و حمیت ندای عدالتخواهی سر داده، از امتیازات مادی صرفنظر نموده و با تمام وجود در راه خدا و خلق قدم برداشته، با ستم‌های طبقاتی و استعماری غارتگران داخلی و خارجی مبارزه کرده و سلطه یک اقلیت را بر سیاست و فرهنگ و اقتصاد جامعه رد و نفی می‌کنند، بر نقش و اهمیت دین در فرهنگ معنوی و مادی و در ترکیب هویت ملی فزوده می‌شود، و دین به صورت عامل مهم و تعیین‌کننده در رفتار افراد، اقشار و طبقات تجلی می‌کند.

برعکس، زمانی که جامعه ببیند و احساس کند که رهبران دینی در دام امتیازات دنیوی گرفتار شده و با غارتگران داخلی همکاری و با استعمارگران خارجی مصالحه و موافقت دارند و در برابر ستم‌های طبقاتی استثمارگران داخلی و تلاش سرمایه‌داران خارجی برای نفوذ و سلطه جامعه مقاوت کرده و یا عملاً اقدامی نمی‌کنند و به قضاوت قناعت می‌ورزند. نه فقط از اهمیت و نقش دین در ترکیب هویت ملّی کاسته می‌شود بلکه تردید و تزلزلی که به این علت در اعتقادات فرد و جامعه، آغاز شده ممکن است منجر به بروز واکنش‌هایی گردد که به هیچ وجه با اصول سلامت و سعادت جامعه سازگار نیست. دوری از عدالت موجب تضعیف نقش دین و سیر قهقرایی آن در ترکیب هویت ملّی است.

بطوری که ذکر شد در ترکیب هویت اجتماعی ـ ملّی وابستگان جریان انقلابی ـ ملّی عناصر اصلی ایرانیت و اسلامیت‌اند و وابستگی به این دو عنصر اساسی در فرهنگ معنوی این جریان اجتماعی از طریق ادبیات سیاسی، داستانهای تاریخی و اعتقادات دینی مذهبی و مراسم دینی و مذهبی و مبلغین آن تأمین می‌شود. اما این

ترکیب پیچیده است و در بسیاری موارد بین این دو عنصر سازنده هویت جریان اجتماعی ـ ملّی ناهماهنگی‌ها و تضادهایی دیده می‌شود.

چه بسیار مردم محروم و فقیر که در ایرانیت خود از سلاطین دوران باستان قهرمانانی می‌سازند که همیشه در فکر مردم فقیر و آبادانی ملک بودند و به جنگها و پهلوانی‌های این شاهان افتخار می‌کنند و در عین حال تحت تأثیر اعتقادات دینی و مذهبی صمیمانه‌ای که دارند به شهادت زنان و مردان بزرگی که در دوران اسلامی علیه زور و ستم قیام، و از حقوق مردم فقیر در برابر ظلم و ظالمان دفاع کرده‌اند، اشک می‌ریزند و با کمال خلوص عزاداری می‌کنند.

این ترکیب پیچیده و ناهمگون با سابقه‌ای تاریخی، محصول تبلیغاتی است که مدتی پس از سقوط سلسله ساسانی و استقرار اسلام در ایران از جانب وابستگان طبقه حاکم آغاز شد و در دوران صفویه به اوج خود رسید. یکی از نکات آموزنده در این ترفند هویت‌سازی، ایجاد ارتباط خویشاوندی میان خانواده سلطنتی ساسانی با امام سوم شیعیان حضرت امام حسین «ع» که مورد احترام خاص شیعیان «اکثریت مردم ایران» است، می‌باشد. تا به این ترتیب از اعتقادات دینی و احساسات صمیمانه اکثریت مردم ایران، در جهت مشروعیت بخشیدن به سلسله سلاطین ساسانی و از این طریق با سلاطین دوران باستانی ایران بهره‌برداری شود.

افراد، نیروها و محافل دینی و مذهبی برای مبارزه و مخالفت با این ترفند به جای آنکه با بررسی تاریخی اجتماعی جامعه ایران در دوران باستان، و پذیرش حضور و وجود نهضت‌های عدالتخواهانه ضد ستم و به این سبب ضدسلطنت، رابطه‌ای مستحکم و علمی براساس قبول اصل عدالت و حق حیات انسان‌ها (که موضوع اصلی دیانت اسلامی است) میان اسلامیت با هویت تاریخی ایرانیت توده‌های وسیع برقرار سازند، بدون توجه به وجود تضادهای اجتماعی ـ اقتصادی در جامعه طبقاتی ایران دوران باستان، به رد و نفی کل تاریخ ایران در دوران باستان پرداخته‌اند. به این ترتیب ناخواسته ایرانیت توده‌های وسیع مردم محروم را در اختیار فرضیه‌های نژادی

و فرهنگ طبقات حاکم قرار داده‌اند و این امکان را برای طبقات حاکم بوجود آورند که در میان بخش عمده‌ای از روشنفکران جامعه ما از ایرانیت علیه اسلامیت بهره‌برداری شود.

کوششهای دولت‌ها و محافل سرمایه‌داری و استعماری برای نفوذ در هویت اجتماعی ـ ملّی جامعه ما در جنبه تاریخی آن ایرانیت با اشاعه فرضیه‌های نژادی، «نژاد آریا» و تحریف تاریخ اجتماعی دوران باستان صورت گرفت و برای استحاله در جنبه دینی این هویت، «اسلامیت»، علاوه بر کوشش برای نفوذ در میان مجامع و محافل روحانی، ترفندهای زیرکانه‌تری نیز بکار رفت.

با آشتی دادن ایرانیت سلطنتی با اسلامیت (ارائه تفسیر خاص مطابق منافع طبقات سرمایه‌دار و ثروتمند) تحریف شده، کوشش شده تا در توده مردم یک نوع هویت دینی ـ ملّی کاذب ایجاد شود تا توده‌های مردم به قبول ظلم و رنج و محرومیت تن داده و مظالم طبقاتی اقلیت حاکم و استعمارگران را تحمل نمایند. جهت اصلی چنین هویت کاذبی در بخش فرهنگ معنوی هویت اجتماعی ـ ملی، جلوگیری از تکوین، توسعه و رشد آگاهی طبقاتی توده مردم است تا فرهنگ معنوی هویت اجتماعی ـ ملّی در تضاد با فرهنگ مادی «روابط اقتصادی» قرار گرفته و بر آن مسلط باشد. تهیه‌کنندگان این استراتژی توجه دارند که تا زمانی که جنبه‌های فرهنگ معنوی هویت اجتماعی ـ ملّی با جنبه‌های فرهنگی مادی آن در تضاد باشد مردم محروم در مبارزه علیه ستم‌های طبقاتی، رفع بلای فقر و ظلم و کوشش برای استوار حاکمیت و مالکیت به علت این آشفتگی جامعه قادر به حرکت سازمان یافته و جهت‌دار نشده و سلطه مشترک اقلیت استثمارگر داخلی و استعمارگران خارجی از جانب مردم محروم به خطر نخواهد افتاد. علاوه بر آن، با ایجاد هویت کاذب در توده مردم، می‌توان سدی در برابر افکار اجتماعی ضدسرمایه‌داری و ارائه‌کنندگان این نظریات (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) پدید آورد.

توجه به مسأله هویت کاذب در بررسی علل تزلزل هویت در توده‌های مردم، و

آشفتگی‌های اجتماعی دارای اهمیت اساسی است. زیرا تا زمانی که هویت کاذب بر این توده‌ها مسلط باشد، به علت وجود تزلزل یا تضاد در جنبه‌های مختلف هویت اجتماعی ـ ملّی توده قادر نخواهد بود به صورت یک طبقه آگاه عمل نموده و از منافع خود دفاع کند.

در ترکیب هویت اجتماعی ـ ملّی وابستگان طبقه وابسته به استعمار نیز می‌توان ترکیب سه عنصر هویت تاریخی «ایرانیت»، هویت دینی «اسلامیت» و هویت غربی «فرهنگ معنوی و مادی سرمایه‌داری» را نشان داد و از وجود سه قشر یا گروه در این طبقه یادکرد: گروهی که در آن هویت غربی بر جنبه تاریخی و دینی هویت اجتماعی ـ ملّی مسلط است، گروه دوم که در آن هویت تاریخی «براساس فرضیه‌های نژادی و تقدیس و تکریم سلطنت و سلاطین بر دو بخش دیگر سلطه دارد و گروه سوم که در آن هویت دینی (اسلامیت) بر هویت غربی و ایرانیت مسلط است. گروه سوم با وجود اجرای ظواهر دینی مانند دو گروه دیگر از طبقهٔ حاکم وابسته به استعمار استعداد و تمایل به همکاری با سرمایه‌داری استعماری را دارد زیرا در فرهنگ مادی (روابط اقتصادی) این سه گروه و یا قشر، شیوه تولید سرمایه‌داری و اقتصاد سرمایه‌داری (فرهنگ مادی غرب) استعماری نقش اساسی دارد و آنان را به هم پیوند می‌دهد. در حالی که فرهنگ معنوی کسانی که با وجود تصدی مقامات سیاسی واجتماعی به علت ارتقای فکری و دارا بودن فضایل و خصایل انسانی جانبدار حق حیات انسان‌ها و عدالت هستند با فرهنگ معنوی و مادی، نظام سرمایه‌داری و اقتصاد سرمایه‌داری استعماری در تضاد قرار دارد.

در ترکیب هویت اجتماعی ـ ملّی جریان اجتماعی سازشکار اصلاح طلب فرهنگ مادی «روابط اقتصاد» و بر این پایه، آگاهی طبقاتی بر فرهنگ معنوی غلبه دارد، وابستگان این جریان اجتماعی در شرایطی از هویت تاریخی «ایرانیت» براساس فرضیه‌های نژادی و زمانی از هویت دینی «اسلامیت» براساس منافع طبقاتی خود دفاع می‌کنند، در هر حال جلب سود، موضوع اصلی است.

وابستگان این طبقه زمانی که احتیاج داشته باشند با جریان انقلابی ـ ملّی همکاری کرده و زمانی که احساس کنند منافع طبقاتی‌شان ممکن است مورد مخاطره قرار گیرد به همکاری با سرمایه‌داری استعماری و بخش‌هایی از طبقه حاکم می‌پردازند.

در ترکیب هویت اجتماعی ـ ملّی جریان انقلابی ـ به علت نفوذ عوامل سازنده هویت کاذب، آشفتگی فراوان است.

با وجود تلاش‌های فرهنگی و سیاسی فراوان، رژیم پهلوی نتوانست ایرانیت را براساس فرضیه‌های نژادی و مشروعیت سلطنت را به مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عامل در فرهنگ معنوی، در ترکیب هویت ملّی کثریت مردم محروم و زحمتکش ارتقا داده و تثبیت کند. علت اصلی عدم موفقیت این بود که فرهنگ مادی (روابط اقتصادی) در ترکیب هویت ملّی اجتماعی طبقات محروم بر اثر زراندوزی‌ها و جنایاتی که خانواده سلطنتی با حمایت دول استعماری انجام می‌داد در تضاد با ایرانیت (نژادی ـ سلطنتی که تبلیغ می‌شد) قرار گرفت . آن را پس زد. فرهنگ (معنوی) غربی (سرمایه‌داری) نیز که در تضاد با منافع و خواست اکثریت مردم محروم ایران قرار داشت نیز نتوانست نقشی مثبت در ترکیب هویت ملی ین طبقات داشته باشد. اما اسلامیت (عامل مهم دیگر در ترکیب هویت ملی) با توجه به اینکه رهبران دینی ندای عدالت، حاکمیت و مالکیت جامعه و آزادی از فقر و ستم را دادند، توانست به عنوان عنصر بارز و تعیین‌کننده در ترکیب هویت ملّی توده‌های محروم عمل کند.

طبقات حاکم همواره کوشیده‌اند تا میان هویت تاریخی «ایرانیت» وابستگان این جریان اجتماعی ـ اقتصادی با هویت دینی «اسلامیت» آنان تضاد حفظ شود تا بتوانند از این آشفتگی بهره‌برداری نمایند.

در اوایل انقلاب برضد سلطنت پهلوی، هویت اسلامی در ترکیب فرهنگ معنوی هویت اجتماعی ـ ملّی بر سایر عوامل غلبه یافت. علت اصلی این پدیده آن بود که هویت اسلامی با فرهنگ مادی اکثریت جامعه «مخالفت با ستم اقتصادی طبقه حاکم و امید و آرزوی رفع بلای فقر» هماهنگی یافته بود، بر اثر هماهنگی و توافق ساختار فرهنگ معنوی با ساختار فرهنگ مادی، توده‌های وسیع مردم محروم وارد کارزار

انقلاب شدند و به امید آینده‌ای رها از استبداد و خشونت، فقر و احیاء حرمت انسانی و آزادی از ترس فقر و ظلم جانبازی کردند.

اما باید این حقیقت را پذیرفت که به علت حل نشدن تضادهای طبقاتی و اجتماعی، افزایش فقر توده‌های محروم و زحمتکش، افزایش روند سریع شکاف طبقاتی، ثروتمندتر شدن ثروتمندان همراه با فقیرتر شدن فقرا، ورود سرمایه‌های خارجی دول استعماری، واگذاری ثروت‌ها و سرمایه‌ها و منابع طبیعی کشور تحت عنوان خصوصی‌سازی به افراد و شرکتهای خارجی و سلطه روابط «فامیلی» بر ضوابط اجتماعی و ثروت‌اندوزیهای «طبقه جدید»[۱۳] به تدریج اهمیت و نقش دین در ساختار فرهنگ معنوی هویت ملّی اجتماعی در جامعه ما دچار نقص و تزلزل شده است. امروزه، فرار سرمایه‌ها و فرار مغزها[۱۴] از علائم تشدید بحران هویت در جامعه ماست. به علت این نقص و تزلزل است که در سالهای اخیر تبلیغ هویت تاریخی (ایرانیت) «براساس فرضیه‌های نژادی» و هویت غربی «فرهنگ سرمایه‌داری» برای خود امکان موفقیت و استحاله جامعه را می‌بیند و وابستگان حاکم وابسته به سرمایه‌داری استعماری می‌کوشند تا ایرانیت سلطنتی را هر روز بیشتر به عنوان بدیل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در برابر اسلامیت توده محروم قرار داده و با تحریف تاریخ و تبلیغ در هویت جامعه، در جهت منافع طبقاتی خود تغییراتی ایجاد نمایند و در این تلاش از حمایت محافل فرهنگی و مالی سرمایه‌داری استعماری نیز برخوردارند.

جالب این است که بسیاری از وابستگان طبقات و اقشار مرفه که به داشتن فرهنگ اسلامی مباهات می‌کنند، در نوشته‌ها و سخنانشان از فرهنگ تاریخی «ایرانیت نژادی» و در این رابطه نژاد آریا، با افتخار فراوان یاد می‌کنند و فراموش می‌کنند که دیانت اسلام و ایرانیت طبقات محروم نمی‌تواند با فرضیه‌های نژادی موافقتی داشته باشد.

باید توجه داشت وقتی اجتماع وظیفه‌اش را در برابر فرد انجام نمی‌دهد، و نسبت به سرنوشت فرد بی‌اعتنا ماند، زمانی که در نظام اقتصادی فقر و شکاف طبقاتی توسعه می‌یابد، از احساس تعلق و تعهد فرد در برابر اجتماع نیز کاسته شده و احساس بیگانگی افزایش می‌یابد. ممکن است به کمک عناصری از فرهنگ معنوی مدتی در برابر ناملایمات و رنج‌های مادی مقاومت نمود، اما در آخرین تحلیل و بطور عموم

این فرهنگ مادی در ساختار هویت اجتماعی ـ ملّی است که بر عناصر سازنده فرهنگ معنوی بر اثر تشدید فقر و احتیاج غلبه می‌یابد و بر آن مسلط می‌شود.

قدم اصلی و اساسی در جهت خروج از تزلزل و بحران هویت ملّی که امروز بر جامعه ما تحمیل شده، رفع تضاد میان فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی در ترکیب هویت ملّی است.

در رابطه با فرهنگ مادی، مبارزه علیه فقر عامه، نه آثار و عوارض آن، بلکه مبارزه علیه علل فقر عمومی در مقدمه هر اقدامی قرار می‌گیرد تا عدالت اجتماعی مستقر شود. مراد از مبارزه علیه فقر، دادن صدقات و کمک‌های مالی به افراد و اقشار محروم و فقیر نیست زیرا اتخاذ چنین روشی نه فقط به مناعت و عزت نفس این افراد و اقشار لطمه می‌زند بلکه به هیچ وجه موجب برطرف شدن علل فقر و توسعه شکاف طبقاتی و از میان رفتن بحران و تزلزل در فرهنگ مادی نمی‌شود.

مراد از مبارزه علیه علل فقر، کوشش برای تغییر ساختاری و بنیادی نظام اقتصادی در جهت استقرار حاکمیت و مالکیت جامعه بر همه شئون اقتصادی است تا با جلوگیری از ادامه استثمار غارتگران داخلی و سودجویی‌های سرمایه‌داران استعماری خارجی، از فرار سرمایه‌ها و مغزها جلوگیری و امید به آینده‌ای روشن در جامعه ایجاد شود.

در رابطه با فرهنگ معنوی نیز، باید با ارائه تعریف دقیق از ایرانیت و اسلامیت نشان داد که عدالتخواهی این دو را به هم پیوند می‌دهد و میان هویت تاریخی طبقات زحمتکش و محروم ایران با هویت دینی آنان (اسلامیت) تضادی وجود ندارد.

با نشان دادن این حقایق نه فقط فرصت ایجاد هویت کاذب ملّی از طرف ملّی‌گرایان نژادی و محافل سرمایه‌داری استعماری سلب می‌شود، بلکه تضاد فرهنگ معنوی با فرهنگ مادی نیز برطرف می‌گردد. روشن شدن سابقه تاریخی مبارزات طبقاتی ضدستم محرومین جامعه ما در دوره‌های گذشته بر آگاهی طبقاتی زحمتکشان تهیدست پایه و اساس مستحکم می‌بخشد و می‌تواند موجب وحدت فکری، سازمانی زحمتکشان تهیدست برای ساختن جامعه‌ای شود که در آن برای استبداد و خشونت فقر اقتصادی و ستم‌های سیاسی و انحرافات فرهنگی جایی نباشد.

بررسی تاریخی

اینک وقت آن رسیده است که به بررسی تاریخی ایرانیت و اسلامیت در جامعه بپردازیم. با توجه به حوادث تاریخی می‌توان به خوبی دید که:

۱ - وجود زبان، دین و تاریخ (مشترک) مانع قیام توده‌های محروم و فقیر علیه ستم‌های اقتصادی سلاطین، خلفا و بطور کلی طبقات حاکم نشده است. زیرا تعریف طبقات حاکم از این اشتراک یک طرفه و طبقاتی است و به حق حیات مردم محروم تجاوز می‌شود.

۲ - طبقات حاکم می‌کوشند نهضت‌های عدالتخواهانه و مردمی را سرکوب و از رشد آگاهی طبقاتی محرومان جامعه جلوگیری نمایند.

۳ - با ترفندهای فرهنگی از توده مردم محروم سلب هویت می‌شود تا بتوان جعل هویت کرد.

۴ - افراد و اقشار وابسته به طبقات حاکم و فرصت‌طلب می‌کوشند با دادن شعار و وعده عدالت که خواست اصلی و اساسی طبقات محروم است از نیروی مردم برای به دست گرفتن قدرت حکومت بهره‌برداری کنند. اما پس از به دست گرفتن قدرت

سیاسی ـ نظامی، ساختار اقتصادی را حفظ و با طبقه حاکم (سابق) ائتلاف نمایند.

۵ – در جامعه ما مبارزه مردم محروم برای رهایی از فقر و ستم‌های طبقاتی سابقه‌ای چند هزار ساله دارد و ایرانیت و اسلامیت طبقات محروم نه فقط تضادی با هم ندارند، بلکه با اصل عدالت به هم پیوند دارند.

به هر روی، در مقابل هم قرار دادن ایرانیت به معنای فرهنگ و تمدن جامعه ایرانی دوران باستان و اسلامیت به معنای مفاهیم عالیه دین اسلام به عنوان یک تضاد آشتی‌ناپذیر اجتماعی در جامعه دارای سابقه تاریخی است. وجود چنین برخوردی را از زمان سقوط سلسله ساسانی و نفوذ و توسعه اسلام در ایران می‌توان نشان داد.

تحلیل‌های متفاوت و متضاد از چنین امر مهمی، با عواقب و نتایج اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که هنوز جامعه ما دچار آن است، خود نشان‌دهنده و اثبات‌کننده این حقیقت است که در جامعه ما، افراد، اقشار، محافل و طبقات مختلف با وابستگی‌های مادی و معنوی متفاوت و متضاد در سطوح مختلف فرهنگی و طبقاتی، فهم و درک یکسانی از ایرانیت و اسلامیت ندارند.

از طرف دیگر باید توجه داشت که وجود و حضور چنین اختلاف نظر عمیق درباره یک چنین مسأله مهم و اساسی در یک جامعه طبقاتی که در آن در طول تاریخ با وجود تغییرات عمده سیاسی و فرهنگی، هنوز طبقاتی غنی و فقیر، سرمایه‌داران، ثروتمندان بزرگ و زحمتکشان تهیدست و در اصل و اساس استثمارکنندگان و استثمارشوندگان در مقابل هم قرار دارند و شکاف طبقاتی و به سبب آن اختلاف طبقاتی در آن عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شود، امری قابل درک است. زیرا علاوه بر آنکه فهم و موضع اجتماعی هر فرد در برابر مسأله ایرانیت و اسلامیت در رابطه‌ای مستقیم با اطلاعات اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و دینی، سطح فکر و گرایش‌های عقیدتی و اجتماعی‌اش قرار دارد، وابستگان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی نیز ایرانیت و اسلامیت را برحسب و در راستای وابستگی‌ها و منافع طبقاتی خود تعریف و تبلیغ می‌نمایند.

البته ناگفته نماند که در بسیاری از موارد به علت سلطه فرهنگ طبقاتی که در ادبیات ما وجود دارد و همچنین به علت نفوذ وسیع و عمیق فرهنگ استعماری حتی بسیاری از روشنفکران و محققان و وابستگان به اقشار و طبقات استثمارشونده محروم و فقیر و زحمتکش نیز در رابطه با مسأله ایرانیت و اسلامیت از مواضعی دفاع می‌کنند که در عمل و حقیقت ابزار آگاهانه و از پیش ساخته شده فرهنگی برای حفظ سلطه و غارت اقتصادی طبقه وابسته به استعمار و استعمارگران است.

حقیقت تاریخی و اجتماعی روشن و قابل اثبات این است که از بدو تشکیل جوامع در سرزمینی که امروز آن را ایران می‌نامیم، مانند سایر جوامع بشری با طبقات و فرهنگ طبقاتی سروکار داریم. در تاریخ ایران به وضوح می‌توان نشان داد که از همان سپیده‌دم تاریخ دو فرهنگ طبقاتی کاملاً متخاصم در برابر یکدیگر قرار داشته‌اند: دو جریان اجتماعی با دو محتوای فرهنگی و طبقاتی متخاصم.

انکار وجود این دو جریان عظیم اجتماعی ـ طبقاتی و مقابله دایمی آنان در همه سطوح اقتصادی و اجتماعی فرهنگی و مذهبی، انکار و نفی کل تاریخ ایران و قبول افسانه‌های مردود نژادی است.

به علت طبقاتی بودن جامعه ما در تاریخ اجتماعی ایران با دو تعریف، دو محتوای اجتماعی و فرهنگی از ایرانیت سروکار داریم: ایرانیت طبقات حاکم استثمارگر و ایرانیت طبقات استثمارشده و معترض. پایه استدلالی و محتوای فرهنگی و اجتماعی ایرانیت طبقات حاکم در طول تاریخ، تفسیر و تحلیل نژادی از جامعه و تاریخ ایران، قبول و تبلیغ مشروعیت و حقانیت حاکمیت و مالکیت یک اقلیت بر جامعه و تحمیل آن با زور و فریب بر اکثریت است.

در چنین برخوردی با مسأله ایرانیت که در ادبیات ما به شدت تبلیغ و ترویج می‌شود و تحت عنوان بررسی‌های علمی تاریخی به جامعه عرضه می‌گردد از سقوط سلسله «با عظمت!» ساسانی در مقابل هجوم «اعراب» به عنوان یک فاجعه بزرگ تاریخی و اجتماعی و فرهنگی یاد شده و بر اصالت ذاتی، نجابت فطری، مقام والای

اخلاقی و منزلت انحصاری و خدادادی نژاد «آریا» به عنوان نژاد برگزیده و برتر تکیه می‌شود. در ایرانیت طبقات حاکم که مورد تأیید و تمجید مستشرقین استعماری نیز قرار دارد، کوروش و داریوش هخامنشی به کبیر و بزرگ، خسرو ساسانی به انوشیروان عادل ملقب و لشکرکشی‌های سلاطین و غارت اموال و کشتار اقوام مختلف به عنوان «فتوحات درخشان»، جنایات سلاطین و حکام نسبت به اعتراض‌ها و قیام‌های اجتماعی توده‌های محروم و استثمارشده به عنوان مبارزه علیه دروغ و فتنه و فساد در دفاع از حقوق بشر و راستی و عدالت تحویل افکار عمومی و تشنگان وادی تحقیق می‌گردد و در اثبات این مهم، کتیبه‌هایی که به امر شاهان حک و کتاب‌هایی که به قلم مداحان و چاپلوسان درباری نوشته شده‌اند به عنوان اسناد معتبر و خدشه‌ناپذیر مورد استناد قرار می‌گیرند.

آنچه بطور منظم و آگاهانه و ضمناً همه جانبه انجام می‌گیرد انکار طبقاتی بودن جامعه ما در طول تاریخ و جاری ساختن سیل ناسزا و تهمت به سوی رهبران قیام‌های مردمی است.

اما با وجود تلاش‌های فراوان طبقات حاکم بررسی‌های مستند و علمی تاریخی و اجتماعی جامعه ما نشان می‌دهند که تصویر و تفسیری که این طبقات، روشنفکران وابسته به آنان و مستشرقین وابسته به سرمایه‌داری استعماری از فرهنگ و تمدن جامعه ایرانی در طول تاریخ عرضه می‌نمایند، یک طرفه، غیرعلمی و در بسیاری از موارد اصولاً غلط بوده و از حد آگهی‌های تبلیغاتی ناشیانه و در پاره‌ای موارد زیرکانه تجاوز نمی‌کند.

درست است که داریوش، طبقه اشراف پارسی و مادی و گوماتا و یارانش و نیز قیام‌کنندگان شهری و روستایی اجزای تفکیک‌ناپذیر یک جامعه و بخشی از تاریخ ایران محسوب می‌شوند، اما تعلق به یک سرزمین، به یک جامعه و حتی یک قوم و قبیله و خانواده، دلیلی و علتی برای یکسان بودن فرهنگ طبقاتی افراد نیست و نمی‌تواند باشد. زیرا در جوار عامل روابط و منافع اقتصادی، آگاهی اجتماعی و

انسانی و آنچه که در ادبیات سیاسی «انقلاب شرمساری» نامیده می‌شود، در رفتار طبقاتی و اجتماعی فرد مؤثر است. چه بسا افرادی از طبقات مرفه و استثمارکننده که بر اثر رشد آگاهی سیاسی، اجتماعی و انسانی با صعود اخلاقی و فرهنگی به دفاع از حقوق محرومین و استثمارشوندگان و مخالفت با نظام‌های استثماری و استبدادی پرداخته و از بذل مال و جان هم دریغ نکرده‌اند و چه بسا افرادی از طبقات محروم و زحمتکش و استثمارشونده که به علت سقوط اخلاقی و فرهنگی و گرفتاری در جهل و فساد، در خدمت به استثمارگران و متجاوزان بـه حـق حـیات انسـانها، عـلیه هـم زنجیران خود دست به غارت و کشتار زده‌اند.

بدین سان، با توجه به تفاوت و تضاد طبقاتی، رفتار و فرهنگ طبقاتی داریوش و گوماتا، نمی‌توان ایرانیت این دو را یکی دانست. یعنی همه ایرانی‌ها، دارای فرهنگ طبقاتی و بدین لحاظ ایرانیت یکسان نبودند و نیستند. این خط و مرز فرهنگ طبقاتی که دو رفتار اجتماعی را از یکدیگر جدا می‌سازد خط و مرزی است که در طول تاریخ محرومین ایران از طبقات حاکم جدا کرده است. در نوشته حاضر سخن بر سر تعلق زیست‌شناسی افراد به یک سرزمین و یا تکلم به یک زبان و یا عضویت در یک جامعه معین نیست تا مسأله اشتراک قومی، زبانی و ... مورد توجه قرار گیرد، بلکه سخن بر سر تضاد طبقاتی و تضاد فرهنگی اقشار و طبقاتی است که مرز میان تجاوز و دفاع از حق انسانی آنان را از یکدیگر جدا می‌کند و در مقابل هم قرار می‌دهد.

برخلاف ایرانیت طبقات حاکم، ایرانیت طبقات استثمار شده و معترض کـه در برنامه جنبش‌های اعتراضی و قیام‌های ضدستم، توده‌های وسیع مردم زحمتکش این سرزمین در طول تاریخ بیان گردیده، عبارت است از دفـاع از حـق حـیات انسـانها، کوشش برای به دست آوردن حاکمیت و مالکیت کل جامعه در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، از میان برداشتن ظلم و فقر و لغو سلطه اقـلیت اسـتثمارگر و مـخالفت بـا استثمار که در دوران اخیر مخالفت با استعمار بدان اضافه شـده است. در دوران مـا ایرانیت طبقه حاکم به صورت ملّی‌گرایی نژادی و ایرانیت طبقات محروم و فقیر، به

صورت ملّی‌گرایی ضداستثماری و ضداستعماری تجلی کرده و در برابر هم قرار گرفته‌اند. مبارزه این دو نوع ایرانیت را در طول تاریخ می‌توان نشان داد، این مبارزه در ادبیات ما نیز به خوبی منعکس شده است.

اندک تفحصی در تاریخ ایران برخورد دو ایرانیت را با دو محتوای فرهنگی، اجتماعی و پایه طبقاتی متخاصم نشان می‌دهد. به عنوان مثال به دو حادثه نزدیک و مهم اجتماعی ـ سیاسی در تاریخ ایران باستان با عواقب و نتایج دیرپای اقتصادی و فرهنگی که نشانه بارزی از وجود و حضور طبقات مختلف اجتماعی با منافع طبقاتی و خواست‌های فرهنگی و جهان‌بینی‌های کاملاً متضاد در این دورانند اشاره می‌کنیم. دو جریان اجتماعی و فرهنگی متخاصم با پایگاههای طبقاتی متفاوت و دو فهم از ایرانیت در مقابل هم.

جریان نخست جریان اجتماعی، فرهنگی طبقاتی متخاصم در دوران اولیه سلطنت سلسله هخامنشی و کودتای داریوش است. این مثال بدان جهت انتخاب شده که هنوز در جامعه ما تصور نادرستی درباره داریوش و گوماتا وجود دارد و قدمت مبارزات طبقاتی متخاصم برای بسیاری روشن نیست. داریوش هخامنشی که بنا به اقرار صریح خود در کتیبه بیستون با کمک و یاری اشراف عشیرتی و نظامی توطئه‌ای برای ترور گوماتا ترتیب داد و طی آن گوماتا را به قتل رساند. هنوز هم برای افراد، اقشار و گروههایی که از ملی‌گرایی نژادی (دانسته و یا ندانسته) و به این ترتیب از ایرانیت طبقات حاکم دفاع می‌کنند، فردی راستگو، دشمن دروغ و دروغگو و عادل بشمار می‌رود که وجودش موجب مباهات باید باشد. باید توجه داشت که در تکوین، انتشار و جا افتادن چنین پنداری در اذهان عامه و حتی روشنفکران مترقی جامعه ما مستشرقین وابسته به استعمار سرمایه‌داری نقش اساسی داشته‌اند و آثاری که درباره داریوش در ایران انتشار یافته بطور عمده ترجمه‌اند و نه تحقیق.

افزون بر این، کتیبه‌ای که به دستور شخص داریوش در تعریف و توصیف و تمجید از شخص وی و اقداماتش نوشته شده، هنوز هم برای بسیاری از محافل و

افراد، سندی خدشه‌ناپذیر، باورنکردنی و دارای بار اخلاقی بشمار می‌رود.

اما در این کتیبه، آنجا که داریوش از جریان توطئه برای گوماتا و سپس کشتن او سخن[15] می‌گوید در حقیقت قاتلی درباره مقتول و دلایل جنایت خود گزارش می‌دهد و برای مشروع و به حق جلوه دادن ترور، شاهد و دلیل می‌آورد و عذر می‌تراشد. در این کتیبه قاتل نقش قاضی و محکمه را به عهده گرفته و برای اثبات حقانیت کشتارهای خود، برای بدست آوردن امتیازات مادی و تثبیت منافع طبقاتی، از نسبت دادن دروغ و تقلب نه فقط به گوماتا بلکه به همه رهبران قیام‌هایی که علیه سلطنت و حکومت او و یاران اشرافی‌اش بپا خاسته‌اند ابا و امتناعی ندارد. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهند که ادعای داریوش بر اینکه گوماتا خود را به دروغ بردیا (برادر کمبوجیه، پسر کوروش) معرفی کرده و همچنین نوشته‌های مورخین یونانی در باب گوش‌بریدگی گوماتا، افسانه‌های سیاسی طبقاتی‌اند که برای وصول به اهداف خاصی تهیه و انتشار یافته‌اند.[16]

پس از کشته شدن گوماتا، اشراف پارسی که در توطئه ترور گوماتا شرکت داشتند پس از گرفتن امتیازات مادی و سیاسی مهم اجازه دادند و موافقت کردند که داریوش شاه شود.[17]

اما باید پرسید چرا اشراف عشیرتی که داریوش یکی از آنان بود علیه گوماتا توطئه کردند و او را کشتند؟ حتی با مقایسه نوشته‌های هرودت درباره گوماتا با آنچه که داریوش جزء خدمات و افتخارات خود در کتیبه بیستون آورده می‌توان وجود دو جریان اجتماعی ـ طبقاتی متخاصم، با دو فرهنگ متخاصم را نشان داد.

مورخان نشان می‌دهند که داریوش خادم و عامل اجرای مقاصد طبقه حاکم استثمارگری بود که بر ادامه غارت طبقاتی اصرار داشت و می‌کوشید مالکیت و حاکمیت اقلیتی را بر وسایل عمده تولید و بر ثروت‌های جامعه حفظ کند. بهره‌کشی از کار و غارت اموال اشکال مختلف استثمارند. استثمار در همه ادوار و در همه اقالیم جهان، تجاوز به حق حیات انسانهاست.

اما گوماتا خادم و عامل اجرای خواست‌های طبقه محروم و استثمارشده‌ای بود که در راه احقاق حق حیات، آزادی از فقر و ظلم و ستم طبقاتی با دشمن برای باز پس گرفتن مالکیت و حاکمیت بر وسایل عمده تولید، تلاش می‌کرد. این امر که شغل گوماتاچه بود، نقشی در این ماجرا ندارد. مهم این است که رفتار اجتماعی و تلاش‌های اقتصادی و اقدامات مذهبی او در جهت منافع کدام طبقه اجتماعی بود. اینکه آیاگوماتای مغ یک روحانی بود و یا اینکه مغان خود طایفه‌ای از مادها بودند در بررسی ما، نکته مهمی محسوب نمی‌شود، زیرا در فعالیت‌های اجتماعی نه تعلق شغلی و نه انتساب قومی ملاک قضاوت نیستند.

گوماتا پس از یک قیام عمومی که چندین ماه به طول انجامید، قدرت حکومتی را در دست گرفت.

گوماتا از پیشالؤ «اوادا ازکوه ارکدش در ۱۱ ماه مارس ۵۲۲» برخاست. همه مردم کمبوجی را بازگشتند و به سوی مدعی رفتند. «در اول ژوئیه شهریاری را برای خود گرفت.»[۱۸] با توجه به این نکات روشن می‌شود که قیام بیش از سه ماه طول کشید تا گوماتا توانست قدرت را به دست گیرد. آیا ممکن بود رهبر قیام ماهها چهره خود را از یاران و پیروانش پوشیده دارد؟

هرودت می‌نویسد: «... مغ ... به آسودگی در مدت هفت ماهی که تا پایان هشت سال سلطنت کمبوجیه باقیمانده بود سلطنت کرد و در این مدت کارهای نیک فراوان برای تمام اتباع خویش انجام داد. بطوری که وقتی که کشته شد همه آسیا دریغ خوردند ... به استثنای خود پارسیان [مراد اشراف پارسی است که مالیات نمی‌دادند.] ... مغ برای تمام اقوام قلمرو پادشاهی خویش امریه‌ای فرستاد که از خدمت نظام و مالیات سه ساله معاف باشند.[۱۹]

بخشودگی سه ساله مالیات و نظام که بار سنگین آن بر دوش توده‌های وسیع دهقانی بود نمی‌توانست به معنای چیزی جز آزاد کردن محرومین و زحمتکشان از دام فقر و ظلم باشد. اهمیت این اقدام گوماتا زمانی روشن می‌گردد که به چگونگی

تشکیل نیروهای مسلح دولت مرکزی (سلطنتی) و اخذ مالیات در آن دوران توجه کنیم.[۲۰] بررسی‌ها نشان می‌دهند که اصولاً حیات دولتی ـ سلطنتی و بالاخره نظام سلطنتی وابسته به گرفتن مالیات از دهقانان و مجبور ساختن آنان به خدمات نظامی بود. کسی که خواهان ادامه نظام سلطنتی باشد چنین امریه‌ای صادر نمی‌کند و گوماتا چنین کسی است. با اجرای دستور گوماتا نه فقط نظام سلطنتی برچیده می‌شد بلکه اشراف عشیرتی هم دیگر نمی‌توانستند از دهقانان بهره‌کشی کرده و برای حفظ منافع طبقاتی خود آنان را به کشتار یکدیگر وادارند و دهقانان قادر می‌شدند به آبادانی سرزمین خود پرداخته و از حق حیات بهره‌مند شوند.

گوماتا رهایی از دام فقر و ستم طبقاتی را برای یک قوم خاص نمی‌خواست بلکه خواستار اجرای آن برای همه اقوام بود.[۲۱] و این نشان می‌دهد علیرغم تلقینات پاره‌ای از مستشرقین، افق فکری و خواست اجتماعی گوماتا به شرایط زندگی قوم خاصی محدود نمی‌شده است.

آنچه که داریوش در کتیبه می‌گوید نیز نشان‌دهنده تعلق طبقاتی و تفکر اجتماعی و فرهنگی اوست. «... معابدی را که مغ (گاتوماتا = گوماتا) ویران ساخته بودند (همچنین تجدید کردم)، من چراگاهها و دامها و بردگان را با اموالی که مغ گائوماتا (گوماتا) از آنها سلب کرده بود به مردم ـ قشون (تعلق داشت) به آنها برگرداندم ... من آنچه را که مصادره شده بود برگرداندم...»[۲۲]

علیرغم اختلاف نظر در ترجمه این متن همه مترجمین در این امر اتفاق نظر دارند که داریوش چراگاهها، دامها، بردگان، اموال (خانه‌هایی را که گوماتا ستانده و یا مصادره کرده بود) به مردم سلحشور پس داد و معابدی را که خراب کرده بود دوباره ساخت.

سؤال این است که آیا کسانی جز اشراف عشیرتی و وابستگان طبقه حاکم می‌توانستند چراگاه، دام و برده و معابد خصوصی داشته باشند؟

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که داریوش پس از ترور گوماتا و رسیدن به سلطنت

اموال بسیاری را در اختیار اشراف، درباریان و خویشاوندانش گذاشت، صاحبان واقعی این اموال چه کسانی بودند؟ آیا زمین‌ها و مردمی را که بر روی این زمین‌ها کار می‌کردند، خاندان سلطنتی از انسانهای اولیه به ارث برده بودند؟ آیا این اقدام داریوش که با زور و ستم مالکیت و حاکمیت یک اقلیت را بر اکثریت زحمتکش «رعایا» تحمیل می‌کرد، تعلق طبقاتی، رفتار طبقاتی و فرهنگ طبقاتی داریوش را نشان نمی‌دهد و اثبات نمی‌کند؟

و آیا با مقایسه آنچه که گوماتا با آنچه که داریوش انجام داد نمی‌توان از وجود و حضور دو طبقه متخاصم یا دو فرهنگ متخاصم در جامعه ایرانی سخن گفت؟ و آیا این دوگانگی نشانه وجود دو مفهوم از ایرانیت در تاریخ ایران نبوده است؟

پس از ترور گوماتا در همه سرزمین‌های قلمرو سلطنت، قیام‌های متعددی علیه سلطنت داریوش صورت گرفت و توده‌های ناراضی از استثمار برای رهایی از سلطه طبقه حاکمه‌ای که داریوش نماینده آن بود بپاخاستند. این قیام‌ها با خشونت سرکوب شد و داریوش خود اقرار می‌کند که هزاران تن در این جنگها کشته شدند.[۲۳] نمونه‌ای از سبعیت داریوش را می‌توان آن چنان که خود اقرار می‌کند در رفتارش با فرورتیش رهبر یکی از قیام‌ها ملاحظه کرد.

«فرورتیش را دستگیر کردند و نزد من آوردند، من بینی و گوش‌ها و زبان او را بریدم و چشمانش را درآوردم. او را به زنجیر در دربار من نگاه داشتند و همه مردم سلحشور او را دیدند. آنگاه فرمان دادم او را در اکباتان بر نیزه نشاندند...»[۲۴]* .

و به این ترتیب داریوش کینه طبقاتی خود را تسکین داد. پس از آن، داریوش در تاریخ جامعه ما تنها نماند، گوماتا و فرورتیش هم تنها نماندند و مرز خونین طبقاتی میان دو ایرانیت ادامه یافت.

---

*. این متن به صورت‌های مختلفی ترجمه شده است و این اختلاف در ترجمه اصل موضوع را نفی نمی‌کند.

مثال دوم برخورد میان دو ایرانیت، نهضت مزدکیان و رفتاری است که طبقات حاکم ایران در دورهٔ ساسانی دربارهٔ مزدک و یارانش اعمال نمود.

اثرات اجتماعی و سیاسی نهضت مزدکیان و تعلیمات مزدک را می‌توان در تاریخ ایران از دوره ساسانی تا به امروز نشان داد. این نهضت جلوه درخشان و پرشکوه از ایرانیت طبقات محروم و استثمار شده، در برابر ایرانیت طبقات حاکم و استثمارکننده بشمار می‌رود.

با وجود اینکه پس از سرکوبی خونین و وحشیانه این نهضت مردمی تمام آثار مکتوب و فرهنگی مزدک و مزدکیان بنا به خواست اشراف، درباریان و روحانیان درباری نابود شد.[۲۵] حتی از آنچه که مخالفین و دشمنان این نهضت نقل کرده‌اند می‌توان به عظمت فکری، اخلاقی مزدک و یارانش و ضرورت اجتماعی ـ طبقاتی این نهضت بزرگ به خوبی پی برد.

قیام مزدک در حقیقت اعتراضی اجتماعی و وسیع به ظلمی که ساسانیان و اشراف درباری به مردم می‌کردند، بود. این نهضت اعتراضی بود علیه مالکیت یک اقلیت غارتگر بر جانها و مالهای یک اکثریت دزد زده.

نظام‌الملک که خود از وابستگان طبقه حاکم و خصم طبقاتی مزدک و مزدکیان بود در سیاستنامه درباره نظریات مساوات جویانه مزدک می‌نویسد:

«مزدک گفت مال بخشیده‌ای است میان مردمان که همه بندگان خدایند و فرزندان آدمند و بچه جاجتند... باید که مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی‌برگی نباشد و درماندگی و متساوی‌الحال باشند.[۲۶]

ابن‌بطریق دربارهٔ آیین مزدک مطالبی می‌نویسد که تقریباً با گفته‌های فردوسی یکسان است: «خداوند ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود بطور برابر قسمت کنند و کسی از دیگری بیشتر نداشته باشد، ولی مردم بین خود ظلم می‌کنند و هر کسی نفس خود را به برادرش ترجیح می‌دهد. ما می‌خواهیم در این کار نظارت و وارسی کنیم و مال فقرا را از دولتمندها گرفته و از توانگران به تهیدستان

بدهیم و از هر کس که مال و خدم و امتعه زیادی داشته باشد گرفته و بین او و غیر او مساوات بکنیم تا آنکه احدی را بر دیگری امتیاز نماند.»[۲۷]

او تاکر کلیما (شرق‌شناس چکسلواکی) درباره مزدک می‌نویسد:

«مزدک توانست به ملت ایران بفهماند که می‌توان نظام جدیدی در زندگی اجتماعی بوجود آورد. وی می‌دانست چگونه مستقیماً بر ضد صاحبان قدرت بپاخیزد و توجه مردم را به قدرت دولت و منشاء ثروت‌های خصوصی که همواره از دسترس توده مردم به دور بوده است، معطوف دارد. او می‌دانست چگونه نظر مردم را بـه امـوال سلطنتی و انبارها و خزاین دربار که می‌توانست نجات‌بخش بسیاری از عوام‌النـاس باشد و همچنین به اموال بزرگان و روحانیان جلب نماید.»[۲۸]

«تعلیمات مزدکی مربوط به اشتراک اموال مستلزم آن بود کـه آنـچه در تـصرف ثروتمندان است به فقرا داده شود زیرا به زعم وی متمولین فقط بـرحسب تـصادف آنچه راکه متعلق به همه است در تصرف دارند.»[۲۹]

خوانندگان خود توجه دارند که تعلیمات مزدک و جریان اجتماعی که خواستار لغو مالکیت خصوصی بود نمی‌توانست مورد موافقت صـاحبان زور و زر بـاشد و منافع دو گروه اجتماعی که خسرو انوشیروان و مزدک معرف آنها بودند دارای چنان تضادی بود که بالاجبار می‌بایست یکی بـر دیگـری غـلبه مـی‌کرد. بـالاخره پس از دسایس فراوان انوشیروان توانست با کشتن نزدیک به دوازده هـزار مـزدکی نـهضت اجتماعی مساوات طلبان را سرکوب کند.

چگونگی کشتن مزدک و زنده به گور کردن سه هزار تن از یاران نزدیکش به فرمان انوشیروان که می‌توان گفت از برجستگان سازمان سیاسی مزدکیان بـودند در مـتون تاریخ چنین آمده است:

«در درگاه خسرو باغی وجود داشت که با دیوار بلندی محصور شده بود. خسرو دستور داد در گرداگرد دیوار گودالهایی کندند و آن سه هزار تن را «زیر پای و سر زیر» در گودالها فرو برده، دفنشان کردند. مزدک بدانجا رفت و بدین خیال که شاید چمنزار باروری را

مشاهده کند، در باغ را گشود. اما به محض اینکه وی چشمش بدان منظرهٔ وحشتناک افتاد، از ترس فریادی برآورد و از هوش برفت. خسرو فرمود دار بلندی برپا ساخته، آن نگون‌بخت را نگونسار بدان آویزند و تیربارانش نمایند.»[۳۰]

فردوسی پس از تشریح قیام مزدک و مزدکیان و مجادلهٔ آشکار میان مزدک و خسرو که به ولیعهدی انتخاب شده بود نیرنگ خسرو، توطئه روحانیان درباری و بزرگان بر ضد مزدک، مناظره زنده به گور شدن مزدکیان و کشتن مزدک اضافه می‌کند که بزرگان دوباره از اموال، زنان و اطفال و باغات آراسته خود ایمن شدند.[۳۱]

مقایسه آنچه دربارهٔ داریوش و گوماتا، انوشیروان و مزدک آمده نشان می‌دهد که داریوش و انوشیروان در یک طرف و گوماتا و مزدک در طرف مقابل آنها قرار داشتند. با توجه به این دو مثال به خوبی روشن می‌شود که ایرانیت به معنای تکیه بر تاریخ و فرهنگ گذشته ایران می‌تواند دارای دو محتوای اجتماعی کاملاً متفاوت و متضاد با یکدیگر باشد. ایرانیتی که بر جنایات داریوش و انوشیروان و امثالهم و طبقات و قشرهای غارتگر و ظالم و نظریات آنان تکیه دارد و ایرانیتی که بر قیام گوماتا و مزدک و تاریخ و فرهنگ و نظریات میلیونها انسان زحمتکش که در واحد جغرافیایی ایران زندگی کرده و غارت شده‌اند و می‌شوند متکی است.

با وجود کشتار مزدکیان در ایران افکار مساوات‌طلبانه مزدک از میان نرفت و نمی‌توانست از میان برود. زیرا در جامعه‌ای که ظلم و جور و غارت حاکم باشد حق و خواست طبیعی و روشن استثمارشوندگان برای برابری و مساوات و لغو استثمار و حذف مالکیت نیز وجود خواهد داشت. چنانکه چه در دوران ساسانیان و چه پس از سقوط این سلسله، شورشهای فراوان در ایران و مناطق مجاور رخ دادند که بطور عمده بر نظریات مزدک تکیه داشتند و یا لااقل تحت تأثیر نظریات مزدک بودند. شورش بخشی از سپاهیان به سرکردگی ابرزین و قیام شاهزاده خوارزمی به نام خورزاد نمونه دیگری از این قیام‌هاست. در هر دوی این قیام‌ها مردم محروم و تنگدست شرکت داشتند و دارایی ثروتمندان را میان فقرا تقسیم می‌کردند.

در سطور آینده نشان خواهیم داد که حتی پس از استقرار و توسعه اسلام در ایران جنبش‌های انقلابی که خواستار استقرار مساوات و از میان برداشتن غارت و استثمار بودند ادامه یافتند و نظریات مزدک به علت آنکه پایگاه اجتماعی آن موجود بود عامل مؤثری در قیامهای خلقی شد.

به سبب یادی که از مزدک شد، نباید ناگفته گذاشت که نابود کردن آثار فرهنگی نهضت‌های انقلابی و مردمی از طرف طبقات حاکم استثمارگر، بخصوص نهضت‌هایی که مالکیت و حاکمیت یک اقلیت متجاوز به حق حیات انسانها را رد و نفی کرده و خواستار استرداد وسایل عمده تولید و احقاق حقوق اکثریت و حرمت انسانی می‌باشند، امری است که به کرات در طول تاریخ و نه فقط در جامعه ما، بلکه در همه جوامع طبقاتی رخ داده و می‌دهد. طبقه حاکم استثمارگر می‌کوشد با از میان بردن آثار فرهنگ اصیل و مردمی نه فقط عامه زحمتکشان تهیدست و حق‌طلبان جامعه را از هویت واقعی خود بی‌خبر نگهدارد و با این خدعه و تقلب در تاریخ و جامعه‌شناسی، سلطه و تجاوز و فساد خود را امری طبیعی، حتی خدادادی، قطعی و ابدی جلوه دهد و امید به رهایی از شر خشونت، فقر و ظلم و طبقات استثمارگر را در توده‌های زحمتکش و محروم تضعیف واز رشد آگاهی و اراده توده‌های وسیع معترضین جلوگیری کند. آنان بدین شیوه امکان و زمینه اجتماعی و فرهنگی را برای جعل اخبار و روایات تاریخی و نشر اکاذیب و افتراها و ناسزاها درباره شرکت‌کنندگان در قیام‌ها و نهضت‌های عدالتخواهانه و ضدستم طبقاتی و رهبرانش فراهم می‌سازند تا اگر انکار و به فراموشی سپردن نهضت‌های ضدستم و رهبرانش ممکن نشد، لااقل بتوانند مضمون و ماهیت نهضت‌های عدالتخواهانه را تحریف و تا حد ممکن چهره و نام رهبران و پیشقراولان آن را آلوده سازند. بدین سبب است که در اکثر کتابخانه‌ها و مؤسسات فرهنگی کتابهای فراوانی از محققین نامدار و مؤلفین دانشمند درباب سلاطین، خاندان‌های بزرگ و احوال زندگی نوکران آنان می‌یابیم که در این آثار علمی به صورت بت‌های بزرگ فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در پوشش فرضیه‌های نژادی و ملی‌گرایی نژادی تقدیس و به لقب کبیر تکریم می‌شوند. اما درباب نهضت‌های مردمی ضدستم و مبارزات استثمارشوندگان شهری و روستایی و عامه زحمتکشان تهیدست برای استقرار عدالت اجتماعی و دفاع از حق حیات، به مشکلات فراوان برخورد می‌کند. ما بطور نمونه شاهد چنین تحریف‌ها و ناسزاها دربارهٔ گوماتا و مزدک می‌باشیم. آیا زمان آن فرا نرسیده که نهضت‌های ضدستم و عدالتخواهانه و تاریخی خود راکشف کنیم؟ و ایرانیت به معنای فرهنگ انقلابی که دفاع از حق حیات انسان و رد هرگونه خشونت فقر و ظلم مضمون اصلی آن است جای ایرانیت نژادی و ملی‌گرایی نژادی راکه سالهاست به ما تلقین می‌شود بگیرد؟

اسلامیت

هم چنانکه درباره ایرانیت توضیح داده شد در اسلامیت نیز با دوگانگی براساس تضادهای طبقاتی سروکار داریم.

در بررسی چگونگی نفوذ و استقرار اسلام در ایران به همان صورت که در یادآوری مختصر در بررسی دوگانگی ایرانیت در دوران باستان اشاره شد شیوه‌هایی که بکار می‌روند چه از نظر محتوا و چه از نظر شکل در رابطه‌ای دقیق و مستقیم با وابستگی‌ها و آگاهی‌های طبقاتی مورخین و نویسندگان قرار دارند. آنچه که در بررسی تاریخ اسلام چه در کل جامعه اسلامی و چه در جامعه ایران بطور عمده و در اکثر موارد مورد توجه قرار نگرفته ساختار طبقاتی جامعه، شیوه تولید مسلط، اثرات تغییرات سیاسی و فرهنگی بر اقتصاد و اثر اقتصاد بر سیاست و فرهنگ و بالاخره چگونگی و محتوای مبارزات طبقاتی است. در بسیاری موارد بررسی‌های تاریخی به شرح جنگ‌ها و رویدادهای سیاسی و مذهبی، شرح حال افراد و داستان زندگی خصوصی بزرگان محدود می‌ماند. بدین صورت، در بسیاری از تألیفات مؤلفین ایرانی و عرب، فرضیه‌های نژادی، پایهٔ استدلال‌ها و زمینه اصلی بررسی‌ها و گزارش‌ها را تشکیل

می‌دهند. جانبداران ملّی‌گرایی نژادی بر سر اینکه اسلام با زور و خشونت در ایران توسعه یافته توافق دارند. آنان مصمم هستند در ارضای احساسات نژادی خود توسعه اسلام را به حوادث نظامی نسبت دهند و عوامل اجتماعی و آمادگی‌های طبقاتی را نفی کنند. ملی‌گرایان نژادی ایرانی و عرب در هر حال در انکار نقش طبقات اجتماعی، وجود مبارزات طبقاتی و فرهنگ طبقاتی توافق کامل و اصرار دارند و حاضر به قبول این حقیقت مستند تاریخی نیستند که نارضایتی عامه مردم محروم ایران از سلطنت فاسد ساسانی و سلطه اشراف و روحانیون زراندوز و تجاوز یک اقلیت به حق حیات و حق حاکمیت و مالکیت جامعه، همراه با بالا رفتن آگاهی‌های سیاسی و طبقاتی مردم ایران بر اثر تعلیمات و نهضت مزدک، زمینه را برای قبول ندای حق و عدالت و مساوات و نفی امتیازات قومی و طبقاتی که اسلام محمدی منادی آن بوده آماده کرده بود. این وضعیت سرنوشت همه نظام‌هایی است که بر اثر ستم طبقاتی از پایه و بدنه اجتماعی که بدان تکیه دارند، جدا می‌شوند و درست به همین سبب است که نظام‌های متجاوز و غارتگر، از طنین صدای حق‌طلبی و عدالتخواهی در جامعه و سرزمین تحت سلطه خود همواره در هراسند.

تضاد ایرانیت طبقه حاکم جامعه ایرانی دوره ساسانی با تعالیم عالیه اسلام، از همان تماس‌های اولیه با فرستادگان اسلام و اولین برخوردها آغاز شد. با شکست نظامی ارتش سلطنتی ایران همراه با افزایش خطر از دست دادن امتیازات طبقاتی، خصومت و رقابت میان این طبقه با طبقه اشرافی در حال رشد جامعه عرب نیز بدان اضافه شد.

حوادث و روند اجتماعی اقتصادی در دهه‌های بعد نشان دادند که عمر این خصومت‌ها و رقابت‌های طبقاتی که در خودستایی‌های نژادی طرفین و تا حدی در نهضت شعربیه[۳۲] منعکس می‌گردید کوتاه بود و طبقات حاکم استثمارگر ایرانی و عرب برای مقابله با قیام توده‌های وسیع استثمارشده در جامعه اسلامی، برای حذف منافع طبقاتی خود به تدریج با یکدیگر متحد و سپس ادغام شدند. در حالی که تضاد

طبقاتی در جامعه اسلامی[۲۳] که در تضاد میان اسلامیت طبقه حاکم جدید و طبقات و اقشار محروم بیان می‌گردید، به صورت تضاد دستگاه خلافت امویان و عباسیان با نهضتهای مختلف اجتماعی و مذهبی که بر بستر نفرت و مخالفت مردم محروم از دستگاه ظلم و ستم طبقاتی حرکت می‌کردند با گذشت زمان آشکارتر و صریح‌تر می‌شد.

ترکیبی که در سازمان دولت و حکومت خلفا از اقشار مختلف طبقات حاکم مؤتلف به وجود آمده بود تحت عنوان اسلام و اسلامیت به مخالفت و ضدیت خود با اسلام و اسلامیت به معنای عدالت و مساوات و قبول حق مالکیت و حاکمیت جامعه در همه زمینه‌ها و حرمت و صیانت حق حیات انسانها ادامه یافت. در دوره خصومت و رقابت در پاره‌ای از موارد زمین‌داران و اشراف ایرانی کوشیدند تا با تحریک و فریب توده‌های محروم ایرانی و با دامن زدن به تبلیغات و تعصبات نژادی مقام و موقعیت از دست رفته خود را به دست آورند. آنان برای وصول به هدف خود از منازعات اجتماعی و طبقاتی، با تبلیغ نژادی و به قول خود قرار دادن عنصر ایرانی در مقابل عنصر عرب بهره‌برداری می‌کردند اما روند اجتماعی و اقتصادی امتزاج و اشتراک طبقه حاکم جامعه ایرانی و عرب قوی‌تر بود. هر دوی این طبقات حاکم به این همکاری و اشتراک نیاز داشتند تا بتوانند با استقرار سازمان دولتی و نظامی قوی، منافع طبقاتی خود را در برابر اعتراض‌های اجتماعی و قیام‌های مسلحانه توده‌های استثمارشده که ترکیبی از قومیت‌های مختلف و متفاوت بود، حفظ نمایند. چنانکه تشکیل سلسله خلفای عباسی حاصل چنین اختلافی بود.

امام محمدبن علی (نتیجهٔ عباس عموی حضرت محمد ص) با بهره‌گیری از نارضایتی توده مردم، در سراسر سرزمینهای تحت سلطه خلفاء اموی و بخصوص روستاییان ایران به تبلیغ علیه خلافت امویان، که به شدت از نظر اقتصادی به استثمار و غارت، از نظر سیاسی با ستم و جور فراوان و از نظر فرهنگی به نژادپرستی آلوده شده بود، پرداخت. وی تلاش کرد تا زمینه اجتماعی برای سقوط امویان و روی کار آمدن بنی‌عباس فراهم آورد. نهضت عباسیان ترکیبی بود از:

- اعضای خاندان بنی‌عباس و جانبداران عرب آنان
- دهقانان (زمینداران بزرگ) ایرانی و بازرگانان ثروتمند ایرانی که خواستار دخالت و شرکت در سازمان دولتی و نظامی و سهیم شدن در خدمات دولت و حکومت برای حفظ منافع طبقاتی خود بودند.
- توده عظیم روستاییان و پیشه‌وران عرب و ایرانی که خواستار رهایی از ظلم و فقر بودند و بر اثر تبلیغات عباسیان امیدوار شده بودند که از ستم امویان نجات خواهند یافت و فریب وعده‌های تبلیغی عباسیان را خورده بودند.*

مبلغین بنی‌عباس بر روستاییان و مردم زحمتکش شهری وعده تقلیل میزان خراج و کاهش بیغار و به دهقانان و اشراف و بازرگانان ایرانی وعده شرکت در دولت و حکومت را می‌دادند. برای نشان دادن همکاری و اشتراک میان وابستگان طبقه حاکم ایرانی و عرب در ترکیب طبقه حاکم مؤتلف و در سازمانهای دولتی و نظامی خلفا عباسی و دوگانگی اسلامیت و فرهنگ طبقاتی در جامعه اسلامی مثالهای فراوانی وجود دارند.

ما در اینجا فقط به یادآوری دو مورد که شهرت خاص و عام دارند بسنده می‌کنیم تا تضاد ایرانیت و اسلامیت طبقه حاکم مؤتلف، با ایرانیت و اسلامیت طبقات استثمار شده همه اقوام، کاملاً مجسم و مشخص گردد.

خاندان برمکی (برمکیان) که به قولی نامشان برمک لقب موروثی کاهن بزرگ در معبد نوبهار (در نزدیکی بلخ) بود در تثبیت جایگاه سازمان دولتی و نظامی و مالی عباسیان در دورهٔ خلافت هارون‌الرشید نقشی اساسی و تعیین‌کننده داشت.[۳۴]

ثروت‌های افسانه‌ای که در دربار هارون‌الرشید انباشت شده بود و به مصرف

---

*. فریب توده مردم با امیدوار کردن آنان به رهایی از فقر و ظلم و سپس خیانت به آنان امری است که در تاریخ بشری بسیار پیش آمده و می‌آید. محتوای این فریب حفظ نظام اقتصادی پس از تغییر نظام فرهنگی سیاسی است.

تجمل و فساد می‌رسید با مشارکت و معاونت خاندان برمکی (ایرانی) از توده‌های استثمارشده و فقیر ایرانی و عرب دزدیده و غارت می‌شد. برای فهم و درک مضمون و محتوای اجتماعی ایرانیت و اسلامیت برمکیان و خلفای عباسی (عرب) باید پرسید این اموال دزدیده شده که به سرا و خزینه سلطان و قصور برمکیان انتقال داده می‌شد به چه کسانی تعلق داشت؟ و مخارج عیاشی‌های خلیفه عرب و خاندان ایرانی که بخشی از آن در داستانها انعکاس یافته حاصل دسترنج چه کسانی در شهر یا روستاها بود؟ و نیز معلوم شود که چگونه خاندان برامکه و خلفا و اشراف عرب و ایرانی، در سرقت اموال عمومی توده‌های زحمتکش ایرانی و عرب با هم شریک و سهیم بودند.

این همکاری و شراکت طبقاتی که در زیر لوای ایرانیت و اسلامیت طبقه حاکم انجام می‌گرفت فقط محدود به عصر هارون‌الرشید و خلفای عباسی نبود و نماند تا با قتل برمکیان، به علت رقابت‌ها و خصومت‌های داخلی بر سر تقسیم غنائم و قدرت سیاسی، پایان یابد. چنین بود که همکاری طبقات حاکم ایرانی و عرب در همه زمینه‌ها و سطوح اجتماعی علیه مردم زحمتکش و محروم جامعه اسلامی از همه اقوام (ایرانی، عرب، افریقایی، ...) تا پایان دورهٔ خلفای عباسی و پس از آن به اشکال مختلف ادامه یافت.

چنانکه پیش از این اشاره شد در بررسی‌های تاریخی به اتکا و براساس فرضیه‌های نژادی و منافع طبقاتی و در پاره‌ای موارد بی‌اطلاعی از حقایق تاریخی و یا تحت‌تأثیر تبلیغات، از خاندان برمکی به عنوان عنصر ایرانی به نیکی یاد شده و اسراف و تجمل آنان به عنوان بزرگواری و سخاوت و خدمت آنان در بارگاه خلفا عباسی به عنوان دفاع از ایرانیت و فرهنگ ایرانی و نشانه‌ای از تفوق و نبوغ عنصر ایرانی تحسین شده است. در همان حال، این نکته به فراموشی سپرده شده که این سخاوت‌ها و بذل و بخشش‌ها، حاصل سرقت دسترنج روستاییان و پیشه‌وران فقیر، بینوایان شهری و بردگان از همه اقوام و تظاهری از ایرانیت و اسلامیت طبقه حاکم بود.

جنبش‌های اجتماعی ایرانیان

در اینجا می‌توان به نمونهٔ دیگری اشاره کرد:

در سال ۳۲۳-۳۲۰ هجری ارتش خلیفه المستعصم عباسی تحت فرماندهی افشین (سردار ایرانی) شاهزاده اسروشنه بر قیام روستاییان و زحمتکشان شهری که تحت رهبری بابک علیه دستگاه خلافت و مظالم سیاسی و اقتصادی طبقه حکام مؤتلفه (ایرانی و عرب) می‌جنگید، غلبه کرد. افشین[۳۵] فرمانده قشون خلیفه عباسی از خاندان اشراف ایرانی و صاحب ثروت و املاک فراوان بود.[۳۶] همین نکته نشان می‌دهد که سالها پس از سقوط سلسله ساسانی، وابستگان طبقه حاکم ایران توانسته بودند در همکاری با طبقه حاکم عرب و تحت حمایت خلفا در جامعه اسلامی، تحت شرایط جدید فرهنگی و سیاسی، امتیازات طبقاتی خود را حفظ کرده و مانند آباء و اجداد خود به استثمار روستاییان هم‌وطن و ایرانی خود ادامه دهند.

بابک رهبر قیام‌کنندگان (بطور عمده روستاییان آذربایجان)[۳۷] به وسیله افشین دستگیر و تحویل خلیفه عباسی شد. به امر خلیفه نخست دستها و پاهای او را قطع و سپس وی را به قتل رساندند تا ایرانیت و اسلامیت طبقه حاکم از خطر قیام توده‌های

محروم جامعه اسلامی نجات یابد. از جمله بزرگترین قیامهای خلقی علیه دستگاه خلافت قیام خرم‌دینان (سرخ علمان یا سرخ جامگان) به رهبری بابک بود. طرز تفکر مسلط در این نهضت که در سال ۲۰۱ هجری آغاز گردید همان نظریات مزدکیان بود. بنظر خرم‌دینان، سازمان جامعه بر ظلم و عدم مساوات و اجحاف یک گروه بر گروه دیگر استوار بود و مالکیت خصوصی عامل اصلی بی‌عدالتی بشمار می‌رفت. خرم‌دینان خواستار استقرار مالکیت عمومی بر اراضی (مالکیت جماعتهای روستایی بودند) بودند. علت اصلی رشد و گسترش جنبش خرم‌دینان به رهبری بابک، اختلاف و تضاد طبقاتی موجود در جامعه بود و از آنجا که در قلمرو خلافت اراضی روستایی بطور عمده دولتی بودند و روستاییان از طرف مباشرین دولتی به شدت استثمار می‌گردیدند لذا لبه تیز حمله جنبش روستایی متوجه دستگاه خلافت شد. زمینداران و اشراف ایرانی نیز که حفظ مقام اجتماعی و ثروت خود را مدیون حمایت خلافت دستگاه می‌دانستند با این دستگاه در دشمنی و مخالفت با بابک و قیام روستاییان ایرانی اشتراک منافع داشتند و همکاری می‌کردند.[۳۸]

بدین گونه، بابک شهید راه دفاع از منافع محرومین و زحمتکشان شد. چنانکه پیش از او گوماتا و مزدک و هزاران تن دیگر نیز در این راه جان باخته بودند. نهضت بابک ۲۰ سال دوام یافت. سرداران لشکر بابک مانند خود او از میان مردم محروم برخاسته بودند.

همانگونه که در مورد خاندان برمکی رفتار می‌شود، عده‌ای از مورخین تحت تأثیر فرضیه‌های نژادی و ملّی‌گرایی نژادی طبقه حاکم ایران، هنوز افشین را قهرمانی ملّی که مخالف سلطه عنصر عرب بر عنصر ایرانی و مدافع فرهنگ با عظمت دوران باستان و دین نیاکان بود، می‌دانند و برای خدمات او به دستگاه خلافت و جنایت و خیانت او نسبت به نهضت حق‌طلبانه مردم فقیر ایران عذرها می‌تراشند و تحریف‌ها روا می‌دارند.

به هیچ وجه نمی‌توان انکار کرد که شاهزاده افشین در پی کسب مال و قدرت

حاضر شد در خدمت خلیفه عباسی هموطنان محروم و فقیر خود را قتل‌عام کند. ایرانیت افشین همان ایرانیت طبقه حاکم ساسانی بود و با اسلامیت خلیفه عباسی در یک جهت و بر روی یک پایه طبقاتی قرار داشت و بدین سبب در تضاد با ایرانیت و اسلامیت توده‌های محروم، بابک و یارانش بود.

تشریح و توضیح روابط اقتصادی، فرهنگی و طبقاتی مبارزات اجتماعی در دوران پیش و پس از نفوذ و استقرار اسلام در ایران زمینه وسیعی برای بررسی‌های تاریخی و اجتماعی است. کار در این زمینه برای نشان دادن هویت تاریخی مردم جامعه ما یک ضرورت بشمار می‌رود. آنچه که در این مختصر آورده شده تنها اشاره‌ای محدود و مختصر محسوب می‌شود و فقط در حد یک یادآوری است و نه بیشتر.

اما با توجه به همین اشارات نیز می‌توان دریافت که ما سالهاست در جامعه خود با ایرانیت و اسلامیت دوگانه‌ای سروکار داریم و می‌توان دید که ایرانیت و اسلامیت توده‌های محروم جامعه ما براساس عدالتخواهی، دفاع از حق حیات و حرمت انسانها، مخالفت با نظام‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی طبقاتی و استثماری با یکدیگر پیوندی همه جانبه و ناگسستنی دارند و این ایرانیت ـ اسلامیت با ایرانیت ـ اسلامیت طبقه حاکم در تضادی آشتی‌ناپذیر قرار داشته و دارد.

در بررسی قیام‌های خلقی علیه ستم‌های طبقاتی در محدودهٔ نوشته حاضر، باید به این نکته نیز توجه داشت که از قرون سوم و چهارم هجری به بعد، اکثر مورخین وابسته به دستگاه خلافت و یا اشراف و حکمرانان ایرانی هر اندیشه و قیامی را که در جامعه اسلامی خواستار رفع ظلم و رهایی از فقر و در جهت استقرار عدالت و مالکیت و حاکمیت جامعه بر اقتصاد بود به عنوان مزدکی معرفی نموده و در همان حال با تحریف تاریخ و اشاعه تبلیغات مبتذل و مغرضانه که از دوره ساسانی به بعد وسیله موبدان و اشراف درباری علیه مزدک و مزدکیان تبلیغ می‌شد آنان را قیام‌های ضددین، ضداسلام و الحادی به جامعه اسلامی معرفی می‌کردند تا با فریب افکار

عمومی و فریب مردم معتقد، دستشان در کوبیدن قیام حق‌طلبانه و عدالتخواهان باز باشد. ناگفته نماند که آن متفکر و یا طرز تفکری الحادی است که تجاوز به حق حیات بندگان خدا به خاطر منافع مادی تصویب و تجویز کند و ملحد کسی است که بر اثر بخل، حسد، کینه و یا خودخواهی با زور و یا فریب مانع آن شود که انسانها از نعمتهایی که خداوند به مردم داده عادلانه و با حقوق مساوی و براساس تعالیم عالیه اخلاقی ادیان استفاده نمایند. هنوز هم نام مرد بزرگ تاریخ ایران، مزدک آغشته با اتهامات مبتذل به افکار عمومی مردم عرضه می‌گردد و چنین شیوه‌هایی هنوز هم در نظام‌هایی که بر استثمار انسان از انسان استوار است و یک اقلیت، حاصل دسترنج اکثریت زحمتکش را به جیب می‌زند رواج دارد.

چنین است که در هر سرزمین و در هر دوره تاریخی که منافع طبقات حاکم ایجاب کند، با توجه به شرایط سیاسی و فرهنگی همان دوره «اطلاعات» مناسب و مؤثر با آگاهی و ظرافت از جانب طبقات حاکم علیه نهضت‌های حق‌طلبانه و رهبران و یاران مردم محروم «کشف» و نشر می‌یابد. در جامعه ما نیز بر حسب ضرورت طبقاتی حاکم از ایرانیت و اسلامیت ـ در هر دوره خاص تعریف مناسبی ارائه می‌کند و در بسیاری از موارد این دو را با تحریف تاریخ در مقابل هم قرار می‌دهد.

جنبش‌های عدالتخواهانه ایرانیان

در سطور ذیل فهرست کوتاهی از قیام‌های مردمی براساس ایرانیت و اسلامیت عدالتخواهانه طبقات محروم علیه طبقات حاکم آورده می‌شود:

- در زمان حکومت خلیفه عبدالملک (۶۶ تا ۸۶ هجری) اعراب فقیر و روستاییان و پیشه‌وران ایرانی در قیامی که به رهبری مختار بن ابوعبید ثقفی از بزرگان عرب تحت لوای تشییع علیه خلفای اموی در عراق و خوزستان برپا شد شرکت کردند (اول پاییز سال ۶۶ هجری). این قیام به خونخواهی حسین (ع) امام سوم شیعیان انجام گرفت... ولی طرفداران مختار به دو گروه تقسیم شدند یکی گروه اشراف عرب و دیگر گروه موالی که در واقع ایرانی بودند. افراد فوق‌الذکر از اقشار پایین جامعه بودند و شعار برابری همه مسلمانان را سر می‌دادند. مختار جانب این گروه را گرفت و به این طریق اشراف از او روی برگردانده، اندکی بعد به نهضت خیانت ورزیدند.[۳۹]

- در قیام ارزقیان (۶۷ هجری) بدویان فقیر و روستاییان فقیر و پیشه‌وران عرب و موالی (ایرانیان مسلمان)[۴۰] شرکت داشتند. ترکیب اجتماعی قیام‌کنندگان در جنبش مختار و جنبش ارزقیان نشان می‌دهد که این قیامها اعتراض عنصر ایرانی بر عنصر

عرب و یا به قولی ملت محکوم بر ملت حاکم نبود بلکه قیامی بود با محتوای طبقاتی و خواستهای طبقاتی. گرچه جریان مبارزه سیاسی عباسیان علیه امویان تحت لوای اسلام انجام می‌گرفت اما در میان روستاییان ایرانی که پایگاه اصلی نهضت بودند علاوه بر اسلام افکار مزدکیان نیز مطرح بود.

«... حتی یکی از داعیان امر عباسیان در خراسان به نام خداش امیدواریهای علی و بکیربن ماهان بازرگان متمول ایرانی را مبدل به یأس کرده ـ تحت لفاف دعوت به نفع عباسیان به تبلیغ عقاید اجتماعی مزدکی که تا آن زمان در ایران وجود داشته پرداخت ... خداش در میان روستاییان خراسان به موقعیت درخشانی نائل شد زیرا که او و پیروانش تقسیم زمین و سایر اموال را وعده می‌دادند... حاکم خراسان و ماوراءلنهر خداش را تعقیب و دستگیر کرد و سیاست سخت و بیرحمانه‌ای در حق وی اجرا شد. زبانش را کندند ـ دستهایش را بریدند و دیدگانش را میل کشیدند و بعد به قتلش رساندند...»[۴۱]

مطمئناً خوانندگان توجه دارند که چگونه وقتی مسأله مال و منافع اقتصادی مطرح شود کسانی که ظاهراً مأمور اجرای عدالت در جامعه و جلوگیری از اجحاف هستند خود به حیوانی خونخوار تبدیل شده و کسانی را که جرأت کرده از منافع محرومین دفاع کنند با سبعیت خاصی از میان برمی‌دارند. خداش در همان راهی و به همان علتی کشته شد که گوماتا و مزدک و ... هزاران استثمار شده گمنام در دوره قبل از اسلام در ایران کشته شدند. نکته دیگر اینکه وقتی منافع مادی طبقات حاکم مطرح می‌شود، دیگر مسأله ایرانی و یا عرب ـ ایرانیت و یا اسلامیت ـ وطن و دین ـ در خدمت شاه ساسانی و یا خلیفه مسلمین بودن اهمیت خود را از دست می‌دهند و مسأله اساسی همان حفظ و یا افزایش امتیازات مادی می‌ماند. در اشاره به نهضتهای خلقی در ایران خواهیم دید که این جنایات به نام اسلامیت و ایرانیت طبقه حاکم علیه اسلامیت و ایرانیت طبقات محروم ادامه یافتند.

در بررسی و تحلیل قیام‌های خلقی باید این موارد مورد توجه قرار گیرد:

۱ - نقش دهقانان (زمینداران بزرگ) ایرانی در این جنبشها. باید گفت که دهقانان در همه موارد برحسب منافع مادی و طبقاتی خود عمل می‌کردند. زمانی برای تضعیف خلافت و بدست آوردن و یا حفظ امتیازات جانبدار روستاییان و پیشه‌وران فقیر شهری (ایرانی) بودند و زمانی جانبدار خلافت؛ و در مواردی رهبری جنبش ضدخلافت را به عنوان جنبش ضد عرب به عهده می‌گرفتند و سپس بر اثر ترس از توسعه نفوذ روستاییان و پیشه‌وران در نهضت با نمایندگان دستگاه خلافت سازش می‌کردند. زمانی هم از اسلام جانبداری کرده و زمانی دیگر از اسلام برگشته و با توده مردم که به اسلام گرویده بودند مخالفت می‌کردند.

۲ - در بسیاری از قیامهای خلقی رهبران نهضتها به دو گروه عمده تقسیم می‌شدند. گروهی که به آرمانهای محرومین وفادار می‌ماندند و گروهی که به سازش با طبقات ثروتمند و مرفه تن در داده و یا خود قشر جدید مرفه‌ای را تشکیل داده و چیزی شبیه به سلطنت بوجود می‌آوردند.

۳ - مورخین وابسته به دستگاه خلافت کوشیده‌اند تا با اشاعه اخبار دروغ و اتهامات اخلاقی توده‌های مردم عادی را نسبت به رهبران و جانبداران و شرکت‌کنندگان در قیامهای خلقی بدبین نمایند. تألیفات این دسته مورخین دربارهٔ مزدک و بابک و حسن صباح و مزدکیان و سرخ‌جامگان و سپیدجامگان و قرمطیان و ... انباشته از تبلیغات مخالف و بی‌بنیاد است. اغلب این مورخین اقوال یکدیگر را دلیل بر صحت اخبار شمرده و درباره برنامه‌های اجتماعی و سیاسی نهضتهای خلقی یا سکوت کرده و یا به صورت درهم و یا غلط گزارش می‌دهند. این چنین دستبرد به تاریخ به خاطر پاسداری از ثروت و سرمایه، امر تحقیق دربارهٔ قیام‌های خلقی در ایران را تا حد زیادی مشکل کرده است.

در ۲۵ رمضان سال ۱۲۹ هجری قیام ابومسلم خراسانی علیه بنی‌امیه به جانبداری از بنی‌عباس در خراسان پدیدار شد. در این قیام بسیاری از مسلمانان غیرعرب و بطور عمده روستاییان ایرانی، حتی افرادی از پیروان ادیان دیگر شرکت داشتند. اما رهبری

نهضت در دست خاندان بنی‌عباس و دهقانان زمیندار ایرانی باقی ماند. ابومسلم خراسانی از همان ابتدای کار مورد سوءظن ابراهیم عباسی بود. ابراهیم مطمئن بود که ابومسلم طرفدار منافع روستاییان است.

پس از سقوط بنی‌امیه و روی کار آمدن بنی‌عباس گر چه ابوالعباس سفاح جانشین ابراهیم بن محمد که به خلافت رسیده بود شد، در مسجد کوفه صریحاً به مردم وعده کم شدن مالیات و خراج و بیغار را داده بود اما در زمان عباسیان وضع روستاییان فوق‌العاده طاقت‌فرسا گردید و ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۷ هجری به دستور منصور خلیفه عباسی که وی را برای ملاقات دعوت کرده بود غافلگیرانه به قتل رسید.[۴۲]

نقش تعیین‌کننده روستاییان ایران در سقوط بنی‌امیه و روی کار آمدن بنی‌عباس و جریانات اجتماعی و بروز اختلافات و تضادهای طبقاتی در میان شرکت‌کنندگان در نهضت و مخالفین آن و نقش افکار مزدکی و اسلام در این نهضت به ما نشان می‌دهد که به هیچ وجه نمی‌توان ایرانیت و اسلامیت محروم را از یکدیگر جدا و اثرات متقابل و امتزاج آنان به هم را انکار نمود. در سال ۱۳۹ هجری سنباد که از دوستان ابومسلم بود به خونخواهی ابومسلم علیه خلافت عباسیان قیام کرد. در سیاستنامه از قول سنباد خطاب به مردم خراسان آمده: «ابومسلم را نکشتند بلکه او نام مهین خدای تعالی را بخواند و کبوتری گشت سپید و اکنون در حصاری است از مس کرده و با مهدی و مزدک نشسته است و هر سه بیرون می‌آیند و مقدم ابومسلم بود و مزدک وزیرش.»[۴۳]

«... به خرم‌دینان گفتی که مزدک شیعی است و شما را می‌فرماید که با شیعه دست یکی دارید و خون ابومسلم را بازخواهید.»

توجه به آنچه که سنباد به یارانش می‌گفت می‌رساند که از نظر روستاییان خرم‌دینان تضادی میان تعالیم مزدکی و مبلغین شیعه دیده نمی‌شد و این دو را بهم آمیخته و نزدیک می‌دیدند. زیرا هر دوی این تعالیم خواستار استقرار عدالت و از میان

برداشتن خلافت بنی‌عباس بودند. در جنبش سنباد شیعیان و مزدکیان شرکت داشتند. قیام سنباد ۷۰ روز طول کشید. جنبش با خشونت فراوان از جانب خلیفه سرکوب شد. سنباد کشته و فرزندانش به غلامی فروخته شدند.[۴۴] حتی پس از این کشتار نارضایتی و اعتراض روستاییان و پیشه‌وران محروم از میان نرفت و مزدکیان که به نام خرم‌دینان در سراسر شمال شرقی ایران و آذربایجان و ماوراالنهر پراکنده شدند و عقاید خود را تبلیغ می‌کردند و محرومین را برای قیامی جدید سازمان می‌دادند. در سال ۱۵۰ هجری روستاییان هرات، بادغیس سیستان و خراسان به رهبری استاذسیس علیه مظالم منصور خلیفه عباسی شوریدند. محتوای اجتماعی این نهضت نیز مانند قیام‌های گذشته مسائل طبقاتی بود. استاذسیس در طی جنگ اسیر و سپس در بغداد به دستور خلیفه به قتل رسید.[۴۵]

در سال ۱۶۰ تا ۱۶۷ هجری سپیدجامگان به رهبری المقنع علیه خلفای عباسی قیام کردند. مقنع اجرای احکام مزدک را واجب شمرد. در تاریخ بخارا درباره مقنع آمده که: «... مردی بود از روستای مرو. نخست گازری (رختشویی) می‌کرد. پس از آن به علم آموختن پرداخت و از هر دانش بهره برد. به غایت زیرک بود و کتابهای بسیار از علوم پیشینیان خوانده بود.»[۴۶] مقنع جنبش خود را دنبالهٔ جنبش ابومسلم می‌دانست و مورد حمایت روستاییان قرار داشت.

«... در مرحله اول جنبش مقنع جمعی از قشرهای اشراف سندی علیه اعراب با او همداستان شدند ولی در مرحله دوم این طبقه از مزدکیسم مقنع به هراس افتادند و برای حفظ منافع طبقاتی به طرف اعراب گرویدند. اما قشرهای عظیم دهقانان سندی یا سپیدجامگان همچنان به طرف مقنع می‌شتافتند و جنبش او را تقویت می‌کردند.[۴۷] مقنع پس از شکست نظامی برای جلوگیری از اسارت خودکشی کرد.

سرخ‌جامگان در سال ۱۶۳-۱۶۲ هجری در گرگان قیام کردند. شرکت‌کنندگان در این نهضت که به نام سرخ‌علمان معروفند به علامت شورش پرچمهای سرخ افراشتند.

در سال ۲۲۵ هجری روستاییان مازندران به رهبری مازیار علیه مالکین عرب شورش کرده اراضی خود را پس گرفتند.

همچنین، در خراسان و سیستان روستاییان تحت رهبری حمزةبن اترک (آذرک) و در ماوراءالنهر به رهبری رافع‌بن لیث قیام کردند. در هر دو نهضت علت اصلی قیام مانند قیام‌های پیشین اعتراض روستاییان و پیشه‌وران علیه ستم‌های اقتصادی بود. در نهضت حمزةبن اترک اسلام و در قیام رافع بن لیث (بنظر مورخان جانبدار خلافت) طرز تفکر سپیدجامگان مسلط بود. در سال ۲۵۰ هجری روستاییان طبرستان علیه آخرین سلطان سلسله طاهریان قیام کردند. علت مشخص قیام این بود که سلطان محمد جنگل‌ها و مراتع متعلق به روستایی را به نام دولت متصرف شده و میزان خراج روستاییان را سه برابر کرده بود. حسن بن زید علوی امام زیدیه رهبری قیام دیگری را در دست داشت. پس از موفقیت این نهضت، دولت علویان شیعه (زیدیه) در طبرستان و دیلم تشکیل شد. در سال ۲۸۷ هجری اسماعیل سامانی بر سپاه علویان غلبه کرد و محمدبن زید در جنگ کشته شد.[۴۸]

در سال ۲۵۶ هجری، بردگانی که در اراضی دولتی به پاک کردن شوره‌زارها گماشته شده بودند به رهبری علی‌بن محمد برقعی علیه خلیفه دست به شورش برداشتند، بصره و اهواز و خراسان را تصرف و املاک زمینداران را میان خود تقسیم کردند.

برقعی (به نام ایرانی بهبود) خود را از خاندان علی (ع) معرفی می‌کرد و اکثر رهبران قیام، ایرانی بودند. درباره مذهب رهبران این جنبش نظام‌الملک در سیاستنامه می‌نویسد: «مذهب علی بن محمد برقعی مانند مذهب مزدک و بابک و قرامطه بود.[۴۹] گروهی دیگر قیام زنج را جنبش اسلامی می‌دانند. حقیقت تاریخی هر چه باشد در این واقعیت تغییری نمی‌دهد که قیام دارای پایگاه طبقاتی بود و شرکت‌کنندگان در آن خواستار لغو تجاوزات طبقاتی حاکمان بودند.

قیام زنج ۱۵ سال به طول انجامید (از شوال ۲۵۵ تا ۲۷۰) و علی‌محمد برقعی پس از دستگیری و شکنجه در بغداد به دار آویخته شد. پس از این شکست باقیماندگان از قیام به قرمطیان پیوستند.[۵۰]

در سال ۳۰۱ روستاییان تحت رهبری یکی از اعضای خاندان علویان به نام حسن بن علی ملقب به اطروش سر به شورش برداشتند و روستاییان زمینهای خود را از غاصبین باز پس گرفتند.

قرمطیان ـ اسماعیلیان [۵۱]

در منابع تاریخی آمده است که قرمطیان خواستار مساوات اجتماعی و اشتراک در اموال بودند و معتقدات مذهبی‌شان تعلیمات شیعه (فرقه اسماعیلیه) بود. قیام قرمطیان که بطور عمده روستاییان، پیشه‌وران فقیر می‌شد در سوریه و عراق و بحرین و خراسان نفوذ و پایگاه یافت. این جنبش در سال ۲۷۷ هجری در عراق پا گرفت.

هدف اسماعیلیان عبارت بود از پس دادن زمینهای زراعتی به جماعتهای روستایی به منظور اداره اشتراکی زمین.

در سال ۳۰۶ هجری قیام دامنه‌دار اسماعیلیان تحت رهبری حسین بن علی مرورودی از طرف احمد سهل که خود از زمینداران بزرگ بود با خشونت فراوان سرکوب شد. حسین بن علی در زندان امیرنصر سامانی جان سپرد. پس از شهادت حسین‌بن علی، احمد نخشبی رهبری جنبش را به عهده گرفت. در این دوره وابستگان قشرها و طبقات حاکم در رهبری نهضت نفوذ کرده بودند. نهضت اسماعیلیه به شدت از طرف خلفای عباسی (عرب) و سلاطین سامانی (ایرانی) سرکوب شد و عمال خلیفه هر کس را که از اسماعیلیان جانبداری می‌کرد کشته و اموالش را تصرف می‌کردند. تحت این فشار شدید فرقه اسماعیلیه به تدریج به یک سازمان مخفی مبدل گردید. رهبری این فرقه را در دوره سلجوقیان حسن صباح (در ایران) به عهده داشت.

ابن‌اثیر عبارت معروف نظام‌الملک درباره حسن صباح را چنین نقل کرده است: «این مرد به زودی ضعفای عوام را گمراه خواهد کرد.»[۵۲]

نفوذ شیعه امامیه (اثنی‌عشری) بخصوص پس از شکست اسماعیلیه در ایران افزایش یافت. در سال ۶۶۴ هجری مردم فارس به رهبری سیداشرف‌الدین و در سال ۷۰۳ تحت رهبری شیخ یعقوب (پیر یعقوب) که به فرقه‌ای از درویشان منصوب بود به قیام علیه مغولان دست زده و خواستار استقرار برابری اجتماعی و بازگشت زمین به جماعتهای روستایی شدند.

سربداران

از جمله قیامهای مهم خلقی در تاریخ ایران که علیه ستم‌های اقتصادی و سیاسی صورت گرفت می‌توان از قیام سربداران نام برد.[۵۳] تاریخ این قیام با فعالیت یکی از شیوخ صوفیه به نام شیخ خلیفه در سبزوار (غرب خراسان) آغاز می‌گردد. شیخ خلیفه

در پاسخ به سؤال شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی که از او پرسیده بود که وی پیرو کدامیک از مذاهب تسنن است گفته بود که آنچه می‌جویم از آن مذاهب اعلاست.[۵۴] در نوشته‌های مورخین آمده که شیخ خلیفه مخالف شریعت بود. در زیر لفافه تصوف تبلیغ دنیوی می‌کرد. بسیاری از شهرنشینان فقیر و روستاییان به شیخ خلیفه گرویدند و کار او بالا گرفت. اما پس از مدتی به تحریک روحانیونی که جانبدار رژیم حاکم بودند در حیاط مسجدی که در آن ساکن بود حلق‌آویز شد (۷۳۶ هجری). پس از شهادت شیخ خلیفه شاگردش حسن جوری به تبلیغات وی ادامه داد و زمینه اجتماعی و فکری نهضت سربداران توسعه یافت.[۵۵]

نهضت سربداران که از جانب توده‌های زحمتکش ده و شهر حمایت می‌گردید جنبشی بود علیه حاکمان و تسلط مغولان. در خراسان رهبری نهضت در دست عبدالرزاق که از سادات علوی و شاگردان حسن جوری بود قرار گرفت. در سال ۷۴۰ هجری در مازندران قیامی روستایی به هدایت سید قوام‌الدین که از علویان و از اعقاب امام حسین(ع) بود برپا گردید که به نام «نهضت مساوات» معروف است. «نهضت مساوات» چه از لحاظ ترکیب نیروهای اجتماعی و چه از نظر فکری خواستار استقرار مساوات در اموال بود و با نهضت سربداران هماهنگی داشت.

در نهضت سربداران کرمان، ۷۷۵ هجری، پهلوان اسد در رأس قیام مردم محروم شهری قرار گرفت و توانست اراضی زراعی فراوانی را از غاصبین گرفته و به صاحبان حقیقی‌اش (روستاییان) مسترد نماید.[۵۶] این نهضت یک سال دوام داشت و پس از تصرف شهر به وسیله شاه شجاع، پهلوان اسد اعدام و شهر کرمان غارت شد. سربداران در سال ۸۰۸ هجری در سبزوار مجدداً قیام کردند. پس از سرکوبی نهضت سربداران در مناطق مختلف ایران، رهبری نهضتهای مردمی به تدریج به دست غلات شیعه افتاد که آنان هم مطالبات نهضتهای روستایی و شهری سده‌های گذشته را که خواستار مالکیت عمومی بر زمین و برابری اجتماعی بودند عنوان می‌کردند.

در سال ۸۴۵ هجری مردم خوزستان به رهبری سیدمحمد ملقب به «مشعشع» از غلات شیعه دست به قیام زدند و خواستار استقرار مساوات و عدالت گردیدند. طرفداران مشعشع خود را پیشاهنگان مهدی (عج) نامیده و ظهور آن حضرت و استقرار حکومت عدل و داد بر زمین را وعده می‌دادند.[۵۷]

خواست اساسی نهضت سربداران، نهضت مساوات و نهضت مشعشع و سایر

نهضتهای روستایی پس از تسلط و نفوذ اسلام در ایران عبارت بود از کوشش برای استقرار مالکیت جماعتهای روستایی بر زمین. لغو تسلط مالکان خصوصی و برقراری مساوات در اجتماع، خوانندگان توجه دارند که همین خواستها محور اصلی قیام علیه داریوش، قیام مزدکیان علیه ساسانیان و سایر قیام‌های روستایی در دوران پیش از اسلام در ایران بودند. این نکته درخور اعتناست که این خواستها در هر دوره تاریخی به صورت معینی و منطبق با شرایط موجود بیان می‌گردیدند.[۵۸]

بدین سان روشن می‌شود که در دوران پیش از اسلام در ایران دو ایرانیت و دو فرهنگ در برابر یکدیگر و در مبارزه با یکدیگر وجود داشتند. یکی ایرانیت و فرهنگ طبقه حاکم و سلاطین و دیگر ایرانیت و فرهنگ و تاریخ طبقه محکوم و زحمتکشانی که علیه استثمار قیام می‌کردند. بعلاوه، در حوادث تاریخی و نهضتها نه مسأله وابستگی نژادی و قومی بلکه بطور عمده منافع طبقاتی تعیین‌کننده بوده است.

این را نیز بیفزاییم که پس از اسلامی شدن جامعه ایرانی نیز می‌توان از دو نوع اسلامیت سخن گفت یکی اسلامیت خلفا و طبقات حاکمی که اشراف عرب و ایرانی را در خود جا داده بود و دیگری اسلامیت روستاییان و زحمتکشان شهری که شامل زحمتکشان تهیدست عرب و ایرانی می‌شد. اسلامیت طبقه حاکم (عرب و ایرانی) (خلفای اموی و عباسی) از نظر ماهیت در رابطه مستقیم و یکسانی با ایرانیت سلاطین و طبقه حاکم ایران پیش از تسلط اسلام بر ایران قرار داشت. اسلامیت روستاییان و محرومین شهری (عرب و غیرعرب) با ایرانیت دهقانان و زحمتکشان شهری پیش از اسلام در ایران نیز دارای محتوای اجتماعی و طبقاتی یکسان بود.

به این ترتیب روشن می‌شود که در طرح مسأله ایرانیت و اسلامیت باید به محتوای اجتماعی و طبقاتی آن توجه کرد تا به پاسخ روشن و درستی دست یافت. در هر حال، طرح مسائل نژادی و یا تکیه بر «فتوحات» و تجمل سلاطین به عنوان ایرانیت امری است طبقاتی. چنانکه رفتار و کردار خلفای اموی و عباسی نیز علل طبقاتی داشت.

در مسأله ایرانیت و اسلامیت سلاطین ایرانی از هخامنشیان تا ساسانیان و از خلفای عرب بنی‌امیه تا بنی‌عباس همواره یاران گوماتا، مزدکیان، سرخ‌جامگان، قرمطیان و شیعیان و ... که با استثمار و ستم مبارزه می‌کردند وجود و حضور داشتند. در مبارزه طبقاتی که امروز در ایران جریان دارد، ایرانیت مردم زحمتکش از ایرانیت

سرمایه‌داران و ثروتمندان و اسلامیت مردم زحمتکش از اسلامیت سرمایه‌داران و ثروتمندان از هم جداست.

در جامعه ما اسلامیت و ایرانیت طبقات زحمتکش براساس عدالت و صیانت از حرمت و حق حیات انسانها دارای محتوای فرهنگی و اجتماعی یکسان است و تضادی میان این دو وجود نداشته و ندارد. اما ایرانیت این طبقات با ایرانیت نژادی و اسلامیت آنان با اسلامیت کسانی که خلاف تعالیم عالیه اسلام عمل کنند در تضاد است.

حاصل سخن

هویت ملّی ترکیبی متغیر و متحول از آگاهی‌های تاریخی، دینی و طبقاتی است از آنجا که در ترکیب هویت ملی، علاوه بر عناصر معنوی، عناصر مادی (روابط اقتصادی) نیز دخالت دارند محدود ساختن آن به فرهنگ معنوی نادرست است.

از آنجا که تلقی و تفسیر طبقات مختلف اجتماعی از جنبه‌های اقتصادی تاریخ و دین متفاوت و متأثر از خواست‌ها و منافع طبقاتی آنان است، ترکیب اجتماعی و هویت ملّی در طبقات مختلف متفاوت می‌باشد.

ترکیب اجتماعی هویت ملّی در افراد و طبقات و اقشار یک جامعه ثابت نیست و با تغییر آگاهی‌ها و تغییر قرائت از فرهنگ معنوی و دگرگونی روابط اقتصادی تغییر می‌کند.

برخورد و تلقی و تفسیر طبقات مختلف در جامعه ما اسلامیت، ایرانیت و فرهنگ معنوی و مادی غرب بر حسب آگاهی‌ها و موقعیت طبقاتی متفاوت است.

اهمیت و نقش هر یک از این سه عنصر ایرانیت و اسلامیت فرهنگ غربی در ترکیب هویت ملّی همه طبقات یکسان می‌باشد.

در ترکیب هویت ملّی زحمتکشان تهیدست جامعه ما، اسلامیت و ایرانیت را

عدالت خواهی به هم پیوند می‌دهد و اثر فرهنگ مادی و معنوی غرب ناچیز است.

در ترکیب هویت ملّی طبقات ثروتمند اسلامیت و ایرانیت بر حسب منافع طبقاتی تعریف می‌شود و اثر فرهنگ مادی و معنوی غرب در حال افزایش است. (اما موارد استثنائی هم وجود دارند)

استقرار عدالت اجتماعی، قرائت دین بر اساس عدالت و آگاهی از نهضت‌های ضد ستم در تاریخ ایران موجب انسجام هویت ملّی و خروج و آشفتگی است.

در جوامعی که از آزادی‌دهی‌های سیاسی و اجتماعی استقرار نیافته‌اند در دو زمینه مسئله هویت ملّی مطرح می‌گردد:

۱ – در زمینه رسمی که در بیانیه‌ها، سخنرانی و آثار کتبی رسمی انعکاس می‌یابد، این هویت دارای سه عنصر ملی، دینی و طبقاتی است اما در تحت شرایط معین ممکن است یکی از این عناصر به صورت بارز مطرح گردد.

۲ – در زمینه شعور و تفکر پوشیده طبقات مختلف که در بسیاری از موارد به طور محدود و ضمنی مطرح می‌گردند این هویت نیز دارای سه عنصر ملی، دین و طبقاتی است و با طرف شدن فشار سیاسی و اجتماعی تجلی نمایند و ممکن است تضاد هر یک از این سه عنصر به اشکال و صور، با بیان‌ها و با توان‌های متفاوت با یک یا دو عنصر دیگر در زمینه رسمی هویت آشکار گردیده، موجب تحول اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه شوند.

نفوذ و سلطه بر شعور و تفکر پوشیده طبقات اجتماعی موضوع اصلی تبلیغات، برخوردها، هجوم‌ها، مداخلات و تلاش‌های فرهنگی طبقات و محافل مختلف در جامعه ماست.

یادداشتها

۱. اصل عدالت از معیارهای اسلام است که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات. نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید. این معنی مقیاس بودن عدالت است. نقل از: مرتضی مطهری، *بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی*، تهران: انتشارات حکمت، ۱۴۰۳ قمری، ص ۱۵-۱۴.

۲. شاپور رواسانی، «شیوه تولید مستعمراتی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۴-۱۱۳، بهمن و اسفند ۱۳۷۵، ص ۱۵۵-۱۵۰.

۳. Renaissance. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ رنسانس ن.ک:

Myers Neves Lexikon BD6 Leipziq, 1963, P, 908-913.

۴.Reformation. برای اطلاع بیشتر درباره رفورماسیون ن.ک:.Myers Neves Lexikon

5. Glotz Peter Der, Irrweg des Nationalstaates stcttgart, 1990.

6. Johan Gottfried Herder, In: Meyers. N. lex. Bd4, Leipzig

1962, P, 119-120.

7. Giuseppe Mazzini, in: Mey N. Iex. BDs, Leipzig, 1963 P. 695.

۸. فرضیه‌های نژادی در علوم اجتماعی و سیاسی و بررسی‌های فرهنگی - تاریخی جائی ندارد. برای اطلاع بیشتر ن. ک: اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۸-۱۲۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷، ص ۷۸-۷۶.

- و نیز: «نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا و سامی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۴-۱۴۳، مرداد - شهریور ۱۳۷۸، ص ۱۶۵-۱۵۲.

- «نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا و سامی و ترک»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۶-۱۴۵، مهر - آبان ۱۳۷۸، ص ۱۰۳-۹۲.

۹. شاپور رواسانی، «در یک جامعه مستعمراتی طبقه چیست»؟، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۹۸-۹۷، مهر - آبان ۱۳۷۴، ص ۷۹-۷۵.

۱۰. شاپور رواسانی، «آثار اجتماعی شیوه تولید مستعمراتی»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷، خرداد - تیر ۱۳۷۶، ص ۱۶۶-۱۶۰.

۱۱. همان، ص ۱۱۸-۱۱۷ و ۱۷۳-۱۶۶.

۱۲. غلامرضا صدیق اورعی، «نفوذ فرهنگ غرب در ایران»، نامهٔ پژوهش، س چهارم، ش ۱۴ و ۱۵، پاییز - زمستان ۱۳۷۸، ص ۲۷۳-۲۵۷.

۱۳. هشدار علی ربیعی مشاور رئیس جمهوری: «پیوند آقازاده‌ها با کارتل‌های خارجی خطرناک‌تر از چند نفوذی است». وی همچنین می‌گوید: «... بعد از پیروزی انقلاب و به بار نشستن نهضت، کم کم عده‌ای از درون افراد وابسته به انقلاب یا افرادی که در دولت یا نظام‌های انقلابی و در ارکان مختلف دارای مسئولیت هستند، اختیاراتی به دست آورده و از آن در جهت منافع خود استفاده می‌کنند، ربیعی تأکید کرد: این طبقه و افراد جدید در عمل شعارهائی که انقلاب بر اساس آن صورت گرفت را به تدریج در نزد مردم کمرنگ و به امور بدیهی تبدیل می‌کنند که این سرآغاز زاویه گیری بسیاری از ایده‌ها با نظام انقلابی است.» حیات نو، ۲۰ اسفند ۱۳۷۹، ص ۴.

- «پدیده آقازاده‌ها یکی از دلایل رویگردانی مردم از مجموعه نظام و بی‌اعتنایی به

آنها و شعارها به شمار می‌رود.» کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۷۹.
- «آقازاده‌ها محصول کدام جامعه‌اند.» در گفت و گو با دکتر سعید شیرکوند.
صدای عدالت، ۲۷ اسفند ۱۳۷۹.
- «آقازاده‌ها در تورم مثل ماهی‌ها در آب زندگی می‌کنند.»
فریبرز رئیس‌دانا، حیات نو، ۱۸ فروردین ۱۳۸۰.
۱۴ - ایرانی‌ها با ۲۷ هزار تقاضا سال گذشته چهارمین پناه‌جویان جهان بودند. پناهندگان ایرانی در سال ۲۰۰۰ در همین سال به بیش از ۲ برابر افزایش یافته و به ۲۷ هزار و ۱۰۰ مورد رسیده است. ابرار اقتصادی، ۲۵ بهمن ۱۳۷۹.
- آخرین گزارش بانک جهانی: در سال ۱۹۹۹ خروج خالص سرمایه از ایران ۲/۶۲۴ میلیارد دلار سرمایه است که در مقایسه با سایر کشورهای منطقه بالاترین رقم می‌باشد و بر اساس آمار بانک جهانی متوسط خالص خروج سرمایه از ایران در طول سالهای ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸، ۱۳۷۷-۱۳۷۳ حدود ۲/۲۱۶ میلیارد دلار بود.» ابرار اقتصادی، ۱۴ اسفند ۱۳۷۹.
- «بیش از سه هزار شرکت متعلق به بخش خصوصی اقدام به ثبت شرکت خود در دبی کرده‌اند و رقم متوسطی که این شرکت‌ها برای ثبت پرداخته‌اند بسیار بالاست». هشدار مشاور رئیس جمهور (علی ربیعی): پیوند آقازاده با کارتل‌های خارجی خطرناک‌تر از چند نفوذی است حیات نو، ۲۰ اسفند ۱۳۷۹، ص ۴.
۱۵- شارپ نارمن، فرمان‌های کتیبه شاهنشاهان هخامنشی که به زبان آریائی (پارسی باستان) نوشته شده، شیراز، خرداد ۱۳۴۳، (کتیبه داریوش در بیستون)، ص ۳۱ و بنگرید به:

Weissbach F.H.B, Bang, W Die Altpersische kleischriften in umschrift und Usbersatzung, Leipzig; 1908, P,15.

- داندامایف، *ایران در دوره هخامنشی*، تهران: ۱۳۵۲، ص ۳۴۴.

16. Wieshoefer Josef, Der Aufstand Gaumatas und Die Anfang Dareiosi, Bonn: 1978, P.77-122.

Gershevitch L, The False Semerdis In: Acta Antiqua, Vol 27, Academiae sclentiarum Hungarica, Budapest: 1979, P. 337-351.

- داندامایف: *ایران در دوره هخامنشی*، ص ۱۸۹-۱۷۳.

Bickermann. EJ Tadmor, h Darius I, Pseudo - Smerdis and the Magi, Athenaum, 1978, P. 239-61.

Demandt Alexander, Die Ohren des falschen smerdis in: Iranica Antiqua Bd 9, leiden: 1972, P, 94-101.

17. Prasek Justin, Geschichte der meder und perser bis zur makadonischen eroberung, Gotha: 1906 P. 27.

۱۸ - ا.ت. اومستد، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه دکتر محمد مقدم، تهران: ۱۳۴۰، ص ۱۳۷.

۱۹ - دیاکونوف، ا. م. *تاریخ ماد*، ترجمه دکتر کریم کشاورز، تهران: ۱۳۵۴، ص ۵۲۴.

20. Ebeling E, Die rusetung eines babylonschen Panzerreiters Nach Vertrag Einem Darius Ausder zeit II.

Dandamayev M., Achaemenid Babylonia In: Ancient Mesopotamia M 1969, P. 296-311.

- مرتضی احتشامی، *اوضاع اقتصادی هخامنشیان*، تهران: ۱۳۵۳، ص ۶۵.

- غلامرضا انصاف‌پور، *تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از دوران ماقبل تاریخ تا پایان ساسانیان*، تهران: ۱۳۵۳.

21. Klima Otkar, Gaumata der magier, Archiv orientalni (1963) prahc P. 119.

۲۲. داندامایف: *ایران در دوران هخامنشی*، ص ۳۴۵.

Iran under the early achamenide, Th contrery B.C.

23. Metzler Peter, Ziele und formen koeniglischer innen politik Im vorislamischen Iran, Muenster: 1977 P.7.

۲۴. دیاکونوف، *کتیبه بیستون*، ص ۵۳۸-۵۳۷.
- شارپ، در *همدان دار* زدم. ص ۴۵ و... یاران برجسته... آویزان کردم.
- دانداما یف، *مردمانی را که از پیروان برجسته وی بودند در قلعه پوست‌شان را کندم*. ص ۳۴۸.
۲۵. اوتاکر کلیما، *تاریخ جنبش مزدکیان*، ترجمه جهانگیر فکری، تهران: ارشاد، ۱۳۵۹، ص ۳۰۳.
- سید علی‌مهدی نقوی امرهوی، *عقاید مزدک*، تهران: ۱۳۵۲، ص ۲۲-۲۰.
- ع. پرتو: *مختصری درباره تاریخ مزدک*، ص ۵۲.
۲۶. *سیاستنامه*، خواجه نظام‌الملک، با تصحیح مجدد مرتضی مدرسی، تهران: ۱۳۵۷، ص ۲۱۴.
۲۷ - مرتضی راوندی، *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد اول، تهران: ۱۳۴۷، ص ۶۴۹.
- کریستن سن آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: چاپ سوم، ۱۳۴۵، ص ۳۸۵-۳۲۹.
- عباس اقبال لاهوری، سیر *فلسفه در ایران*، ترجمه ا. ح. آریانپور، نشریه شماره ۸، مؤسسه فرهنگی منطقه، تهران: ۱۳۴۹، ص ۲۹، «مزدک می‌گفت که همه افراد انسان برابرند ولی دیوان بدخواه که می‌خواهند جهان خدائی را صحنه رنجی بی‌پایان گردانند با جعل مفهوم مالکیت انفرادی مردم را به نابودی می‌کشانند.»
۲۸ - اوتاکر کلیما، *تاریخ جنبش مزدکیان*. ص ۲۰۹.
- پرویز شهریاری، *جنبش مزدک و مزدکیان*، تهران: ۱۳۲۷، ص ۲۷-۱۱.
۲۹ - ن.و. پیکولوسکایا، *تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، تهران: ۱۳۵۴، ص ۹۹.
- خسرو خسروی، *مزدک*، تهران: ۱۳۵۹.
- مهرداد بهار، *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: ۱۳۷۶.
- ابوذر ورداسبی، *ایران در پویه تاریخ*، تهران: ۱۳۵۷، ص ۹۶.

Klima Otker, Beitraege zur Geschichts des mazdakismus, praha: 1977.

۳۰ – اوتاکر: *تاریخ جنبش مزدکیان*، ص ۲۷۹-۲۷۸.

۳۱ – *شاهنامه* حکیم ابوالقاسم فردوسی، تهران: انتشارات جاویدان، [بی‌تا]، جلد سوم، (سرباز زدن انوشیروان از دین مزدک و کشتن او و پیروانش)، ص ۴۱۱.

۳۲ – حسینعلی ممتحن، *نهضت شعوبیه*، تهران: ۱۳۶۸.

– جلال همائی، شعوبیه، به اهتمام منوچهر قدسی، اصفهان: ۱۳۶۳.

۳۳ – سیدجعفر شهیدی، *قیام حسین (ع)*، تهران: ۱۳۵۹، ص ۵۱.

۳۴ – لوسین لودا، برمکیان، *بنابر روایات مورخین عرب و ایرانی*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: ۱۳۶۵، ص ۳.

– غلامرضا انصاف‌پور، *درباره ثروت و تجمل برمکیان*، ساخت دولت در ایران، تهران: ۱۳۵۶، ص ۶۴۰.

– مرتضی راوندی، *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد دوم، تهران: ۱۳۴۴، ص ۸۷.

– بارتولد، *خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: ۱۳۵۸.

۳۵ – جمال لحافیان، *چهره واقعی بابک خرمدین*، تهران: ۱۳۷۹، ص ۶۹.

– راوندی: *تاریخ اجتماعی ایران*، ص ۱۰۷-۱۰۴.

– شهیندخت کامران مقدم، «خرم‌دینان»، بررسی‌های تاریخی، شماره ۶، س یازدهم، بهمن و اسفند ۱۳۵۷، ص ۶۰-۱.

۳۶ – راوندی: *تاریخ اجتماعی ایران*، ص ۱۰۶.

۳۷ – مینورسکی، *پژوهش‌های در تاریخ قفقاز*، ترجمه محسن خادم، تهران: ۱۳۵۷، ص ۱۶۳.

– نظام‌الملک: *سیاستنامه*، ص ۲۵۶.

۳۸ – پطروشفسکی، *اسلام درایران*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: ۱۳۵۰، ص ۲۶۵.

۳۹ – همان، ص ۵۷.

۴۰ - همان، ص ۶۲-۶۰.

۴۱ - پیکولوسکایا، *تاریخ ایران*، ص ۱۷۰.

۴۲ - راوندی: *تاریخ اجتماعی ایران*، ص ۸۶-۸۴.

۴۳ - نظام‌الملک: *سیاستنامه*، ص ۲۳۰.

۴۴ - همان، ص ۲۳۱.

۴۵ - راوندی: *تاریخ اجتماعی ایران*، ص ۹۶.

۴۶ - همان.

۴۷ - همان، ص ۹۷.

۴۸ - همان، ص ۱۰۱-۱۰۰.

- و نیز عبدالرفیع حقیقت، *جنبش زیدیه در ایران*، تهران: ۱۳۶۳.

۴۹ - نظام‌الملک: *سیاستنامه*، ص ۲۴۷.

۵۰ - حسینعلی ممتحن، *پیشگوئی‌های استوار و راستین حضرت امیرالمومنین علی (ع) در باب نهضت صاحب الزنج یا قیام خونین بردگان سیاه در عراق (قرن سوم هجری)*، تهران: ۱۳۶۷.

- احمد فرامرزی، *شورش بردگان*، تهران ۱۳۴۷.

- یعقوب آژند، *قیام زنگیان*، تهران: ۱۳۶۴.

۵۱ - پطروشفسکی، *اسلام در ایران*. ص ۳۱۴-۲۹۳؛

- مارشال هاجسن، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: ۱۳۷۰.

- لویس برنارد، *تاریخ اسماعیلیان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، ۱۳۶۲.

- لویس برنارد و لوئی ماسینیون، *اسماعیلیان در تاریخ*، ترجمه یعقوب آژند، ۱۳۶۸.

- احمد پناهی، *محمدحسن صباح*، تهران: ۱۳۶۵.

۵۲ - آ.ی. برتلس، *ناصر خسرو اسماعیلیان*، تهران: ۱۳۴۶، ص ۱۳۸.

۵۳ - عبدالرفیع حقیقت، *تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان در قرن هشتم هجری*، تهران: ۱۳۶۰.

- یعقوب آژند، *قیام شیعی سربداران*، تهران: ۱۳۶۳.

۵۴ - همان، ص ۱۰۸.

۵۵ - پطروشفسکی، *نهضت سربداران خراسان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: ۱۳۵۱، ص ۴۲-۳۷.

۵۶ - آژند: *قیام شیعی سربداران*، ص ۲۳۴.

۵۷ - پطروشفسکی: *اسلام در ایران*، ص ۸۱-۳۸۰.

۵۸ - محمود پاینده، *قیام غریب شاه گیلانی در دوره صفویه*، تهران: ۱۳۵۷.

- پطروشفسکی، *تاریخ ایران در سده‌های میانی*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: [بی تا]، ص ۹۴-۹۳.

1



شابک ۴-۴۰-۵۹۳۳-۹۶۴
ISBN 964 - 5933 - 40 - 4